ما شاء الله لا قوة الا بالله
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب تبصرة لاولی الالباب واودعه انواعا من الحکم والعلوم منها الناسخ والمنسوخ من عرفه فقد عرف الحق وادرکه ویا له من شموخ ومن لم یعرف فقد هلک واهلک الشروخ والشیوخ والصلوة والسلام علی من جاء بالحنیفیة السمحة السهلة البیضاء التی لیس لها فسوخ فنسخ بها الملل وازاح بها العلل ورفع بها الحق بعد اتضاعه وقمع بها الباطل غب ارتفاعه وهم فی بوخ وعلی واصحابه الذین لا یبلغهم احد ولو انفق مثل احد ذهبا فی اجرما انفقوا فی سبیله من اوصاع او وضوخ صلی الله علیه وعلیهم وعلی حملة الروایة ونقلة الدرایة ما سح الغمام علی الاصوخ وغن الحمام علی الشموخ وحن الذی یسوخ الی الکرم

اما بعد میگوید افقر خلق الله تعالی الیه واحوجهم الی ما لدیه چون علم ناسخ ومنسوخ قرآن کریم واخبار مخبر رؤف رحیم اهم علماست بجهت آنکه عمل بران هردو وتمسک بدان موقوف بر دریافت اوست هرکه آنرا نشناسد درمعرض خطر عظیم ست که حکم بجواز چیزی کند که منسوخ بتحریم ست یا بتحریم چیزی کند که منسوخ بجوازست یا ناسخ را منسوخ داند یا منسوخ را ناسخ شمارد لهذا ائمه ملت وسلف امت گفته اند که جایز نیست هیچ یکی را که تفسیر کند کتاب خدا وسنت مگر بعد معرفت ناسخ آن از منسوخ وی واز علی بن ابی طالب مروی ست که واعظی را گفت ناسخ را از منسوخ میشناسی گفت نه فرمود هلاک شدی وهلاک کردی وآز عبدالله بن عباس وعبدالله بن عمر آمده که منع کردند ایشان وعظ نمودن بجهت عدم معرفت آنها بناسخ ومنسوخ وحذیفه بن الیمان گفته حلال نیست هیچ یکی را تفسیر قرآن مگر آنکه عالم باشد بناسخ آن از منسوخ ومخالفی برای این صحابه معلوم نیست

بروجوب معرفت این علم و عدم تکلم در قرآن و حدیث بدون شناختن آن و ازینجا جمعی کثیر از اهل علم درین باب بتصنیف پرداخته اند
و ناسخ را از منسوخ جدا ساخته مکی بن ابی طالب القیسی المقری و ابوجعفر النحاس و ابوبکر محمد بن عبدالله بن عربی و ابوداود سجستانی
و ابوعبیده قاسم بن سلام و ابوسعید عبدالقاهر بن طاهر التیمی و شیخ جلال الدین سیوطی و امام ابوالقاسم هبة الله
بن سلامة بن نصر المفسر المقری النحوی البغدادی و ابوالحسین و ابن المنادی و اکثر تسلیم کنیم جنی و غیرهم در ناسخ قرآن
و منسوخ وی تالیف کرده اند و ابومحمد قاسم بن اصبغ القرطبی النحوی و ابوبکر محمد بن وجیه معروف بالجعد الشیبانی احد اصحاب
ابن کیسان و احمد بن اسحق الانباری و ابوجعفر احمد بن محمد النحاس النحوی و ابوبکر محمد بن موسی الحازمی الهمدانی و ابوالقاسم هبة الله
بن سلامة النحوی و ابوحفص عمر بن شاهین البغدادی الواعظ و ابراهیم بن علی المعروف بابن عبدالحق و امام عبدالکریم بن هوازن
القشیری و محمد بن بحر الاصبهانی و ابوالفرج بن الجوزی و حسین بن عبدالرحمن الاهدل الیمنی و غیرهم در ناسخ حدیث
و منسوخ وی تصنیف نموده اند اما این تالیف و تصانیف درین آخر زمان حکم عنقا و کیمیا پیدا کرده و از عدم اعتنای علما
باین علم بزاویه عدم خزیده خصوصا درین بلاد عجیبه و دیار هندیه بناء علی هذا این فقیر حقیر عفا الله عنه ماجناه و استعمله فی ما یحبه
و یرضاه باستدعای جمعی از احباب بتالیف این رساله در سنه ست و ثمانین و مائتین و الف الهجریة ۱۲۸۶ه پرداخت و مشتمل بر
یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه ساخت و افادة الشیوخ بمقدار الناسخ و المنسوخ نام نهاد مقدمه
در بیان معانی نسخ و احکام او باب اول در ناسخ و منسوخ قرآن کریم بر ترتیب سور باب دوم
در ناسخ و منسوخ حدیث خاتمه در ذکر بعض فوائد مهمه و بالله التوفیق و الیه المآب

مقدمه در بیان معانی نسخ و احکام او و دران چند مسئله است

اول در حد نسخ و آن در لغت بمعنی ابطال و ازاله آید و منه نسخت الشمس الظل و الریح آثار القوم و منه
تناسخ القرون و گاهی مراد بدان نقل و تحویل باشد و منه نسخت الکتاب ای نقلته و منه قوله تعالی
إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و منه تناسخ المواریث و اختلاف است در آنکه نسخ درین هر دو معنی حقیقت است
یا در یکی از ان و در دیگر مجاز صفی هندی گفته اکثر برانند که در ازاله حقیقت است و در نقل مجاز و قفال شاشی گفته در نقل حقیقت است
و باقلانی و عبدالوهاب و غزالی گفته در هر دو حقیقت است و میان هر دو مشترک لفظا زیرا که در هر دو مستعمل است و در اصطلاح
اهل اصول بعد طول بحث در حدود وی رفع حکم شرعی است بمثل وی با تراخی منسوخ از ناسخ و شاه ولی الله محدث دهلوی
در فوز کبیر فی اصول التفسیر نوشته از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث آن بسیار است و اختلاف در انجا بیشمار معرفت
ناسخ و منسوخ است و اقوی وجوه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین است و درین باب آنچه از استقرای کلام
صحابه و تابعین معلوم میشود آنست که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازای معنی لغوی که ازاله چیزی بچیزی است
نه بازای مصطلح اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی است بآیه دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد
یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص
و آنچه مقیس برآنست ظاهرا یا ازاله عادت جاهلیه یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک ایشان باب واسع آمد و قول را در انجا

جلالی شد و اختلاف را گنجایش و لهذا عدد آیات منسوخه بپانصد رسانیده اند و اگر نیک بنگری غیر محصورست اما آنچه
باصطلاح متاخرین منسوخ ست عددی قلیل بیش نیست لاسیما بحسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان
بعد از آنکه از علما بعض آنچه مذکور شد ببسط لائق تقریر نموده آنچه بر رای متاخرین منسوخ ست بر وفق شیخ ابن العربی محرر کرده
قریب بیست آیه شمرده فقیر را در اکثر آن ست انتهی بعده آن بیست را با تعقب ذکر کرده و در آخرش گفته قلت و علی
ما حررنا لا یتعین النسخ بخمس ایات انتهی و این تعقبات در مطاوی آیات خواهد آمد
دوم آنکه نسخ جائز ست عقلا و واقع ست سمعا و شرعا بدون فرق میان کتاب و سنت و حکایت کرده است جماعتی از
اهل علم اتفاق اهل شرائع بران خلافا لابی مسلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع ست و قاضی القضاة محمد بن علی شوکانی
در ارشاد الفحول بروی درین خلاف رد شنیع کرده و تعقب نموده و گفته ان صح هذا عنه فهو دلیل علی انه
جاهل لهذه الشریعة المحمدیة جهلا فظیعا واعجب من جهله بها حکایة من حکی عنه
الخلاف فی کتب الشریعة فانه انما یعتد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من بلغ فی الجهل
الی هذه الغایة انتهی و حکمت در نسخ بیان شرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست که شریعت او ناسخ جمله شرائع آمده
و نیست ناسخ برای شریعت او و گفته اند حفظ مصالح عباد ست پس هرگاه مصلحت ایشان در تبدیل حکم بحکم و شریعت بشریعت بود آن
تبدیل مراعات همان مصلحت باشد و گفته اند رفع مؤنت خدمتی از ایشان ست در دنیا تا بشر باشد برفع آن در جنت و گفته اند تیسیر ست و قیل غیر ذلک
سوم آنکه نسخ را شرطهاست یکی آنکه منسوخ شرعی باشد نه عقلی دوم آنکه ناسخ منفصل و متاخر باشد از منسوخ زیرا که هرچه
مقترن ست چنانکه شرط و صفت و استثنا مسمی بنسخ نیست بلکه تخصیص ست سوم بودن او بشرع پس ارتفاع حکم بموت
نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید ست انقضای آن وقت نسخ نیست پنجم
آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد در قوت بلکه اقوی از آن چه در صورت ضعف مزیل قوی نتواند شد و این حکم عقل ست و اجماع
بران دلالت کرده چه صحابه بنص قرآن بخبر واحد منسوخ نکرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی ناسخ باشد تا بدا
لازم نیاید و شرط نیست متناول بودن لفظ ناسخ چیزی را که منسوخ متناول او بود یعنی بتکرار و بقا هفتم آنکه منسوخ
جائز النسخ بود پس داخل نشود نسخ بر اصل توحید زیرا که وی سبحانه لم یزل و لا یزال باسما و صفات خود ست و همچنین
بر چیزی که تابید و توقیت آن بنص معلوم شده و ازینجا دریافت شد که نسخ در اخبار نیست زیرا که وقوع آن خلاف خبر مخبر صادق
غیر متصورست چهارم آنکه جائز ست نسخ بعد اعتقاد منسوخ و بعد عمل بران بلا خلاف برابر ست که همگنان بران عمل کرده باشند
همچو استقبال بیت المقدس یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجات رسول و نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد تمکن
آن فعل که حکم بران تعلق دارد و بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت معین آنچه گنجایش فعل داشت
بگذرد خلافا للکرخی و همچنین خلاف نیست در میان اهل علم در جواز نسخ در صورتیکه وقت مامور به داخل شده اما نسخ پیش از فعل
آن وقوع یافته خلافی که هست در نسخ قبل از دخول وقت ست پنجم آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن و باین رفته اند جمهور و شوکانی
گفته هو الحق الذی لا ستر تحته زیرا که واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور معروفه نه برای بدل ازین سبیل

نسخ تقدیم صدقه پیش مناجات رسول و نسخ ادخار لحوم اضاحی و نسخ تحریم مباشرت بقوله فالآن باشروهن و نسخ قیام لیل
در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آنکه ظاهریه و بعض معتزله یا جمیع آنها متمسک کرده اند بر خلاف این بقوله تعالی مَا نَنسَخْ
مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا پس دران دلالت بر محل نزاع نیست زیرا که مراد نسخ لفظ آیت است
چنانکه دال است بران قوله نأت بخیر منها او مثلها و در وی ذکر نسخ حکم نیست و اگر تسلیم کنیم جائز ست که گفته شود که اسقاط
این حکم منسوخ بهتر از ثبوت او در ان وقت ست **ششم** آنکه نسخ ببدل بر چند وجه ست یکی آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد
در تخفیف و تغلیظ و درین خود خلافی نیست همچو نسخ استقبال بیت المقدس باستقبال کعبه دوم آنکه نسخ اغلظ باخف بود
و این نیز بلا خلاف ست همچو نسخ عدت بحول بعدة اربعة اشهر و عشرا سوم نسخ اخف بسوی اغلظ و مذهب جمهور جواز او ست
خلافا للظاهریة و حق جواز و وقوع او ست چنانکه نسخ وضع قتال در اول اسلام بفرض آن بعده و نسخ تخییر میان صوم و فدیه
بفرضیه صوم و نسخ تحلیل خمر بتحریمش و نسخ نکاح متعه بعد تجویزش و نسخ صوم عاشورا بصوم رمضان **هفتم** جواز نسخ اخبار
و در وی تفصیل ست یعنی اگر خبر از چیزی ست که تغییرش جائز نیست کقولنا العالم حادث پس نسخش هم جائز نیست و اگر
از چیزی ست که تغییرش جائز ست پس آن چیز ماضی ست یا مستقبل و مستقبل وعد ست یا وعید یا خبری از حکمی همچو اخبار از وجوب
حج و مذهب جمهور جواز نسخ این خبر ست بجمیع اقسامش خلافا لابی علی و ابی هاشم شوکانی گفته حق منع او ست در ماضی
مطلقا و در مستقبل در بعض که آن وعد ست نه در وعید و تکلیف در تکلیف از انجهت که آن رفع حکم از مکلف ست و در
وعید از انجهت که آن عفو ست و نیست ممتنع از وی تعالی بلکه حسن ست فاعل او ممدوح ست از غیر خود و نفس خود را
بدان تمدح می تواند کرد و در ماضی از انجهت که کذب صریح ست مگر آنکه متضمن تخصیص یا تقیید یا تبیین مضمون خبر مذکور باشد
که درین صورت باک نیست **هشتم** در اقسام نسخ ابو اسحق مروزی و ابن سمعانی گفته آن شش قسم ست یکی منسوخ الحکم باقی
الرسم همچو نسخ آیه الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بآیه مواریث و نسخ عدت حول بعدت اربعة اشهر و عشرا
پس منسوخ درینجا ثابت التلاوة مرفوع الحکم ست و ناسخ ثابت التلاوة والحکم هر دو و مذهب جمهور جواز او ست و بعضی
بران ادعاء اجماع کرده اند دوم آنکه منسوخ الحکم والرسم هر دو بود و ناسخش ثابت الحکم والرسم باشد همچو نسخ استقبال بیت المقدس
باستقبال کعبه و نسخ صیام عاشورا بصیام رمضان و ابو اسحق مروزی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ سنت بقرآن شمرده اند
بزعم آنکه استقبال بیت المقدس بسنت بود نه بقرآن سوم آنکه حکم منسوخ و رسم باقی باشد و ناسخ مرفوع الرسم و باقی الحکم
کقوله تعالی فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا بقوله الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله و در صحیح ثابت شده که این قرآن متلو بود بعده لفظش منسوخ شده
و حکمش باقی مانده چهارم آنکه منسوخ الحکم والرسم بود و ناسخش باقی الحکم منسوخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عائشه رضی الله
عنها آمده که گفت کان فی ما انزل عشر رضعات متتابعات یحرمن فنسخ بخمس رضعات فتوفی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهن فی ما یتلی من القرآن بیهقی گفته پس عشر درینجا از ان قبیل ست
که رسم و حکمش هر دو منسوخ گشته و خمس ناسخ الرسم باقی الحکم ست بدلیل آنکه چون صحابه بجمع قرآن پرداختند این آیت را ننوشتند

حال آنکه حکمش نزدیک ایشان باقی ست ابن السمعانی گفته معنی قول عایشه رض هی مما یتلی من القرآن آنست که حکمش متلو ست
نه لفظ او و بیهقی گفته معنیش آنست که هر کرا نسخ تلاوت او نرسیده وی تلاوتش میکند پنجم آنکه منسوخ الرسم لا الحکم باشد و ناسخش
معلوم نبود چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لتمنی لهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم
الا التراب ویتوب الله علی من تاب چه این قرآن بود رسم او منسوخ شده نه حکم او ابن عبد البر در تمهید گفته قیل انه فی
سورة ص و چنانکه در صحیح آمده که در قرآن حکایت اهل بیر معونه نازل شد که آنها گفتند بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا
فرضی عنا وارضانا و چنانکه حاکم در مستدرک از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده که ان النبی صلی الله
علیه وسلم قرأ علیه لم یکن الذین کفروا و قرأ فیها ان ذات الدین عند الله الحنیفیة لا الیهودیة
ولا النصرانیة ومن یعمل خیرا فلن یکفره حاکم گفته صحیح الاسناد ست و این از ان قبیل ست که لفظش منسوخ شده
و معنی آن باقی مانده و ابن عبد البر آنرا در تمهید از منسوخ الخط والحکم والخط شمرده و گفته ومنه قول من قال ان سورة
الاحزاب کانت نحو سورة البقرة ششم آنکه ناسخ منسوخ گردد و میان هر دو لفظی متلو نبود همچو موارثت بحلف و نصرت
که بموارثت باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت بآیت موارثت منسوخ گشته ابن سمعانی گوید این هر دو قسم اخیر نزد من
تکلف ست و در ان نسخ متحقق نیست و ابو اسحق مروزی گفته توریث بهجرت از ان قسم ست که منسوخ شد نقش معلوم شده و ناسخش
معلوم نیست غرضکه نسخ تلاوت حکم یا نسخ حکم نه تلاوت یا نسخ هر دو معا از ان باب ست که هیچ مانع شرعی و عقلی از ان منع نمیکند پس
برای منع از ان وجهی نیست زیرا که جواز تلاوت آیت حکمی از احکام اوست و آنچه بران این آیت از احکام مدلولات وارد حکمی دیگر ست
مر او را و نیست تلازم میان این هر دو و بثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو و نسخ احدهما مثل سائر احکام شرعیه و عبارت ست
حجت بوقوع وی که دلیل جواز ست نهم آنکه خلاف نیست در جواز نسخ قرآن بقرآن و نسخ سنت متواتره بسنت متواتره و جواز نسخ
آحاد با حاد و نسخ آحاد بمتواتر و خلافیکه هست در جواز و وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتره با حاد ست جمعی بجوازش عقلا رفته
و بران اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن مذهب جمهور آنست که واقع نیست و بران اجماع نقل کرده اند و جماعتی از
اهل ظاهر که ابن حزم از ایشان ست بسوی وقوع رفته و در روایتی امام احمد نیز و غزالی و ابو الولید الباجی و قرطبی گفته که در
زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع ست و بعد آن نه شوکانی گوید و از وقوع ست نسخ قوله تعالی قُل لَّآ اَجِدُ فِي
مَآ اُوحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلٰى طَاعِمٍ يَّطْعَمُهٗ بنهی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی مخلب
از طیر و این آحاد ست و جواب داده اند که معنیش آنست که لا اجد الآن و تحریم در مستقبل واقع شده و از وقوع ست نسخ نکاح
متعه بنهی از ان و هو آحاد و نحو ذلک کثیر و آنچه ارشاد بسوی جواز نسخ بصحیح آحاد برای اقوی المتن و الدلالة از وی میکند
آنست که مجئ ناسخ در حقیقت برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست و این ظنی ست اگرچه دلیلش قطعی بود و پس منسوخ
همین ظنی ست نه آن قطعی فتامل دهم آنکه جائز ست نسخ قرآن بسنت متواتره نزد جمهور و به قالت الحنفیة چنانکه
درین آیه كُتِبَ عَلَيْكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا ۨ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ
بقوله صلی الله علیه و آله و سلم لا وصیة لوارث و شوکانی گفت که این آیه منسوخ ست بآیت مواریث زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست

وشافعی بمنع رفته وجماعتی از علما بروی درین منع انکار نموده کیاهراسی گفته هفوات الکبار علی اقدارهم وعبد الجبار که نظر در اصول وفروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا الرجل کبیر ولکن الحق اکبر منه ولم نعلم احداً منع من جواز نسخ الکتاب بخبر الواحد عقلاً فضلاً عن المتواتر والمغالون فی حب الشافعی قالوا لابدان یکون لهذا القول من هذا العظیم محمل فتعمقوا فی محامل ذکروها انتهی واز امثلهٔ نسخ قرآن بسنت ست آیهٔ متقدمه بنهی از اکل ذی ناب وغیره وقوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ منسوخ ست باحادیث دباغ بانزاعی که دروست واما نسخ سنت بقرآن پس جائز ست نزد جمهور ونیست وجه برای منع از ان ونیست دلیلی از عقل وشرع نزدیک مانع از ان بلکه نسخ وی بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك قوله تعالی قَدْ نَرٰى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ الآیه وهمچنین نسخ صلح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با قریش بر رد نساء آنها بقوله تعالی فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ ونسخ تحلیل خمر بقوله إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ الآیه ونسخ تحریم مباشرت بقوله تعالی فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ ونسخ صوم یوم عاشورا بقوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ونحو ذلك مما یکثر تعداده **یازدهم** آنکه فعل از سنت ناسخ قول ست چنانکه قول ناسخ فعل ست نزد جمهور ومنه قوله صلی الله علیه وآله وسلم فی السارق فان عاد فی الخامسة فاقتلوه وچون دزد را بار پنجم آوردند قتل نکرد پس این ترک ناسخ آن قول باشد وفرمود الثیب بالثیب جلد مائة والرجم بعده ماعز را رجم کرد نه جلد پس این ترک ناسخ جلد باشد از مستحق رجم وهمچنین در صحیح قیام او برای جنازه ثابت شده بعده ترک کرد آنرا پس این نسخ باشد برای آن وثابت شد که فرموده صلوا کما رأیتمونی أُصَلِّي بعد کرد غیر آنچه میکرد وترک کرد بعض افعال را پس این ناسخ آن باشد ونیست نزد مانع از ان دلیلی از عقل وشرع **دوازدهم** آنکه اجماع نسخ می پذیرد ونه ناسخ چیزی می باشد نزد جمهور بمعنی آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جائز ست وبعض حنابله بناسخ بودن او رفته اند لیکن بسند نه بنفسه یعنی اگر نص صحیح یافته شود واجماع خلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ ست چه اگر اهل اجماع بر ناسخش مطلع نمیشدند اجماع بر خلاف آن نمیکردند ابن حزم گفته این غلط فاحش ست ولیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه والمتفقه در مثال آن حدیث وادی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه در انجا بخواب رفتند وبیدار نگردانید ایشانرا مگر حر شمس وچون بیدار شد فرمود اذا سهی احدکم عن صلوة فلیصلها حین یذکرها ومن الغد للوقت حال آنکه اعادهٔ نماز منسیه بعد قضای او در حال ذکر ودر وقت منسوخ ست باجماع مسلمین زیراکه نه واجب ست ونه مستحب **سیزدهم** آنکه جائز نیست نسخ چیزی از قرآن وسنت بقیاس وباین رفته اند جمهور زیراکه استعمال قیاس نزدیک عدم نص ست پس نص از وی چه قسم نسخ تواند پذیرفت وابو القاسم انماطی گفته جائز ست بقیاس جلی نه بقیاس خفی وگفته اند این وقتی ست که علتش منصوص باشد نه مستنبط وصفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست وبعد آن خود ناسخ نیست بالاتفاق ومنسوخ میشود وقیاس بنسخ اصل خود بلاریب ودر صحت نسخ او با بقای اصل خلاف ست وحق منع اوست وبه قال قوم من الاصولیین **چهاردهم** آنکه جائز ست نسخ مفهوم مخالف با نسخ اصل او

واین ظاهر ست وبدون نسخ اصل او کقوله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء زیراکه مفهوم او منسوخ ست
بقوله صلی الله علیه وسلم اذا قعد بین شعبها الاربع وجهدها فقد وجب الغسل و فی لفظ اذا التقی
الختان الختان پس این نسخ مفهوم اوست و منطوقش محکم غیر منسوخ ست چه غسل واجب ست از انزال بلا خلاف
دوم در جواز نسخ اصل بدون نسخ مفهوم دو احتمال ست اظهر آنست که جائز نیست و همچنین اختلاف ست در مفهوم موافق
جمعی بجوازش رفته و جمعی منع کرده و بعضی تفصیل نموده و گفته که اگر علت منطوق محتمل التغییر نیست همچو اکرام والدین بنهی از تافیف
پس نسخ فحوای ممتنع ست زیراکه منافی مقصود ست و اگر محتمل نقص ست پس جائز ست چنانکه گفتن کسی غلام خود را که
لا تعط زیدا درهما بقصد حرمان زید بعده گفتن وی مر او را که اعطه اکثر من درهم ولا تعطه درهما پس درین
احتمال انتقال از علت حرمان بسوی علت مواسات ست شوکانی گفته و هذا التفصیل قوی جدا یا نزدهم آنکه زیادت بر
نص نسخ حکم نص ست یا نه و این مختلف ست باختلاف صور زیراکه زائد یا مستقل بنفسه ست یا مستقل نیست و مستقل یا از جنس
اول نیست همچو زیادت وجوب زکوة بر صلوة که نیست از نسخ در چیزی چه زیادت عبادتی بر عبادات باتفاق اهل علم نسخ آن عبادات
نمی باشد و در مثل این صورت خود هیچ یکی از اهل اسلام مخالف نیست بنابر عدم تنافی یا از جنس اول ست مثل زیادت صلوة
بر صلوات خمس و این نیز بر قول جمهور نسخ نیست و اگر زائد مستقل بنفسه نیست همچو زیادت رکعت بر رکعات و زیادت تغریب
بر جلد و زیادت وصف رقبه با ایمان پس دران اختلاف ست بر هفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقا و به قالت الشافعیة
والمالکیة والحنابلة دوم آنکه نسخ ست و هو قول الحنفیة برابر ست که در سبب باشد یا در حکم سوم آنکه اگر مزید علیه بفحوای خود نافی
این زیادت ست پس زیادت ناسخ او باشد کقوله صلی الله علیه وسلم فی سائمة الغنم الزکوة چه این افاده نفی زکوة بر معلوفه
میکند و اگر نمیکند پس نسخ هم نیست چهارم آنکه اگر زیادت مغیر مزید علیه تغییر شرعی ست باین طریق که اگر آمر بعد این زیادت
بطریق اول او بجا آرد معتد به نباشد همچو زیادت یک رکعت پس نسخ ست و اگر مغیر نیست و فعل مزید علیه بدون زیادت صحیح
پس نسخ هم نیست پنجم آنکه ناسخ ست اگر متصل مزید علیه ست و نیست ناسخ اگر منفصل از وست ششم آنکه اگر زیادت تغییر
مزید علیه در مستقبل میکند ناسخ ست و الا لا حکاه ابن فورک عن اصحاب ابی حنیفة رح هفتم آنکه اگر زیادت رفع حکم عقلی یا رفع چیزی
میکند که ثابت ست باعتبار اصل همچو برائت ذمه پس ناسخ نیست چه ما معتقد نیستیم که عقل موجب احکام ست و هر که معتقد
آنست وی اعتقاد نمیکند که رفعش نسخ ست مگر آنکه متضمن رفع حکم شرعی باشد که درین صورت ناسخ خواهد بود و ابن برهان
این را از شافعیه حکایت کرده و گفته حق همین ست و اختاره الآمدی و ابن الحاجب و الفخر الرازی والبیضاوی و ابو الحسین البصری
و هو ظاهر کلام الباقلانی و امام الحرمین الجوینی و صفی هندی گفته انه اجود الطرق و احسنها و لکن بعض محققین گفته اند
که این تفصیل لاطائل ست و در محل نزاع نیست زیراکه شک نیست در آنکه نزد همگنان هرچه رافع حکم شرعی ست آن نسخ ست حقیقةً
و نیست کلام درینمقام در آنکه رفع نسخ ست یا بیان ست و هرچه چنین نیست آن نسخ نیست چه قائل درینجا تفصیل کرده ست
در آنچه رفع حکم شرعی میکند و در آنچه نمیکند پس گویا میگوید که اگر زیادت نسخ ست نسخ باشد و الا فلا و این بی حاصل ست بلکه
نزاع در این ست که آیا رافع حکم شرعی ست تا پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع او مر حکم شرعی را

واقع شود اتفاق بر ناسخ بودن او و اگر اتفاق کنند بر عدم رفع او مر آنرا واقع شود اتفاق بر عدم ناسخ بودن او بلکه نزاع در حقیقت
دران است که زیادت رفع هست یا نه انتهی زرکشی گفته فائده این مسئله آنست که هرچه بودن آن از باب نسخ ثابت شده
و مقطوع گشته آن منسوخ نشود مگر بقاطع همچو تغریب که چون نزد ابو حنیفه نسخ بود نفی آن نمود زیراکه در وی نسخ قرآن
بخبر واحد است و نزد جمهور نسخ نبود لهذا آنرا قبول کردند زیراکه معارضه نیست و ازینجا حنفیه بسیار اخبار صحیحه را
رد کرده اند بجهت مقتضی بودن آنها زیادت را بر قرآن و زیادت نسخ ست و نسخ قرآن بخبر واحد جائز نیست مثل رد احادیث
تعیین فاتحه در صلوة و حدیث شاهد و یمین و حدیث ایمان رقبه و اشتراط نیت در وضو انتهی شوکانی گفته و اذا عرفت
ان هذه هي الفائدة في هذه المسئلة التي طالت ذيولها و كثرت شعبها هان عليك الخطب انتهی شانزدهم آنکه
خلاف نیست درانکه نقصان از عبادت نسخ ست برای ساقط ازوی زیراکه ساقط در جمله عبادت واجب بود
بعده وجوبش زائل گشته همچنین خلاف نیست درانکه هرچه صحت عبادت بروی موقوف نیست نسخش نسخ آن عبادت نیست
کذا نقل الاجماع الآمدی و الفخر الرازی و خلاف بر مذاهب در نسخ چیزی ست که صحت عبادت بران موقوف بوده است
برابرست که جزو او باشد همچو شطر یا خارج ازو همچو شرط هفدهم آنکه طریق شناختن ناسخ چند چیزست یکی آنکه
لفظش مقتضی دلالت تقدم یکی و تاخر دیگری باشد ماوردی گفته مراد بتقدم درینجا تقدم در نزول ست نه تلاوت زیراکه
عدت اربعة اشهر و عشر سابق ست بر عدت حول در تلاوت باآنکه ناسخ اوست و ازین باب ست بودن تصریح در
لفظ ناسخ بچیزی که دلالت میکند بر نسخ کقوله تعالى الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ زیراکه مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر دو کس ست
و مثله قوله تعالى ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ دوم آنکه ناسخ از منسوخ بقول نبی صلی الله علیه وسلم
معلوم شود چنانکه بفرماید که این ناسخ ست و آن منسوخ یا آنچه درین معنی ست کقوله کنت نهیتکم عن زیارة القبور
الا فزوروها سوم آنکه از فعل آنحضرت صلعم معلوم شود همچو رجم ماعز و عدم جلدش که این مفید نسخ قول اوست الثیب بالثیب
جلد مائة و رجم بالحجارة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ و آن منسوخ ست مانند نسخ صوم یوم عاشورا
بصوم شهر رمضان و نسخ حقوق متعلقه بمال بایجاب زکوة زرکشی گفته و مثل اوست حدیث غلول صدقه که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دران امر باخذ صدقه و شطر مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بر ترک استعمال این حدیث و این دال است
بر نسخ وی انتهی و مذهب جمهور نیز همین ست که اجماع صحابه از ادله بیان ناسخ و منسوخ ست پنجم آنکه صحابی
تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کند زیراکه اجتهاد را در وی مدخلی نیست ابن سمعانی گفته این واضح ست چون
هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر در متواتر گوید که این قبل آحاد ست پس در وی خلاف ست قاضی در تقریب جزم بعدم
قبول می کرده و صفی هندی آنرا از اکثر اهل علم نقل نموده زیراکه متضمن نسخ متواتر با حاد ست و آن جائز نیست و قاضی
عبد الجبار گفته مقبول ست و ابن السمعانی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از ابن الحصار آورده که
وی گفت معتمد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل صحیح و معارضه بینه زیراکه نسخ متضمن
رفع حکم و اثبات حکم مستقر در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست پس معتمد دران نقل و تاریخ ست نه رای و اجتهاد

دوم در آن میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند اخبار آحاد عدول در نسخ مقبول نیست و بعض متساهلین اکتفا کنند
بقول مفسر و مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول ست انتهی ششم آنکه یکی از دو حکم شرعی باشد و دیگر موافق عادت پس
شرعی ناسخ عادی خواهد بود خلافا للقاضی ابی بکر و الغزالی و نیست حداثت سن صحابی و تاخر اسلام او از دلائل نسخ
و در صورت معلوم نشدن ناسخ از منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف ست منهم ابن الحاجب و آمدی گویند
اگر افتراق هر دو با تعذر جمع دریافت شود پس نزد من این متصور الوقوع نیست اگرچه قومی آنرا جائز داشته است و بر تقدیر
وقوع واجب وقف ست از عمل بر احدهما یا تخییر میان هر دو و اگر ممکن باشد و همین ست حکم در چیزی که هیچ از یها دران معلوم نشده است

باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور مصحف مجید ✤

سورهٔ فاتحه این سوره دو بار فرود آمده باری در مکه مکرمه و باری در مدینه منوره حرسها الله تعالی و در وی نه
ناسخ ست و نه منسوخ زیرا که اول او ثنا ست و آخر او دعا **سورة البقرة** در اظهر اقوال مدنی ست قرطبی
در تفسیر خود گفته نازل شده ست در مدت شتی و اول سوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه وَاتَّقُوا يَوْمًا
تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ که آخر آیت ست در نزول از آسمان و روز نحر در حجة الوداع بمنی فرود آمده و همچنین
آیات ربا نیز آخر چیزی ست که از قرآن نازل گشته انتهی و درین سوره نزد بعضی شش آیه منسوخ ست و نزد بعضی
سی و نه و نزد بعضی بست و شش و نزد بعضی زیاده **اول** وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ○ و أَنْفِقُوا مِمَّا
رَزَقْنَاكُمْ و مانند آن گفته اند منسوخ ست بآیهٔ زکوة و سیوطی در اتقان انکار ش کرده و گفته بلکه باقی ست
چه اول خبر ست در معرض ثنا بر انفاق و آن صالح تفسیر بزکوة و بانفاق بر اهل و در امور مندوبه همچو اعانت
و اضافت ست و نیست در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقهٔ واجبه غیر زکوة ست و حمل آیهٔ ثانیه بر زکوة صحیح ست
و بدان او را تفسیر کرده اند انتهی و باین رفته است ابن عباس و قتاده و ابن مسعود و ضحاک گفته تقرب میجستند ایشان بنفقات
بسوی خدای تعالی بر قدر میسور و جهد خود پس فرود آمد فرائض صدقات در سورهٔ براءت و آن ناسخ مبین ست
شوکانی در فتح القدیر افاده کرده که مختار ابن جریر عموم آیت ست در زکوة و صدقات و همین ست حق بدون فرق
میان نفقه بر اقارب و غیر ایشان و میان فرض و نفل و عدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بر ان نام انفاق راست نشیند
مشعر بتعمیم اوست باتم اشعار انتهی **دوم** إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ○ و باین رفته است ابن عباس رضی الله عنه کما اخرجه عنه ابن جریر و ابن ابی حاتم
و ابو داود فی الناسخ والمنسوخ شوکانی در فتح القدیر گفته مراد بایمان درین آیه چیزی ست که بیان کرد آنرا
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جواب سوال جبرئیل علیه السلام و آن ایمان ست بخدا و ملائکه و کتب و رسل او و خیر و شر و
قدر و متصف نمیشود باین ایمان مگر همان کس که داخل شود در ملت اسلامیه پس هر که ایمان نیارد بمحمد صلی الله علیه و سلم

و نہ قرآن پس نیست وی مومن و ہر کہ باین ہر دو ایمان آوردہ وی مسلم مومن گردیدہ و یہودی و نصرانی و مجوس باقی نماندہ انتہی و برین معنی آیۂ مذکور منسوخ نیست بلکہ موافق آیۂ ثانی ست کہ آنرا ناسخ قرار دادہ اند سوم وقولوا للناس حسنا گفتہ اند منسوخ ست بآیۂ سیف یعنی بکریمۂ جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیہم و سیوطی در اتقان گفتہ کہ ابن الحصار تغلیط کردہ است نسخ این آیہ را زیرا کہ آن حکایت اخذ میثاق ست کہ از بنی اسرائیل گرفتہ شدہ پس خبر باشد و نیست نسخ در ان انتہی و گفتہ اند مراد بقول حسن کلمۂ توحید ست و قیل صدق ست و قیل امر بمعروف و نہی عن المنکر ست و شوکانی گفتہ ظاہر آنست کہ مختص بنوعی معین نیست بلکہ بر ہر چہ صادق آید کہ آن حسن ست شرعا مصداق این آیہ باشد انتہی چہارم ود کثیر من اهل الکتب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسہم من بعد ما تبین لہم الحق فاعفوا واصفحوا حتی یاتی اللہ بامرہ گویند منسوخ ست بآیۂ قاتلوا الذین لا یؤمنون باللہ ولا بالیوم الاخر قالہ ابو عبیدۃ و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویہ و بیہقی در دلائل از ابن عباس درین آیہ و در آیۂ واعرض عن المشرکین و نحو آن روایت کردہ اند کہ گفت این ہمہ منسوخ شدہ است بآیۂ مذکورہ و آیۂ واقتلوا المشرکین حیث وجدتموہم و اخرج ابن جریر عن السدی نحوہ پنجم وللہ المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجہ اللہ گفتہ اند منسوخ ست بآیۂ فول وجہک شطر المسجد الحرام و جمعی از مفسرین گفتہ کہ نیست منسوخ بلکہ در بارۂ نماز نفل در سفر ست یا برای تصحیح نماز یکہ پیش از استقبال کعبہ بسوی صخرہ گذاردہ بودند فرود آمدہ در جواب طعن یہود کہ اگر نماز بسوی صخرہ حق بود استقبال کعبہ باطل باشد و اگر بسوی کعبہ حق ست استقبال صخرہ باطل بود و آن نماز ہا لاطائل ششم ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینت والہدی من بعد ما بینہ للناس فی الکتاب اولئک یلعنہم اللہ ویلعنہم اللعنون ۝ گویند منسوخ ست بآیۂ استثنا یعنی الا الذین تابوا واصلحوا وبینوا فاولئک اتوب علیہم وانا التواب الرحیم ۝ و این در حقیقت از قسم مخصوص ست نہ از جنس منسوخ و ابن العربی عمتا بتجرید این قسم آیات کہ با ستثنا یا غایت خاص شدہ اند نمودہ آنہا را جدا ساختہ است سیوطی گفتہ ہر کہ اینہا را در منسوخ داخل کردہ خطا نمودہ شوکانی گفتہ درین آیہ اخبار ست بآنکہ کاتم وی ملعون ست و در مراد بدان اختلاف کردہ اند گفتہ اند احبار یہود و رہبان نصارا ہستند کہ امر محمد صلی اللہ علیہ وسلم را کتمان نمودند و گفتہ اند ہر کاتم حق و تارک بیان ما وجب ست و ہمین ست راجح زیرا کہ اعتبار بعموم لفظ است نہ بخصوص سبب چنانکہ در اصول مقرر شدہ پس بر تقدیر فرض نزول او در حق یہود و نصارا ہم منافی تناول این آیہ برای ہر کاتم حق نیست و الا الذین تابوا استثنا ست از تائبین و مصلحین بمفاسد اعمال خویش و مبینین کتاب اللہ و سنن رسول وی انتہی ہفتم انما حرم علیکم المیتۃ والدم ولحم الخنزیر وما اہل بہ لغیر اللہ گفتہ اند منسوخ ست بسنت کہ در ان بعض میتہ و بعض دم را حلال نمودہ

یم این نیز از قسم مخصوص ست نه از جنس منسوخ واد خالش دران خطا ست شوکانی در فتح القدیر گفته تخصیص کرده شده
ع عموم بمثل حدیث احل لنا میتتان و دمان اخرجه احمد و ابن ماجه والدارقطنی والحاکم و ابن مردویه عن ابن عمر
ثل حدیث جابر در عنبر که ثابت ست در صحیحین با قول وی سبحانه و تعالی اُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ پس مراد بمیته
رینجا میته بر ست نه میته بحر و رفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات بحر چه زنده و چه مرده و بعض بحر میت
نچه مشابه حیوان محرم بر ست و ابن حبیب در خنزیر آب توقف کرده و ابن قاسم گفته من از ان پرهیز میکنم
حرام نمیگویم و بر حرمت دم اتفاق علما ست و در آیهٔ دیگر دم مسفوح آمده پس مطلق محمول شود بر مقید زیرا که
نچه مخلوط بلحم باشد حرام نیست قرطبی گفته باجماع و عایشه رضی الله عنها روایت کرده که وی می پخت لحم را پس عالی میشد
صفره بر دیگ از دم و میخورد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم و انکار نمیفرمود انتهی هشتم یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلٰی اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثٰی بِالْاُنْثٰی گفته اند
منسوخ ست بآیهٔ اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ قاله ابن عباس والشعبی و قتاده و سعید بن المسیب والنخعی و گفته اند بآیهٔ
وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوْمًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهٖ سُلْطٰنًا فَلَا یُسْرِفْ فِّی الْقَتْلِ و حسن و عطا
و عکرمه و عمر بن عبد العزیز گفته که این آیه محکم ست نه منسوخ تقریرش آنکه مفهوم قول وی الانثی بالانثی آنست که
ذکر عوض انثی کشته نشود و این منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و همچنین مفهوم قول وی العبد بالعبد آنست که مقتول شود
حر بعبد و این نیز منسوخ ست زیرا که اسراف ست و همچنین قتل کافر بمسلم شوکانی در فتح القدیر گفته جمهور استدلال
کرده اند باین آیه بر آنکه کشته نشود حر بعبد و مذهب ابوحنیفه و اصحاب او و ثوری و ابن ابی لیلی و داود قتل حر بعبد ست
قرطبی گفته و مروی ست این از علی و ابن مسعود و باین قائل اند سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و قتاده و حکم بن عتیبه
و استدلال ایشان بآیهٔ النفس بالنفس ست و جواب داده است جماعهٔ اول ازین استدلال بآنکه قول وی
سبحانه الحر بالحر والعبد بالعبد مفسر قول وی ست النفس بالنفس و نیز گویند قول وی وَکَتَبْنَا عَلَیْهِمْ
فِیْهَاۤ مفید آنست که این حکایت چیزی ست که او تعالی برای بنی اسرائیل در توریت مشروع کرده بود و نیز استدلال کرده اند جماعهٔ آخر
این حدیث ست المسلمون تتکافأ دماؤهم و جوابش آنست که این حدیث مجمل ست و آیه مبین لیکن میگویند که آیهٔ الحر
بالحر والعبد بالعبد دال ست بمنطوق خود بر قتل حر بحر و عبد بعبد و نیست در وی دلالت بر آنکه کشته نمیشود حر بعبد
مگر باعتبار مفهوم پس هر که اخذ کرده است بمثل این مفهوم او را قول بدان درینجا هم لازم ست و هر که اخذ بآن نکرده
او را قول باین مفهوم لازم نیست و بحث درین مسئله در علم اصول محرر ست و استدلال کرده اند باین آیه قائلین
قتل مسلم بکافر و آن اهل کوفه و ثوری ست زیرا که حر متناول کافر ست همچنانکه متناول مسلم ست و همچنین عبد و انثی
متناول کافر اند مثل تناول مسلم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی النفس بالنفس چه نفس صادق ست بر نفس کافر
و مسلم هر دو و مذهب جمهور عدم قتل مسلم بکافر ست و دلیل ایشان از سنت حدیث لا یقتل مسلم بکافر ست و آن مبین
مراد بهر دو آیه ست و بحث دران طویل ست و استدلال کرده اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانثی و تقریر کرده اند دلالت برآن

بران بمثل آنچه گذشت مگر وقتی که اولیای زن دیت وی زیاده از دیت مرد بمرد بدهند و باین قائل ست مالک و شافعی
و احمد و اسحق و ثوری و ابوثور و رفته اند جمهور بقتل مرد بزن بی زیادت در دیت و همین ست حق و بسط بحث در
شرح منتقی ست ﴿ششم﴾ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ گفته اند منسوخ ست بآیه میراث و قیل بحدیث لا وصیة
لوارث و قیل باجماع حکاه ابن العربی و رفته ست بنسخ وی ابن عباس و مجاهد و عکرمه و ضحاک در فوز کبیر گفته گویم
بلکه منسوخ ست بآیه يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ و حدیث مذکور مبین اوست انتهی و طاوس و قتاده و حسن بصری
وغیرهم گفته منسوخ نیست بلکه ممکن ست جمع میان وصیت و میراث شوکانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که محکم ست
یا منسوخ جماعتی بدان رفته که محکم ست و گویند آیت اگرچه عام ست لیکن معنی او مخصوص ست و مراد بدان از والدین
کسانی اند که وارث نمیشوند یعنی مادر و پدر کافر و کسیکه در رق ست و از اقربین سوای ورثه ابن المنذر گفته اجماع کرده
هر که یاد گرفته میشود از وی از اهل علم برآنکه وصیت برای مادر و پدر و قریبان که وارث نیستند جائز ست و بسیاری
از اهل علم بدان رفته که منسوخ ست بآیه میراث با حدیث مذکور و تصحیح کرده اند آنرا بعض اهل حدیث و مروی ست بغیر
یک وجه و بعض اهل علم گفته اند که وجوب او منسوخ شده و ندب او باقی ست و این مروی ست از شعبی و نخعی و مالک انتهی
﴿هفتم﴾ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ یعنی
نصاری بعد افطار صوم باکل و شرب و جماع تا عشای آخره می پرداختند و چون میخفتند تا مغرب روز دوم همه این
چیزها برایشان حرام بود همچنین در اسلام تا آنکه حق تعالی از ایشان امساک در شب برداشت شوکانی گفته
مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته شد که قدر صوم و وقت اوست چه وی تعالی بر یهود و نصاری صوم رمضان
فرض کرده بود ایشان آنرا تغییر ساختند و گفته شد که وجوب ست یعنی بر امم سابقه صیام واجب بود و گفته شد صفت ست
یعنی ترک اکل و شرب و نحو آن پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشت برین امت صوم رمضان چنانکه بر من
قبل ایشان نوشته بود و بر ثانی آنکه واجب کرد بر ایشان امساک از مفطرات چنانکه بر آنها واجب کرده بود انتهی
و درین صورت نسخ آن متعین نمی تواند شد و لهذا سیوطی در اتقان زیر کریمه أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ
گفته این را ناسخ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ گویند زیرا که مقتضای او موافقت ست در تحریم اکل و وطی
بعد نوم ذکره ابن العربی و حکایت کرده که آن منسوخ بسنت ست انتهی در فوز الکبیر گفته تشبیه در نفس وجوب ست پس
منسوخ نباشد بلکه تغییر چیزی ست که نزدیک ایشان قبل شرع بود و نیافتم دلیلی برآنکه مشروع کرد این را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای آنها و اگر تسلیم کنیم پس بسنت باشد انتهی ﴿یازدهم﴾ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ
فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ گفته اند
منسوخ ست بآیه فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی او تعالی برین امت صوم رمضان فرض کرد

و مخیر کرد ایشان را میان صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم بنصف صاع از گندم بعده تخییر را با آیهٔ مذکوره
منسوخ ساخت و صوم بر همه کس علی التعیین واجب ماند جز مریض و مسافر سیوطی در اتقان گفته قیل منسوخ ست
با آیهٔ مذکوره و قیل محکم ست و لا مقدر و در فوز الکبیر گفته وجه دیگر ست یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیقون
الطعام فدیة هی طعام مسکین پس در وی اضمار قبل الذکر ست زیرا که متقدم در رتبه است و ذکر فرمود ضمیر را
بجهت آنکه مراد بفدیه همان طعام ست و مراد بدان صدقهٔ فطر ست و او تعالی امر صیام را درین آیه معقب بصدقه کرد
چنانکه آیهٔ ثانیه را معقب بتکبیرات عید فرمود انتهی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود شوکانی در فتح القدیر نوشته
اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست و رخصت در ابتدای فرض صیام بود بجهت
آنکه بر ایشان شاق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز میخورانید صوم نمی نهاد با وجود طاقت بعده منسوخ شد
و این قول جمهور ست و از بعض اهل علم مروی ست که منسوخ نیست بلکه رخصت ست برای شیوخ و عجائز خاصةً وقتی که
طاقت صیام بدون مشقت نداشته باشند و این مناسب قراءت تشدید ست ای یکلفونه و ناسخ این آیه نزد جمهور قوله
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ست و در مقدار فدیه اختلاف ست گفته اند هر روز صاعی از غیر گندم بدهد یا نیم صاع
از گندم و گفته اند یک مُد فقط و بنسخ قائل ست ابن عباس و بخاری و مسلم از حدیث سلمة بن الاکوع آورده اند که چون
این فرود آمد و علی الذین یطیقونه الخ هر که میخواست روزه می نهاد و هر که میخواست افطار میکرد و فدیه میداد پس فرود آمد
بعد وی این آیه فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی این ناسخ اوست و ابن جریر از علی بن ابی طالب آورده
که این آیه در حق کلان سالی ست که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مسکینی را طعام بخوراند
و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و دارقطنی و بیهقی آورده اند که ضعیف و ناتوان شد انس بن مالک از صوم یکسال قبل
از موت خود پس جفنهٔ از ثرید طیار ساخته سی مسکین را طلبید و طعام خورانید و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی
از ابن عباس آورده اند که وی ام ولد حامل یا مرضعهٔ خود را گفت تو بمنزلهٔ کسی هستی که طاقت صوم ندارد بر تست طعام
و نیست قضا بر تو و هم عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی از ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دخترانش که حامل بود او را
از صوم رمضان پرسید گفت افطار کند و هر روز مسکینی را بخوراند و مثل این از جماعهٔ از تابعین مروی ست انتهی میر غلام علی
آزاد بلگرامی در مآثر الکرام نوشته اند که میر طفیل محمد بلگرامی میفرمودند در حینی که من و علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی
باکبرآباد رفتیم و در مجلس نواب فضائل خان اول مرتبه وارد شدیم نواب با جماعهٔ فضلا نشسته بود اتفاقاً در اثنای کلامی
از زبان نواب بر آمد که در آیهٔ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ بعضی مفسران لا تقدیر کرده اند بخاطر من
توجیهی گذشته که بی تقدیر لا معنی سلبی پیدا شود یعنی از باب افعال ست همزهٔ افعال برای سلب هم آمده پس یطیقونه
بمعنی لا یطیقونه ست حاضران لب بتحسین وا کردند من گفتم اگر امر شود حرفی التماس کنم نواب اجازت داد گفتم این
توجیه بغایت مستقیم ست بشرطیکه معنی سلبی در اطاق مسموع باشد چه همزهٔ سلب در باب افعال سماعی ست نه قیاسی
تفسیر فخر الدین رازی و کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر و از کتب لغت صحاح جوهری و قاموس و غیرها ملاحظه کردند

هیچ جا معنی سلبی درین ماده بر نیامد نواب او انصاف داد وگفت اعتراض شما بجاست و باین تقریب گرمجوشی نمود
و مرا او علامه را در رفاقت خود گرفت این حرف اوائل تحصیل ست بعد ازان که بر تفاسیر دیگر عبور دست داد معلوم شد
که شمس الائمه برین ست که همزهٔ اطاقت همزهٔ سلب ست و بعضی علما توجیه او را مستحسن داشته اند و بعضی دیگر اعتراض
متوجه ساخته انتهی و با این حال عدم نسخ آیه راجح ست بر نسخ موافق توجیه صاحب فوز الکبیر و قول و فعل جمعی
از صحابه والله اعلم دوازدهم قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا
گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ و بقوله
قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً یعنی در آیهٔ اول منع کردند از اضرار علی الاطلاق و در ثانی مباح ساختند اعتدا را
بر وجه مکافات پس ثانی ناسخ اول باشد شوکانی در فتح القدیر گفته نیست خلاف میان اهل علم در انکه قتال ممنوع بود
قبل هجرت بقوله فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ و قوله وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و قوله لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ
و قوله ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و نحو آن از انچه در مکه نازل شده ست و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه امر فرمود
او را خدای تعالی بقتال و نازل شد این آیت و گفته اند اول انچه فرود آمد قول اوست أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ
ظُلِمُوا پس آنحضرت بعد نزول این آیه قتال با مقاتل و کف از کافی میکرد تا آنکه فرود آمد آیه اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
و قوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً جماعتی از سلف گفته مراد بقوله الذین یقاتلونکم ما عدای صبیان و نساء
و رهبان و نحو ایشان اند و این آیه را محکم غیر منسوخ قرار داده اند و مراد باعتدا نزدیک اهل قول اول مقاتله کسانی ست که
قتال نمیکنند از طوائف کفریه و مراد بر قول ثانی مجاوزت از قتل مستحق القتل بسوی قتل غیر مستحق القتل ست منجمله
مذکورین سیزدهم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ
فَاقْتُلُوهُمْ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ
یعنی در آیهٔ اول نهی کرده بودند از قتال با کفار در حرم مگر آنکه ابتدا کنند آنها بقتال بعده حکم تحریمش منسوخ شد و قتال
با آنها ابتداء هر که باشند و هر جا که باشند مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه گروهی
بآن رفته که محکم ست و جائز نیست قتال در حرم مگر بعد از انکه تعدی کنند کدام متعدی بقتال اندران که درین صورت
دفع وی بمقاتله جائز ست و همین ست حق و گروهی گفته منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و جوابش آنست که جمع میان این
هر دو ممکن ست ببنای عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم و مؤید اوست قوله صلی الله
علیه وسلم انها لم تحل لاحد قبلی و انها احلت لی ساعة من نهار و این صحیح ست و احتجاج کرده اند قائلین
بنسخ بقتل وی صلی الله علیه وسلم برای ابن خطل و وی متعلق بود باستار کعبه و جوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شده
که حق تعالی آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلال ساخته بود چهاردهم فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم بخشید و درگذرید از قتال ایشان گفته اند منسوخ ست
بآیهٔ سیف شوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتال شما و در آیند در اسلام پس شما هم درگذرید زیرا که

هر کرا از تمرک دور شده و بر آمده قتال او حلال نیست انتهی و برین تقدیر غیر منسوخ ست و هو الحق یانزدهم
وَلَا تَحْلِقُوْا رُءُوْسَكُمْ حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهٗ گفته اند منسوخ ست بقوله فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ
مَرِيْضًا اَوْ بِهٖٓ اَذًى مِّنْ رَّاْسِهٖ فَفِدْيَةٌ مِّنْ صِيَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ نُسُكٍ یعنی در آیهٔ اول نهی کرده اند
از حلق پیش از رسیدن هدی بمحل وی و در آیهٔ ثانی برای بیمار و صاحب اذی مباح کردند بفدیه و حق این ست که
آیهٔ مذکوره از جنس مخصوص باستثناست کما رواه ابو داود عن ابن عباس نه از باب منسوخ و شمار کردن او در
منسوخات خطاست شانزدهم يَسْئَلُوْنَكَ مَاذَا يُنْفِقُوْنَ قُلْ مَآ اَنْفَقْتُمْ مِّنْ خَيْرٍ
فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ وَابْنِ السَّبِيْلِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ که در
سورهٔ برارت ست اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسٰكِيْنِ یعنی در آیهٔ اول امر کرده بودند بانفاق و تصدق
بر والدین و اقربین بعده در آیهٔ ثانی مصرف زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب زکوة منسوخ شد بلکه وجوب
هر صدقه بزکوة منسوخ گشت چنانکه هر صوم بصوم رمضان و هر قربان باضحیه و حق این ست که این نیز از باب نسخ نیست
بلکه آیهٔ ثانی مفسر اوست شوکانی گفته سوال از انفاق بود که چیست جواب به بیان مصارف دادند و گفته اند ما انفقتم
بیان ماذا ینفقون ست و آن هر خیر ست که بکنند و گفته اند که سوال کردند از وجوه بر که در ان انفاق کنند و این خلاف
ظاهر ست هفدهم يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله
وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِيْنَ كَآفَّةً اخرجه ابن جریر عن عطاء بن میسرة یعنی در آیهٔ اول قتال با کفار در اشهر حرم ابتداءً
حرام کرده بودند و آن ماه رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم ست بعده آنرا در حل و حرم مباح کردند قاله ابن عباس و سفیان الثوری
ولیکن در فوز الکبیر گفته این آیه دلالت نمیکند بر تحریم قتال بلکه دال ست بر تجویز او و از قبیل تسلیم علت و اظهار مانع ست
پس معنی او آنست که قتال در شهر حرام کبیر شدید ست ولیکن فتنه اشد از وست پس جائز باشد در مقابلهٔ او و این
توجیه ظاهر ست از سیاق وی کما لا یخفی انتهی و شوکانی در فتح القدیر گفته معنی آیه نزد جمهور آنست که شما ای کفار قریش
قتال ما را در شهر حرام امر عظیم می دانید حال آنکه انچه شما میکنید از صد سبیل خدا و صد از مسجد حرام و مرید اسلام
و اخراج اهل حرم از حرم اکبر ست در جرم و اثم نزد خدا و سبب نزولش شاهد این معنی ست زیرا که این سوال از ایشان
بر طریق انکار بود از انچه واقع شد از سریهٔ آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد بفتنه کفر ست یعنی کفر شما اکبر ست از قتلی که
از ان سریه واقع شد هیجدهم يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيْهِمَآ اِثْمٌ كَبِيْرٌ وَّمَنَافِعُ
لِلنَّاسِ وَاِثْمُهُمَآ اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ فَاجْتَنِبُوْهُ
یعنی در آیهٔ اول فرموده که در خمر اثم و نفع هر دو ست و تصریح بتحریم نکرد بعده در آیهٔ ثانی امر فرمود باجتناب از ان
و در آخرش گفته فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ ۝ یعنی باز آیند از بیع و شرب و اتخاذ او پس معلوم شد که اول منسوخ ست
بثانی و احمد و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابو داود و ترمذی و صححه و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم
و حاکم و صححه و ضیا در مختاره از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا

شافیا فانها تذهب بالمال والعقل حین نازل شد آیهٔ مذکوره یعنی یسألونک عن الخمر والمیسر الخ پس خواندہ شد عمر و قرارت کرده شد بروی این آیه او گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیهٔ دیگر که در سورهٔ نساء ست فرود آمد یعنی یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری پس ندا میکرد آنحضرت وقت نماز که نزدیک نشود بصلوة مست و عمر را طلبیده این آیه بروی بخواند وی گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیتی که در مائده است نازل شد و عمر را طلبیده بروی بخواند چون بقوله فهل انتم منتهون ○ رسید عمر گفت انتهینا انتهینا و ابن ابی حاتم از انس آورده که گفت بودیم ما می نوشیدیم خمر را پس فرود آمد این آیه پس گفتیم بنوشیم از ان آنچه نفع دهد ما را پس نازل شد در مائده انما الخمر والمیسر الآیه پس گفتند اللهم انتهینا و بعضی هم ازین آیه تحریم فهمیده اند در بنصورت منسوخ نخواهد بود و آیات دیگر مؤکد و مفسر وی باشند والله اعلم نوزدهم یسألونک ماذا ینفقون قل العفو گویند مراد بعفو فضل ست یعنی اموال که اندک بود ند صحابه که تصدق میکردند آنچه می افزود از قدر قوت و این شاق بود بر آنها پس منسوخ شد بآیه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها و این آیه صریح ست در ایجاب زکوة و مجمل ست در قدر واجب و قدر موجب فیه و بیان کرد آنرا سنت با وضح بیان در ذهب و فضه و ابل و بقر و غنم و زرع شوکانی گفته عفو آنست که سهل و متیسر باشد و شاق نبود بر دل و معنی آنست که آنچه فاضل باشد از حوائج شما و مشقت نبود در ان جانهای شما را انفاق کنید و گفته اند آنچه بیفزاید از نفقهٔ عیال و جمهور علما گفته اند که مراد نفقات تطوع ست و گفته شده که این آیه منسوخ ست بآیهٔ زکوة مفروضه و گفته اند محکم ست و در مال حقی ست سوای زکوة انتهی و همین ست راجح بستم ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن گویند منسوخ ست بآیه که در سورهٔ مائده است والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم شوکانی گفته درین آیت نهی ست از نکاح مشرکات و مراد بدان وثنیات اند یعنی بت پرست و گفته اند عام ست کتابیات را زیرا که اهل کتاب مشرک اند قالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله و اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه گروهی گفته درین آیت او تعالی نکاح مشرکات حرام گردانیده و کتابیات منجملهٔ آنها هستند پس آمد آیهٔ مائده و خاص کرد کتابیات را ازین عموم و این محکی ست از ابن عباس و مالک و سفیان بن سعید و عبد الرحمن بن عمر و اوزاعی و گروهی بآن رفته که این آیه ناسخ آیهٔ مائده است و حرام ست نکاح کتابیات و مشرکات و این یکی از دو قول شافعی ست و بدان قائل ست جماعتی از اهل علم و جوابش آنست که سورهٔ بقره اول چیزی ست که نازل شد و مائده آخر چیزی ست که فرود آمده و قول اول راجح ست و قائل ست بآن عثمان بن عفان و طلحه و جابر و حذیفه و سعید بن المسیب و سعید بن جبیر و حسن و طاؤس و عکرمه و شعبی و ضحاک چنانکه نحاس و قرطبی از ایشان حکایت کرده اند و هم حکایت کرده است آنرا ابن منذر از مذکورین و زیاده کرد عمر بن الخطاب او گفت صحیح نیست از هیچیکی از اوائل که وی آنرا حرام کرده باشد و بعض اهل علم گفته اند که لفظ مشرک متناول اهل کتاب نیست لقوله تعالی ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم و قال

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و بر فرض عموم لفظ مشرکین این عموم مخصوص شد
بآیهٔ مائده کما قدمنا انتهی بست یکم والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء ولا یحل
لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله والیوم الاخر وبعولتهن
احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ الطلاق مرتان فامساک
بمعروف او تسریح باحسان یعنی در ابتدای اسلام رجوع میکرد شوی و نکاح مینمود با مطلقهٔ ثلاث
واربع و زیاده بران چون آیهٔ ثانی فرود آمد حکم نکاح و رجعت مذکور منسوخ شد حالا زوج را نمی رسد که او را بزنی گیرد تا وقتی که
زن مذکوره نکاح با دیگری نکند و او بعد دخول نگذارد پس حکم نکاح بعد یک طلاق و دو طلاق باقی ماند و بعد سه طلاق
منسوخ گشت و نزد گروهی این آیه منسوخ نیست زیرا که لفظ مطلقات عام ست از مطلقهٔ ثلاثه و غیر او پس قوله احق
بردهن در حکم تخصیص باشد برای عموم قوله والمطلقات یتربصن همین ست راجح بست و دوم ولا یحل
لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا گویند منسوخ ست بقوله الا ان یخافا الا یقیما
حدود الله یعنی در آیهٔ اول که در باب خلع وارد ست تحریم اخذ مال از انها بیان فرمودند بعده آنرا بتحلیل
آن منسوخ ساختند ولیکن در حقیقت این آیه از باب استثنا ست نه از باب نسخ پس شمارش در منسوخات خطا ست
حاصل آنکه زوج را نمی رسد که آنچه زنان خود را داده است از مهر بر وجه مضادت بگیرد مگر آنکه بترسد از اقامت حدود خدا که برای
شوی و بانوی مقرر کرده است و وفا بدان بر ایشان واجب نموده از حسن عشرت و طاعت که درین صورت اگر مرد چیزی از
زن گیرد یا زن چیزی باو دهد و ببذل آن نفس خود را از نکاح برارد مضایقه نیست و این خلع ست و جمهور بسوی
جوازش رفته و قرآن مجید بدان تصریح فرموده و ابن منذر از بعض اهل علم حکایت کرده که حلال نیست او را آنچه از زن گرفته
و جبر کرده شود برد نمودن آن شوکانی گوید این قول در غایت سقوط است و محکی ست از بکر بن عبد الله المزنی که وی گفت
این آیت منسوخ ست بقوله تعالی فی سورة النساء وان اردتم استبدال زوج مکان زوج وآتیتم
احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا اتاخذونه بهتانا واثما مبینا ○ و این قول خارج
از اجماع ست و نیست تنافی میان هر دو آیت و اختلاف کرده اند اهل علم در انکه چون بطلبد زوج از زن زیاده بر آنچه
بوی داده است از مهر و غیره و وی بدان راضی گردد آیا جائز ست یا نه پس ظاهر قرآن در جواز ست بنا بر عدم تقیید آن
بمقدار معین و باین قائل ست مالک و شافعی و ابو ثور و مروی ست مثل آن از صحابه و تابعین و طاوس و عطا و احمد
و اسحق گفته جائز نیست انتهی بعده در جوازش احادیث بسیار از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده و هو الصواب
والله اعلم بست و سوم والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد
ان یتم الرضاعة گویند منسوخ ست بآیهٔ فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح
علیهما یعنی درین آیه نسخ حولین کاملین ست اما صحیح آنست که این از باب استثنا ست نه از جنس نسخ و موید
اوست قوله لمن اراد ان یتم الرضاعة شوکانی گفته درین لفظ دلالت ست بر آنکه ارضاع حولین محتوم نیست

بلکه تمام ست و جائز ست اقتصار بر کمتر ازان و لهذا فرمود پس اگر خواهند فصال صبی از ثدی پیش از دو سال ست
گناه برایشان زیراکه او تعالی مدت حولین برای مفید باتمام رضاعت فرموده بیست و چهارم وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ
مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ
يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا در آیهٔ اول حکم یکسال بود و در آیهٔ ثانی حکم چهار ماه
و ده روز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ درینجا مقدم ست بر ناسخ در تلاوت و متاخر ست در حکم در اتقان گفته
وصیت منسوخ ست بمیراث و سکنی ثابت ست نزد قومی منسوخ ست نزدیک دیگران بحدیث و لا سکنی انتهى
در فوز کبیر نوشته این منسوخ ست چنانکه گفته نزد جمهور مفسرین و ممکن که چنین گویند مستحب یا جائز ست میت را وصیت
و واجب نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین ست ابن عباس و این توجیه ظاهر ست از آیه انتهى شوکانی
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند سلف و آنانکه متبع ایشان اند از مفسرین درین آیه که محکم ست یا منسوخ
جمهور گویند منسوخ ست بآیهٔ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا و وصیت که دران مذکور شده منسوخ ست بانچه فرض کرده ست نصیبها
خدا برای زنان از میراث و ابن جریر از مجاهد حکایت کرده که محکم ست نیست نسخ دران چهار ماه و ده روز برای عدت ست
و هفت ماه و بیست شب برای سکنی بموجب وصیت که برای آنها حق تعالی مقرر گردانیده و زن مختار ست خواه سکونت کند
در وصیت و خواه بیرون رود و ابن عطیه و قاضی عیاض گفته اند که اجماع منعقد ست بر آنکه حول منسوخ ست و عدت او
همین چهار ماه و ده روز ست و قد اخرج عن مجاهد ما اخرجه ابن جریر عنه البخاری فی صحیحه بیست و پنجم لَا إِكْرَاهَ فِي
الدِّينِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ در آیهٔ اول نفی
اکراه کفار بر اسلام بود و در آیهٔ ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگرچه باکراه باشد شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه
بر قولها اول آنکه منسوخ ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکراه کرد عرب را بر دین اسلام و قتال کرد ایشانرا و راضی نشد
مگر باسلام و ناسخ وی قوله تعالی ست يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ و قال تعالی يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
مَعَ الْمُتَّقِينَ ○ و قال سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ
و باین رفته اند اکثر مفسرین قول دوم آنست که منسوخ نیست و نازل شده است در اهل کتاب خاصة و آنها اکراه کرده نشوند
بر اسلام چون خواهند که جزیه دهند و باج گذارند بلکه مکره اهل اوثان اند که قبول نیست از ایشان مگر اسلام یا سیف
و باین رفته است شعبی و حسن و قتاده و ضحاک قول سوم آنکه این آیه در انصار ست خاصة قول چهارم آنکه هر که
اسلام آورده است زیر سیف او را مکره نگویید زیرا که اکراه در دین نیست قول پنجم آنکه در حق اسیران اهل کتاب
وارد شده است که بر ایشان جبر بر اسلام نکنند ابن کثیر گفته یعنی اکراه نکنید هیچکی را بر دخول در دین اسلام زیرا که وی
روشن و ظاهر ست و دلائل و براهین آن جلی و واضح اند حاجت آن نیست که کسی را اکراه بر درآمدن دران کرده آید
بلکه هر کرا خدای تعالی راه نماید و سینهٔ او برای کشاده سازد و بصیرت او را روشن گرداند دران در آید بر بینه و بصیرت

از کار خود و مهر که را سبحانه نابینا و کور سازد و مهر بر گوش وی و بصر وی زند وی را دخول در دین باکراه و قسر و جبر مفید نیست
و این صالح آنست که قول ششم باشد و در کشاف در تفسیر این آیه گفته که جاری نکرده است او تعالی امر ایمان را بر اجبار
و قسر بلکه بر میلان خاطر و اختیار و مثل اوست قوله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ
جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ○ یعنی اگر میخواست خدا قسر میکرد ایشانرا
بر ایمان ولیکن وی این کار نکرد بلکه بنای امر بر اختیار نهاد و این صالح آنست که قول هفتم باشد و انچه لائق اعتماد باشد
و وقوف نزد وی متعین بود آنست که این آیه در سببی که از برای او نازل شده محکم غیر منسوخ ست و آن این ست
که چون زنی را در انصار اولاد نمی زیست با خود عهد می بست که اگر این بار فرزندی بوجود آید او را یهودی سازم
چون یهود بنی النضیر جلای وطن کرده شدند در ایشان اولاد و ابنای انصار بود گفتند ما پسران خود را نگذاریم پس
این آیه فرود آمد اخرجه ابو داود و النسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و البیهقی فی السنن
و الضیاء فی المختارة عن ابن عباس و وارد شده است این قصه بوجوه متعدده حاصلش همانست که ابن عباس
ذکر کرده با زیادت متضمن این معنی که گفتند انصار ما ایشانرا که بر دین یهود گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن
دین حق ست و فضل ست از دین ما و چون الحال او تعالی دین اسلام آورد ما را مسلمان ساختن ضرور ست که ما
آنها را باکراه در دین حق در آریم پس این آیه نازل شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرزندان ایشانرا مخیر گردانید و اکراه بر اسلام نکرد
و این مقتضی آنست که بر اهل کتاب اکراه بر اسلام نیست وقتی که بقا بر دین خود اختیار کنند و جزیه دهند و اما اهل حرب
پس آیه اگرچه شامل ایشان ست زیرا که نکره در سیاق نفی و تعریف در دین مفید آنست و اعتبار عموم لفظ راست
نه خصوص سبب الیکن مخصوص شد این عموم بآیات وارده در اکراه اهل حرب از کفار بر اسلام انتهی کلام الشوکانی
رضی الله عنه بیست و ششم وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ
بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ یعنی در آیه اول اشهاد را واجب کرده بودند بر مبایعت و در این آیه
آنرا بر انداختند لیکن نزدیک شافعی و نخعی این آیه محکم ست منسوخ نیست گویند حکم اشهاد ثابت ست وجوبا الآن نیز
بر مبایعت و اکثر مفسرین بر انند که وجوبش نسخ پذیرفته و ندب و استحبابش باقی ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند
مردم در آنکه اشهاد واجب ست یا مندوب ابو موسی اشعری و ابن عمر و ضحاک و عطا و سعید بن المسیب و جابر بن زید
و مجاهد و داؤد بن علی ظاهری و ابن او بآن رفته که واجب ست و ترجیح داد آنرا طبری و شعبی و حسن و مالک و شافعی و ابو حنیفه
و اصحاب او بآن رفته که مندوب ست و این خلاف میان ایشان در وجوب اشهاد بر بیع ست بآیه وَأَشْهِدُوا
إِذَا تَبَايَعْتُمْ و نیست فرق میان این امر و میان قول وی وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ پس لازم ست
قائلین وجوب آنرا در بیع قول بوجوبش در مداینه پس اگر امین باشد بعض شما بعض را یعنی نزد صاحب حق بسبب
حسن ظن باو و ثبوت امانتش نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد بران بنا بر امانت پس باید که بدهد موتمن یعنی مدیون
امانت را یعنی دین او را که بر وی ست انتهی و این ناظر ست در عدم نسخ آیه و گفته اند که مراد بتبایع مذکور در آیه تجارت حاضره ست

که اشهاد در آن کافی ست و گفته اند هر تبایع که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ادفع ست برای مادهٔ خلاف و اقطع ست برای منشاء نزاع نیست و هفتم وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا یعنی در آیهٔ اول محاسبه بر خواطر قلوب بود چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات ازان ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف فوق الطاعة مرفوع شد در فوز الکبیر گفته این از باب تخصیص عام ست آیهٔ متاخره مبین اوست یعنی مراد چیزی ست که در نفسهای شماست از اخلاص و نفاق نه از احادیث النفس که در وی اختیار نیست چه تکلیف نمی باشد مگر در انچه در وسع انسان ست انتهی بر این تقدیر آیهٔ مذکوره غیر منسوخ باشد و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر اقوال اول آنکه اگرچه وی عام ست اما مخصوص ست بکتمان شهادت و کاتم محاسب ست بر کتم او برابر ست که ظاهر کند بر مردم کاتم بودن خود برای شهادت یا ظاهر نکند و این مروی ست از ابن عباس و عکرمه و شعبی و مجاهد و مردود ست بانچه در آیت ست از عموم لفظ و نیست صالح بآنکه انچه متقدم ست بر این آیه از نهی از کتم شهادة مختص باشد بوی قول دوم آنکه آیهٔ مذکوره مختص ست بانچه طاری میشود بر نفوس از امور دائره بین الشک و الیقین و این قول مجاهد ست و این هیچ در تخصیص بلا مخصص ست قول سوم آنکه محکم ست و عام و لیکن عذاب بر انچه در نفس ست مختص بکفار و منافقین ست و این را طبری از قومی حکایت نموده و این نیز تخصیص بلا مخصص ست زیرا که قول وی يَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ مختص ببعض نمی تواند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ ست و این قول ابن مسعود و عائشه و ابو هریره و شعبی و عطا و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده است و مروی ست از ابن عباس و جماعه از صحابه و تابعین و همین ست حق در انچه بیاید از تصریح بنسخ او و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده که ان الله غفر لهذه الامة ما حدثت به انفسها احمد و مسلم و ابو داود در ناسخ و منسوخ خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ الایه سخت آمد بر اصحاب رسول خدا و آمدند نزد آنحضرت و بر زانو استادند و گفتند ای رسول خدا تکلیف داده شدیم باعمالیکه طاقت آن داریم نماز و روزه و جهاد و صدقه و حالا این آیه بر تو نازل شده و طاقتش نداریم آنحضرت فرمود میخواهید که بگویید چنانکه اهل کتاب پیش از شما گفتند سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بلکه بگویید سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ پس چون خواندند این آیه را قوم و لغزید بدان بانهای ایشان فرود آورد خدا در پس آن اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهٖ پس هرگاه کردند آنرا نازل کرد او تعالی لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا الی آخرها و اخرج احمد و مسلم و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و الحاکم و البیهقی عن ابن عباس مرفوعا نحوه و زیاده کردند ایشان درین روایت که پس فرود آورد خدای تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَآ اِنْ نَّسِيْنَآ اَوْ اَخْطَاْنَا و گفت آنحضرت قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَآ اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهٗ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا گفت قد فعلت

رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ گفت قد فعلت وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا الآیه گفت
قد فعلت و این قصه مرویست از ابن عباس بچند طریق و بخاری و بیهقی از مروان اصغر از مردی از اصحاب نبی صلی الله
علیه وسلم گمان میکنم او را ابن عمر آورده که اِنْ تُبْدُوْا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ منسوخ کرده است این را
آیتی که بعد اوست و عبد بن حمید و ترمذی از علی کرم الله وجهه مثل آن روایت نموده و همچنین سعید بن منصور و ابن جریر
و طبرانی از ابن مسعود مانند آن واخرج ابن جریر عن عایشة نحوه ایضا و بمجموع این روایات ظاهر شد ضعف روایت
سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس که این آیه در کتمان شهادت ست چه اگر
درین باره می بود بر صحابه اینقدر کار دشوار نمی شد و بهر حال بعد این احادیث مصرحه بنا سخ و منسوخ مجال مخالفت
باقی نیست و مؤید اوست حدیث ابی هریره در صحیحین و سنن اربعه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ان الله تجاوز لی عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تتکلم او تعمل به و ابن جریر از عایشه آورده که گفت کل عبد هم
بسوء و معصیة و حدث نفسه به حاسبه الله فی الدنیا یخاف و یحزن و یشتد همه لا ینا له من ذلک شئی کما هم بالسوء
و لم یعمل منه بشئی و اخرج سعید بن منصور و ابن جریر عنها نحوه و احادیث متقدمه مصرحه بنسخ دافع اوست و اخرج
ابن جریر عن ابن عباس قال ان الله یقول یوم القیامة ان کتابی لم یکتبوا من اعمالکم الا ما ظهر منها فاما ما اسررتم
فی انفسکم فانا احاسبکم به الیوم فاغفر لمن شئت و اعذب من شئت و این مدفوع ست بانچه متقدم شده انتهی
کلام الشوکانی رح و از ینجا معلوم شد که نسخ آیه مذکوره بتفسیر مرفوع ثابت ست و ورود آن در حدیث نفس ست
نه در غیر آن پس تاویلی که از فوز الکبیر نقل کرده شد اگرچه محملی حسیبان دارد اما مدفوع ست بمرفوع والله اعلم بالصواب

سورة آل عمران

مدنی ست قرطبی گفته باجماع و اخرجه البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن عباس و درین
سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ ست و نزد بعضی سه و نیست ناسخ دران اول وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلٰغُ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی در آیه اول اقتصار کردند بر ابلاغ اسلام بکفار و در ثانی حکم فرمودند بقتال
پس منسوخ باشد ولیکن نزد اکثر اهل علم غیر منسوخ ست زیرا که بلاغ ترک قتال نمیخواهد دوم كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ
قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّجَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوْا فَاِنَّ
اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ۝ یعنی مضمون آیه اولی این ست که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل ست بر قبول
توبه مرتد چون رجوع کند بسوی اسلام باخلاص و درین خود خلافی نیست ولیکن در حقیقت این آیه از باب استثنا ست
نه از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض بدعوی نسخ وی نکرده اند سوم يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
حَقَّ تُقٰتِهٖ گفته اند منسوخ ست بآیه فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی مفاد آیه اول آنکه بترسید از خدا
حق ترسیدن و آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران اوست و این خارج از طاقت باشد پس در
آیه ثانی آنرا باستطاعت مقصور فرمودند و بر آنچه زیر طاقت داخل ست فرود آوردند در اتقان گفته گفته اند منسوخ ست

وگفته اند بلکه محکم ست و نیست درین سوره آیتی که صحیح شود دعوی نسخ دران جز این آیت قاله مقاتل در فوز الکبیر گفته
مراد حق ترسیدن در شرک و کفر ست و در آنچه راجع بسوی اعتقاد باشد و ما استطعتم در اعمال یعنی هر که وضو نتواند
تیمم کند و هر که نماز استاده نتوانست گذارد نشسته بگذارد و این وجه ظاهر ست از سیاق آیه و هو قوله
وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ○ انتهی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند که چون این آیه فرود آمد
گفتند ای رسول خدا کدام یک قوت این دارد و شاق آمد بر ایشان این معنی پس نازل کرد او تعالی فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ
پس منسوخ گشت این آیه و مروی ست این از قتاده و ربیع و ابن زید و گفته اند که قوله اتقوا الله حق تقاته
مبین ست بقوله ما استطعتم و این اصوب ست زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد عدم جمع و جمع ممکن ست پس همان اولی باشد
و مؤید او ست روایت ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس در قوله سبحانه حق تقاته گفت لم تنسخ ولکن
حق تقاته ان تجاهدوا فی الله حق جهاده ولا تاخذهم فی الله لومة لائم و تقوموا لله بالقسط ولو علی
انفسهم و آبائهم و ابنائهم انتهی کلامه و مولانا احمد حسن عرشی قنوجی گفته آنچه جزم کرده اند بدان
محققین صحیح و صواب ست آنست که قوله فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ مفسر و مبین مراد قول او ست زیرا که تکلیف نمیکند
او تعالی عباد خود را مگر بمستطاع حیث قال لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وقال فی آیة اخری وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ انتهی

سُورَةُ النِّسَاءِ

این سوره تمام مدنی ست قرطبی گفته مگر یک آیت که در مکه عام فتح در حق عثمان بن طلحه حجبی نازل شده
و آن قوله تعالی ست إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا و درین سوره نزد اکثر اهل علم
سه آیت منسوخ ست و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی بیست و چهار اول وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا گفته اند منسوخ ست بآیه مواریث
در اتقان گفته گفته اند که نیست منسوخ ولیکن تهاون کردند مردم در عمل بران در فوز کبیر گفته ابن عباس فرموده این آیه
محکم ست و امر برای استحباب ست و این اظهر ست انتهی و در فتح القدیر گفته مراد بقرابت درین آیه غیر ورثه اند و همچنین یتامی
و مساکین و چون اینها در وقت تقسیم ترکه حاضر شوند چیزی بایشان داده شود قومی بآن رفته که آیه محکم ست و امر برای ندب
و دیگران گویند منسوخ ست بقوله يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ و اول ارجح ست زیرا که مذکور در آیه غیر وارثین اند و آنچه
بایشان داده میشود بجمله میراث نیست که منسوخ گفته آید بآیه میراث مگر آنکه قرابت را درینجا بمعنی ورثه گیرند که درین صورت برای
نسخ وجهی هست و گروهی گفته این رضخ برای غیر وارث از قرابت واجب ست بمقدار آنچه نفس ورثه بدان خوش شود و باشد یعنی
امر حقیقی ست پس نزد بسوی ندب مگر بقرینه و ضمیر در قول وی منه راجع ست بسوی مال مقسوم مدلول علیه بالقسمة
و گفته اند بسوی متروکه و قول معروف قول جمیل ست که نیست دران منت و اذی برسیکه رسیده است و ارضخ ازین قلیل ست انتهی
دوم وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا
سَدِيدًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ
عَلَيْهِ و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی در سنن روایت کرده اند که این آیه در حق کسی ست که حاضر شود

نزد وی وقت موت او و بشنود او را که وصیت میکند مضر در حق ورثه پس حکم کرد او تعالی این کس را که بترسد از ضرر او وقت
و مسدد و ساز داو را برای صواب و نگران باند برای ورثهٔ او مثل آنچه دوست دارد در حق ورثهٔ خود وقت خوف ضیعت بر آنها
و این تفسیر بچند طریق مروی ست و لهذا بسیاری از اهل علم آیهٔ مذکوره را منسوخ نشمرده اند و هو الحق سوم ان الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا گویند منسوخ ست بقوله تعالی
یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر و پیش جمعی از علما محکم ست و جمع میان هر دو ممکن
چه نهی از اکل اموال یتامی مبنی بر ظلم ست این در صورت غیر ظلم جائز باشد بمعروف چهارم واللاتی یاتین
الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن
فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا گویند منسوخ ست بآیهٔ نور
ذکره فی الاتقان در فوز الکبیر گفته نیست نسخ دران بلکه ممتد ست تا غایتی چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بیان فرمود که سبیل هو کذا و کذا ست انتهی گویم بعضی گفته اند که منسوخ ست بآیهٔ الزانیة والزانی
فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة یعنی حکم زانیه در ابتدای اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون
این آیه فرود آمد حکم حبس منسوخ شد و عوض آن جلد مقرر شد اگر بکر ست و رجم اگر ثیب محصن ست و بعضی گفته اند
منسوخ ست بسنت و هو قوله صلی الله علیه وسلم خذوا عنی فقد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام
والثیب بالثیب الرجم پس حکم حبس و امساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدیر گفته امساک در بیت در
اول اسلام بود بعده منسوخ شد بآیهٔ مذکوره و بعض اهل علم بآن رفته اند که حکم حبس و اذی باقی ست با جلد زیرا که
تعارض نیست میان هر دو بلکه جمع ممکن ست مراد بسبیل همان ست که در حدیث صحیح عباده آمده خذوا عنی الی آخره
پنجم واللذان یاتیانها منکم فآذوهما گفته اند منسوخ ست بآیهٔ نور یعنی الزانیة والزانی الخ حاصل آنکه
در ابتدای اسلام حکم ایذا و ملامت هر دو بود بعده بجلد در بکر و رجم در ثیب نسخ پذیرفت و بعضی گفته اند نزول وی در
لواطت ست بعده منسوخ شد بقتل هر دو و در کیفیت قتل اختلاف فقهاست در فتح القدیر گفته آیهٔ اولی یعنی واللاتی
در حق نساست خاصةً محصنات باشند یا غیر آنها و این دوم در حق رجال ست خاصةً و آوردن صیغهٔ تثنیه برای بیان
دو صنف مردان ست یعنی محصن و غیر محصن پس عقوبت نسا حبس ست و عقوبت رجال اذی و این مختار نحاس ست
و آنرا از ابن عباس روایت کرده و قرطبی آنرا از مجاهد و غیره آورده و مستحسن گفته و سدی و قتاده و غیرهما گفته اند که
آیهٔ اولی در نسای محصنات ست و مردان محصن هم دران داخل اند و آیهٔ ثانی در رجل بکر و زن بکر ست و رجحه الطبری
و ضعفه النحاس و اختلاف کرده اند در تفسیر اذی بعضی توبیخ و تعییر گفته اند و بعضی سب و جفا بدون تعییر و بعضی نیل بلسان
و ضرب بنعال و قومی گفته اذی منسوخ ست مثل حبس و بعضی گفته اند منسوخ نیست چنانکه در حبس گذشته ششم قوله تعالی انما
التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب گفته اند منسوخ ست
بکریمهٔ ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی

تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ یعنی در آیهٔ اول فرمودند توبهٔ کسی مقبول ست که بی تاخیر و تسویف زود تائب شود و در آیهٔ ثانی فرمودند که هر که پیش از نزع توبه نکرد و در وقت نزع تائب شد توبهٔ او نامقبول بعده این حکم منسوخ شد بآیهٔ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ یعنی وقت نزع و قبل غرغره و قبل رویت اعوان ملک الموت هم مقبول ست و بعد اینها مقبول نیست و بعضی از مفسرین گفته اند یعنی مقبول از مسلمان نه از کافر مثل ایمان فرعون و نزد بعض این آیه غیر منسوخ ست زیرا که جمع میان آنها ممکن ست عبد بن حمید و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابی العالیه در قوله اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ روایت کرده اند که این برای مومنین ست و در قوله ولیست التوبة گفته که این برای منافقین ست و در قوله ولا الذین یموتون گفته این برای مشرکین ست هفتم يٰۤاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوْا لَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّسَآءَ كَرْهًا ؕ وَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ لِتَذْهَبُوْا بِبَعْضِ مَاۤ اٰتَيْتُمُوْهُنَّ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ اِلَّاۤ اَنْ يَّاْتِيْنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ و این در حقیقت استثنا ست نه نسخ و لهذا ابن عباس گفته هی محکمة لم تنسخ ذکره علی الهمدانی فی ناسخه هشتم وَلَا تَنْكِحُوْا مَا نَكَحَ اٰبَآؤُكُمْ مِّنَ النِّسَآءِ گفته اند منسوخ ست بقوله اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ و این نیز استثنا ست نه نسخ مثل آیهٔ سابقه پس هر دو محکم باشند غیر منسوخ نهم وَاَنْ تَجْمَعُوْا بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ گفته اند منسوخ ست بقوله اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ و این نیز از باب تخصیص ست مثل آیات سابقه نه از جنس نسخ دهم فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ مِنْهُنَّ فَاٰتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ فَرِيْضَةً گفته اند منسوخ ست بقوله وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ اِلَّا عَلٰۤى اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این آیت حسن و مجاهد و غیرهما گفته معنی آنست که زنانی که از ایشان انتفاع و تلذذ بجماع بنکاح شرعی حاصل کرده اید مهور ایشان بایشان بدهید و جمهور گویند مراد باین آیه نکاح متعه ست که در صدر اسلام بود و بعده منهی عنه شد چنانکه در صحیحین ست از علی رضی الله عنه قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن نکاح المتعة وعن لحوم الحمر الانسیة یوم خیبر و در صحیح مسلم ست از سبرة بن معبد جهنی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود روز فتح مکه ایها الناس قد کنت اذنت لکم فی الاستمتاع من النساء والله قد حرم ذلک الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلها ولا تاخذوا مما آتیتموهن شیئا و در لفظی از مسلم آمده که این در حجة الوداع بود و پس این اخبار ناسخ آیهٔ مذکوره اند و سعید بن جبیر گفته ناسخش آیهٔ میراث ست زیرا که در متعه میراث نیست و عایشه و قاسم بن محمد گفته اند که تحریم و نسخ متعه در قرآن ست و ذلک قوله تعالی وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ الخ و زنیکه مستمتعه ست نه از ازواج ست و نه از ملک یمین زیرا که نشان زوجه آنست که وارث شود و وارث او شوند و نیست مستمتع بها این چنین و مروی ست از ابن عباس جواز متعه و بقای او و هم مروی ست رجوع وی از ان نزد رسیدن ناسخ و قائل ست بجوازش جمعی از روافض و نیست اعتبار باقوال ایشان و بعضی متاخرین بتکثیر کلام برین مسئله و تقویت مجوزین آن جان خود را در تعب انداخته اند این جای بطلان او نیست در شرح منتقی بابطال شبهه متمسک

بجواز تطویل بحث پرداخته ایم انتهی کلام الشوکانی یازدهم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَأْکُلُوا
أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ
لَیْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِیضِ حَرَجٌ یعنی در آیهٔ اول نهی کردند
از اکل بعض اموال بعض اگر بطریق تجارت وبودند قبل اسلام ودر ابتدای اسلام که می آمیختند طعام رفقا را
درسفر ومیخوردند از ان همگنان و چون این آیه فرود آمد تحرج کردند از مواکلت اعمی واعرج ومریض پس این آیهٔ دیگر
نازل شد ودر آن رفع کردند حرج را ابن جریر از عکرمه وحسن در آیهٔ مذکور روایت کرده که تحرج وتنگی میکردند مرد
از ینکه بخورد نزد یکی بعد نزول این آیه پس منسوخ شد حکم آن بآیهٔ سورهٔ نور وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا
مِنْ بُیُوتِکُمْ ونزد اکثر اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه محکم ست وحکم او باقی ست واکل بباطل منهی عنه ست
وآن اکلی ست که شرع بدان وارد نشده وانچه دران شرع وارد ست آن باطل نیست بلکه حق ست پس اکل [illegible]
در آیهٔ مذکوره ولهذا سیوطی بسند صحیح از ابن مسعود در آیهٔ مذکور آورده که گفت انها محکمة ما نسخت ولا تنسخ الى
یوم القیامة ومنجمله باطل ست بیوعاتی که نهی کرده است از ان شرع دوازدهم وَالَّذِینَ عَقَدَتْ
أَیْمَانُکُمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ یعنی در ابتدای اسلام
دوکس باهم عقد موالات می بستند وعهد میکردند که هر که پیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیهٔ میراث یا آیهٔ مذکوره
آنرا نسخ نمود ودر فتح القدیر زیر کریمهٔ وَلِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ گفته یعنی
برای هر انسان ورثه مقرر کرده ایم که مالک ووالی میراث او میشوند وگفته اند این آیه منسوخ ست بقوله وَالَّذِینَ
عَقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ وگفته اند بعکس کما روی ابن جریر وجمهور بآن رفته اند که ناسخ این قوله واولوا الارحام الخ ست
یعنی برای هر یکی عصبه گردانیدیم که انچه از فرائض ثابت شود وارث آن باشد انتهی ولیکن در فوز الکبیر نوشته که
ظاهر آیه آنست که میراث برای موالی ست وبر وصله برای مولی الموالات ونیست نسخ انتهی سیزدهم وَلَوْ
أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا
رَحِیمًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ
یعنی این آیه در حق منافقین ست که در دل کفر پنهان دارند ودر ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبهٔ ایشان مقبول نیست
ودرینجا سیاق فیها اختلاف ست لهذا نزد بسیاری از علما این آیه منسوخ نیست چهاردهم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِیعًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ مَا کَانَ
الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً یعنی در آیهٔ اول حکم نفر بجمیع مومنین بود ودرین آیه ببعض پس آخر ناسخ اول باشد
شوکانی گفته گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله تعالی انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وقوله تعالی إِلَّا تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ
وصحیح آنست که این هر دو آیت محکم اند یکی در وقتی ست که دران حاجت نفور همگنان باشد ودیگر نزد اکتفا بنفور بعض
دون بعض انتهی پانزدهم وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا گفته اند این آیه منسوخ ست

بآیهٔ سیف یعنی فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ شانزدهم فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف هفدهم فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا تُكَلَّفُ
إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ گفته اند منسوخ ست بقوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً
زجاج گفته خدای تعالی امر کرد رسول خدا را بجهاد واگرچه تنها قتال کند زیرا که برای او ضامن نصر شده ابن عطیه گوید ظاهر
لفظ همین ست لیکن در خبری نیامده که قتال صرف بر آنحضرت فرض بود نه بر امت پس هرچند خطاب لفظ مراو راست
اما معنی آنست که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم و هر واحد از امت تو باید که قتال کند در راه خدا انتهی و برین معنی آیه محکم باشد
نه منسوخ هیجدهم فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه إِلَّا الَّذِينَ
يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ ولیکن این هم از باب تخصیص ست نه از نسخ نوزدهم
إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ الخ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف ابوداود در ناسخ وابن منذر وابن ابی حاتم ونحاس و بیهقی
در سنن از ابن عباس آورده اند که نسخ کرد این آیه را آیه برات فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وبعضی گفته اند منسوخ ست باجماع وبسیاری از اهل علم بعدم نسخش رفته واز باب
تخصیص شمرده بستم فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف اخرجه عبد الرزاق
وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم عن قتاده وهم ابن جریر از حسن وعکرمه درین آیه آورده که گفت
نسخها براءة ولیکن نزد اکثر مفسرین غیر منسوخ ست بست ویکم سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ
أَنْ يَأْمَنُوكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف بست ودوم فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ واکثر اهل علم بعدم نسخ وی رفته اند بست وسوم
وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ
لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سورهٔ نساء إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ
مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وبعضی گویند منسوخ ست باجماع وقتی که قاتل مسلمان باشد در فتح القدیر گفته
اختلاف کرده اند علما در انکه قاتل عمد را توبه هست یا نه بخاری از سعید بن جبیر آورده که گفت اختلاف کردند
درین آیه علمای اهل کوفه پس سوار شدم وکوچ کردم برای دریافت آن بسوی ابن عباس پرسیدم او را ازین آیت گفت
این آیه آخر چیزی ست که فرود آمد ونسخ نکرد آنرا هیچ شی ومانند آن نسائی هم روایت کرده از وی واز زید بن ثابت
ومنجمله کسانیکه رفته اند بعدم توبه او از سلف ابوهریره وابن عمر وابوسلمه وعبید بن عمیر وحسن وقتاده وضحاک بن مزاحم اند
نقله ابن ابی حاتم عنهم ورفته اند جمهور بسوی قبول توبه وی واستدلال کرده اند بمثل قوله تعالی إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ وقوله هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وقوله وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وگفته اند جمع هم ممکن ست میان آیه نساء که همین ست وآیه فرقان پس معنی آن هر دو چنین
باشد که فجزاؤه جهنم الا من تاب لاسیما وسبب متحد ست که قتل باشد وهم موجب متحد ست که توعد باشد

بعقاب واستدلال کرده اند بحدیث مذکور در صحیحین از عباده بن الصامت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تبایعونی
ان لا تشرکوا بالله شیئا ولا تزنوا ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق بعده فرمود فمن اصاب من ذلک شیئا
فستره الله فهو الی الله ان شاء عفا عنه وان شاء عذبه وبحدیث ابی هریره در صحیح مسلم وغیره در حق قاتل صد نفس
وجماعتی که ابوحنیفه واصحاب او وشافعی از ایشان اند بدان رفته که قاتل عمد تحت مشیت او ست توبه کرده باشد یا نه
ودر شرح منتقی متمسک هر فریق واضح کرده ایم وحق این ست که باب توبه مغلق نشده بلکه مفتوح ست برای هر قاصد چون
شرک که اعظم ذنوب واشد او ست بتوبه الی الله محو شود واز صاحبش خروج ازان ودخول در باب توبه مقبول باشد
بما دون او از معاصی که قتل عمد هم منجمله آنست چه رسد لیکن در توبه قاتل عمد لابد ست از اعتراف بقتل بتسلیم نفس خویش
برای قصاص اگر واجب ست وتسلیم دیت اگر قصاص واجب نیست وقاتل غنی متمکن تسلیم کل یا بعض او باشد واما مجرد
توبه وی با عزم عدم عود بسوی قتل احدی بدون اعتراف وتسلیم نفس پس قطع نمیکنیم بقبول او والله
ارحم الراحمین هو الذی یحکم بین عباده فیما کانوا فیه یختلفون **بیست وچهارم** إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ○ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ واین در حقیقت از باب تخصیص
باستثنا ست ونیست از نسخ در چیزی **سورهٔ مائده** قرطبی گفته این سوره مدنی ست بالاجماع انتهی ودر وی
از منسوخات نزد بعضی یک آیت ونزد بعضی دو ونزد بعضی سه ونزد بعضی هفت ونزد بعضی نه آیت ست ووی
آخر سورت ست که در مدینه فرود آمده یا در حجة الوداع میان مکه ومدینه **اول** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا
شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیرا که مشرکین حج وعمره میکردند
وهدی میفرستادند پس مسلمانان خواستند که ایشان را تاراج وغارت کنند پس این آیه در نهی ازان نازل شد وبعده
منسوخ گشت بآیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وقوله تعالی فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ
بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وقوله صلی الله علیه وسلم لا یحجن بعد العام مشرک عبد بن حمید وابوداود در ناسخ وابن جریر
وابن منذر از شعبی آورده اند که منسوخ نشد از مائده مگر همین یک آیه وقومی گفته که منسوخ نیست بلکه محکم ست ودر
حق مسلمین ست ودر فوز الکبیر نوشته نیافتیم در قرآن ناسخ برای او ونه در سنت صحیحه ولیکن معنی وی آنست که قتال
محرم در شهر حرام اشد التغلیظ ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه فرموده دماؤکم واموالکم حرام علیکم
کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا انتهی گویم ومؤید این ست روایت ابوداود ونحاس در ناسخ از ابی میسره عمرو
بن شرحبیل که گفت منسوخ نشد از مائده هیچ شی یعنی تمام او محکم ست وکذا اخرجه سعید بن منصور وابن المنذر عنه
وکذا اخرجه عبد بن حمید وابوداود فی ناسخه وابن المنذر عن الحسن البصری وروایت کرد ابوعبید از ضمره بن حبیب
وعطیه بن قیس که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مائده آخر قرآن ست از روی تنزیل پس حلال کنید حلال او را

وحرام سازید حرام او را دوم فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بآیهٔ سیف نیز یعنی در نخستین آیه حکم عفو و اعراض بود از قتال یهود که ایذا میدادند
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و درین آیه حکم فرمودند بقتال ایشان تا آنکه ایمان آرند یا جزیه دهند و جمعی گفته اند که
منسوخ نیست بلکه خاص ست بمعاهدین پس محکم باشد سوم إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ
خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا
عَلَيْهِمْ و گفته اند محکم ست نه منسوخ و از باب تخصیص باستثنا ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند در سبب نزولش
جمهور گویند در عرنیین فرود آمده و مالک و شافعی و ابو ثور و اصحاب الرای گفته اند در حق مسلم راهزن و ساعی در ارض
بفساد نازل شده ابن منذر گفته قول مالک صحیح ست و ابو ثور گفته قول وی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا دلیل نزولش
در غیر اهل شرک ست زیرا که اجماع کرده اند بر آنکه دماء اهل شرک چون مسلمان شوند معصوم ست پس معلوم شد که در اهل اسلام
نازل شده ست انتهی و دال ست بران قوله قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ
و قوله صلی الله علیه وسلم الاسلام یهدم ما قبله اخرجه مسلم و غیره و ابن جریر طبری در تفسیر خود از بعض اهل علم حکایت
کرده اند که این آیه یعنی آیهٔ محاربه منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عرنیین و موقوف شده است
امر برین حدود و مروی ست از محمد بن سیرین که این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت در عرنیین و باین
قائل ست جماعتی از اهل علم و جماعهٔ دیگر بآن رفته که فعل وی صلی الله علیه وسلم با عرنیین منسوخ ست بنهی وی صلی الله
علیه وسلم از مثله و قائل این قول مطالب ست ببیان تاخیر ناسخ و حق آنست که آیه عام ست از مشرکین و غیرهم
از کسانیکه مرتکب مضمون آیه شوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعموم لفظ ست قرطبی در تفسیر خود گفته
و نیست خلاف میان اهل علم در آنکه حکم این آیه مترتب ست در محاربین از اهل اسلام و اگرچه نازل شده است
در مرتدین یا یهود انتهی چهارم فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ گفته اند منسوخ ست
بقوله تعالی وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ و باین رفته است مجاهد و سعید بن المسیب و جماعهٔ دیگر گفته
محکم ست و این مختار حسن بصری و شعبی و نخعی ست و عبارت فوز الکبیر آنست که معنی آیه چنین ست که اگر حکم اختیار کنی
پس حکم موافق ما انزل الله فرمائی و اتباع اهوای ایشان ننمائی حاصل آنکه ما را میرسد که اهل ذمه را در قضیهٔ ایشان
برای زعمای ایشان بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و هم میرسد که موافق حکم نازل کردهٔ خدا فیصله سازیم
انتهی شوکانی گفته درین آیه تخییر ست مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میان حکم و اعراض و استدلال کرده اند
بدان بر مخیر بودن حکام مسلمین میان هر دو امر و علما اجماع کرده اند بر آنکه واجب ست بر حکام اهل اسلام حکم کردن
میان مسلم و ذمی چون مرافعه کنند بسوی ایشان و اختلاف در مرافعهٔ اهل ذمه ست میان خود ها قومی بتخییر رفته و جمعی
بوجوب قائل گشته و گفته که این آیه منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و به قال ابن عباس و عکرمة و الزهری و عمر بن عبد العزیز

والسدی وهو الصحیح من قول الشافعی و حکایت کرده است آنرا قرطبی از اکثر علما انتهی پنجم مَا عَلَى الرَّسُولِ
إِلَّا الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و اکثر اهل علم بر آنند که محکم ست و قتال با آنها نوعی از بلاغ ست
یا معنی آنست که نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن بایشان اگرچه امتثال نکنند و اطاعت ننمایند که ضرر آن بر جانهای ایشان
ست و جنایت نکرده اند مگر بر جانهای خود و اما رسول پس آنچه واجب بود بر وی بجا آورد و قیام نمود بامر او تعالے
واللہ اعلم ششم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ
گفته اند منسوخ ست آخر او اول او را نسخ کرده زیرا که هدایت درینجا امر بمعروف ست و گفته اند ناسخ این آیه است
كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و اکثر بر آنند که
محکم ست شوکانی گفته نیست در آیه دلیل بر سقوط امر بمعروف و نهی عن المنکر زیرا که تارکش با وجود بودن او از اعظم
فروض دینیه مهتدی نیست و حق تعالی گفته اذا اهتدیتم و آیات و احادیث متکاثره دال اند بر وجوب آن پس محمول باشد
این آیه بر کسیکه قادر نیست بر قیام بواجب امر بمعروف و نهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال ندارد یا از حلول
ضرر بر نفس خود می ترسد که درینصورت ترک وی رواست و در سنن اربعه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن حبان
و دارقطنی و ضیا در مختاره و غیرهم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت کرده اند که خواند ابو بکر این آیه را و گفت ای مردم
شما این را میخوانید و بر غیر موضع او می نهید و من آنحضرت صلعم را شنیده ام که میفرمود که مردم چون منکری را ببینند و آنرا
تغییر نه دهند نزدیک ست که عام کند آنها را خدای تعالی بعقاب و ترمذی و ابن ماجه و ابن جریر و بغوی در معجم و ابن ابی حاتم
و طبرانی و ابو الشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در شعب از ابی امیه شعبانی آورده اند که گفت آمدم ابو ثعلبه خشنی را
و گفتم چه میکنی درین آیه گفت کدام آیه گفتم علیکم انفسکم الخ گفت سوگند بخدا پرسیدم ازان رسول خدا را پس فرمود
موتمر شوید بمعروف و متناهی شوید از منکر تا آنکه چون ببینی شح مطاع و هوای متبع و دنیای موثره و اعجاب هر ذی رای
برای خود پس بر تست خاص جان تو و بگذار امر عوام را بدرستیکه از پس شما زمانه ایست که صبر دران مثل قبض
بر جمر ست عامل را دران اجر پنجاه مرد ست که عمل میکنند مثل عمل شما و صححه الترمذی و الحاکم و در روایتی از آنحضرت صلعم
آمده که ضرر نمیکند شما را کسیکه گمراه شد از کفار چون مهتدی شدید شما و ابی بن کعب گفته تاویلش آنست که این
در آخر زمان باشد اخرجه عنه عبد الرزاق و ابن جریر انتهی ملخصا و درینصورت منسوخ نیست بلکه مخصوص ست
و هو الحق هفتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ
الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وَأَشْهِدُوا
ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ پس شهادت کفار بر مسلم مقبول نباشد بالاجماع و نیست در آیه ذکر شهادت کافر زیرا که نزول
او در شان مسلم ست که در سفر نزد موت وصیت کند بر دو کافر یا دو مسلم و در فوز کبیر گفته احمد موافق ظاهر این آیه گفته است
و معنی آن نزد غیر او چنین ست که باشند آن دو دیگر از غیر اقارب شما یعنی از سائر مسلمین انتهی درینصورت منسوخ
نخواهد بود بلکه محکم ست و شوکانی در فتح القدیر تفصیل مقام چنین کرده که او آخران معطوف ست بر اثنان و من غیرکم

صفت اوست یعنی آن هر دو از اجانب باشند و گفته شده که ضمیر در منکم برای مسلمین ست و در غیرکم برای کفار و این ست
انسب بسیاق آیه و بآن قائل ست ابو موسی اشعری و عبد الله بن عباس و غیرهما پس در آیه دلیل باشد بر جواز شهادت
اهل ذمه بر مسلمین در سفر خصوص در وصایا چنانکه مفاد نظم قرآنی ست و شاهد اوست سبب نزول پس چون نباشد
همراه موصی کسیکه شاهد شود بر وصیت او از مسلمانان پس باید که گواه شوند دو کس از اهل کفر و ادا کنند گواهی بعد قدوم
بحلف و حکم کرده شود بر شهادت آنها درینصورت و سپس اگر کذب آنها ظاهر شود دو کس از اولیای موصی حلف کنند
و آن هر دو بنا بر جنایت خود غریم گردند این ست معنی آیه نزد کسان مذکوره و به قال سعید بن المسیب و یحیی بن یعمر
و سعید بن جبیر و ابو مجلز و نخعی و شریح و عبیدة السلمانی و ابن سیرین و مجاهد و قتاده و سدی و ثوری و ابو عبید و احمد
بن حنبل و رفته است بسوی اول یعنی تفسیر ضمیر منکم بقرابت یا عشیره و تفسیر غیرکم با جانب زهری و حسن و عکرمه و مالک
و شافعی و ابو حنیفه و غیرهم گفته اند که آیه منسوخ ست و احتجاج ایشان بقوله تعالی ست مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ
و قوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ و کفار نه مرضی اند و نه عدول و جمهور خلاف کرده اند ایشان را و گفته اند آیه محکم ست
و همین ست حق بنا بر عدم وجود دلیل صحیح دال بر نسخ و اما هر دو آیه مذکوره پس عام اند در اشخاص و ازمان و احوال و این آیه
خاص ست بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و بوصیت و بحالت عدم شهود مسلمین و نیست تعارض میان خاص و عام انتهی کلامه
هشتم فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ
نهم ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا گفته اند منسوخ ست بشهادت اهل اسلام حاصل آنکه
درین هر دو آیه تحلیف شاهد ست نزد وقوع ریبت در شهادت وی پس منسوخ شد بقوله تعالی وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ
وَلَا شَهِيدٌ و منع کردند از مضارت بشهادت و در تحلیف شاهد اضرار اوست ولیکن حق آنست که این
هر دو آیه محکم اند نه منسوخ چنانکه از تقریر سابق ظاهر گشته و برین اند اکثر اهل علم و محققین ایشان والله اعلم

سُورَةُ انعام در اظهر اقوال مکی ست مگر شش آیت و هی مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ الی آخر ثلث آیات
و قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ الی آخر ثلث آیات و قرطبی گفته دو آیت یکی وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ دیگر هُوَ الَّذِي
أَنشَأَ جَنَّاتٍ و بالجمله از منسوخات در وی نزد بعضی ست آیه و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی چهارده ست اول
قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ
مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی آنحضرت در اول امر از ابتلا بمعصیت و استحقاق عقوبت ترسان بود
بعده مأمون فرمودند او را باخبار مغفرت ذنوب متقدمه و متاخره پس حکم خوف منسوخ گشت و نزد جمعی از اهل علم خوف
درین آیه بمعنی علم ست یعنی من میدانم که اگر عصیان او کنم مرا عذاب باشد و برین تقدیر محکم ست و هو الحق دوم
قُل لَّسْتُ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله ابن عباس و گفته اند منسوخ نیست زیراکه
ایمان آنها در وسع وی صلی الله علیه وسلم نیست سوم وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ
گفته اند منسوخ ست بآیه إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ

حتی یخوضوا فی حدیث غیره یعنی در آیه اول ترخیص بود در مجالست کفار وقت اضطرار بعده بنزول این آیه
نسخ پذیرفت چهارم وذر الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهوا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
قال قتاده ومجاهد گفته بطریق تهدید ست مثل قوله ذرنی ومن خلقت وحیدا ودرین صورت محکم باشد
وبرین اند اکثر اهل علم شوکانی گفته میگویند که این آیه منسوخ ست وگفته اند معنی آنست که ایشان یعنی یهود گرفتند دینی را که
بران هستند لعب و لهو چنانکه در فعل ایشان بالتمام مشاهده می افتد که از همین جهالات وضلالات بوده است وگفته اند
مراد بدین درینجا عید ست یعنی عید خود را لعب و لهو گرفته اند پنجم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف ششم وما انا علیکم بحفیظ زجاج گفته نازل شد این آیه قبل فرض قتال
بعده امر کرده شد بمنع از عبادت اوثان بسیف و سنان پس این نیز منسوخ باشد بآیه سیف هفتم واعرض
عن المشرکین ۝ ابو الشیخ از سدی آورده که منسوخ ست بآیه قتال هشتم وما جعلناک علیهم
حفیظا ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف نهم ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله
فیسبوا الله عدوا بغیر علم گویند منسوخ ست بآیه سیف در فتح القدیر گفته جمهور بآن رفته اند که این آیت
محکم ثابت غیر منسوخ ست و اصل اصیل ست در سد ذرائع وقطع تطرق بسوی شبهه و در وی دلیل ست بر آنکه داعی بسوی حق
وناهی از باطل چون بترسد که ازین دعوت ونهی متسبب شود آنچه اشد ازان ست از انتهاک حرم ومخالفت حق ووقوع
در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب ست بروی وچه انفع ست این آیه واجل ست فائده او برای حاملین حجج خدا ومتصدیین
بیان او برای مردم چون باشند در قومی صم بکم که ترک میکنند او را وقتی امر نمودن وی بمعروف ومیگذارند معروف دیگر ازین
امر ومیکنند منکری را که نهی مینماید ایشان او را ازان وخبر او را از منکرات بنا بر عناد حق وبغض اتباع محقین وجرأت
بر خدا و اثر نمیکند در ایشان مگر تیغ وکیف که سیف حکم عدل ست در حق معاند شریعت مطهره که مخالفت دین وتجری بر
اهل شرع عادت وخوی خود ساخته است چنانکه در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان را بسوی حق خوانده شود در
باطل کثیر می افتند وچون بسوی سنت راه نموده شوند مقابله اش ببدع خود می نمایند پس ایشان اند مستلاعب بدین متهاون
بشرائع وبدتر اند از زنادقه انتهی کلامه دهم فذرهم وما یفترون ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
یازدهم ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه گفته اند منسوخ ست بقوله الیوم احل
لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتب وباین رفته است ابن عباس ولیکن در حقیقت این از
باب تخصیص یا استثنا ست نه از باب نسخ شوکانی در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه مذهب
ابن عمر ونافع وشعبی وابن سیرین و مذهب مالک در روایتی از وی و احمد بن حنبل و ابو ثور و داؤد ظاهری آنست که
بر هر چه از ذبائح نام خدا مذکور نشده حرام ست بدون فرق میان عامد وناسی بموجب این آیه ومؤید این ست استدلال
قوله انه لفسق وثابت شده است در احادیث صحیحه امر بتسمیه در صید وغیره ومذهب شافعی و اصحاب او ومالک
در روایتی واحمد آنست که تسمیه مستحب ست نه واجب واین مروی ست از ابن عباس وابی هریره وعطا بن ابی رباح [illegible]

آیه را حمل بر ذبح لغیر الله کرده واین تخصیص آیه بغیر مخصص ست ودر مراسیل ابوداود آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ذبیحهٔ مسلم حلال ست نام خدا بروی ذکر کرده شود یا نه واین صالح تخصیص آیه نمی تواند شد آری حدیث عایشه که وی گفت
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که قومی می آرند گوشتها را وما نمیدانیم که ذکر کرده اند بران نام خدا یا نه فرمود شما نام برید
وبخورید افادهٔ آن میکند که تسمیه نزد اکل مجزی ست با التباس وقوع او نزد ذبح ومذهب مالک واحمد در مشهور از وی
وابوحنیفه واصحابش واسحق بن راهویه آنست که ترک تسمیه بنسیان مضر نیست واگر عمدا ترک کرده ذبیحه غیر حلال باشد واین
مروی ست از علی وابن عباس وسعید بن المسیب وعطا وطاوس وحسن بصری وابی مالک وعبدالرحمن بن ابی لیلی وجعفر
بن محمد وربیعه واستدلال کرده اند بروایت بیهقی از ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اگر فراموش کرد تسمیه نزد ذبح
پس باید که یاد کنند نام خدا را وبخورد ودر رفع این حدیث خطاست زیراکه از قول ابن عباس ست وکذا اخرجه من قوله
عبدالرزاق وسعید بن منصور وعبد بن حمید وابن المنذر آری ممکن ست استدلال برای این مذهب بمثل قوله تعالے
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا وبقوله صلی الله علیه وسلم رفع عن امتی الخطأ والنسیان
انتهی کلامه دوازدهم يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ
لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف سیزدهم قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ
گفته اند منسوخ ست حکم انتظار در حق کفار بآیهٔ سیف چهاردهم إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ
وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات الٰهی در فتح القدیر گفته این آیه منجمله منسوخ بآیهٔ سیف ست
ومراد بدان گفته اند یهود ونصاری اند وگفته اند مشرکین وگفته اند عام ست در جمیع کفار ومبتدعین وهمین ست صواب

سورهٔ اعراف

این سوره مکی ست مگر هشت آیه وهی قوله وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الی قوله
وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ ودروی یک آیه یا دو آیه منسوخ ست باقی همه محکم ست اول خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ
بِالْعُرْفِ دوم وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ گفته اند اول منسوخ ست بآیهٔ وَآتُوا الزَّكَاةَ وثانی بآیهٔ سیف وکلام درین آیات گذشت

سورهٔ انفال

بسیاری از مفسرین این سوره را مدنی گفته اند بلا استثنای چیزی وبه قال الحسن وعکرمه وجابر
بن زید وعطا وروی مثل هذا عن ابن عباس وقرطبی از وی آورده که مگر هفت آیه من قوله وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ
كَفَرُوا الی آخر سبع آیات منها واز منسوخات دروی نزد بعضی دو آیه ونزد بعضی شش آیه ونزد بعضی زیاده ست
اول يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وَاعْلَمُوا
أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ یعنی در آیهٔ اول نفل خاص بود برای خدا ورسول ودرین آیه چهار خمس
برای غانمان مقرر کردند ویک خمس برای خدا ورسول وغیرهما وباین رفته است مجاهد وعکرمه وابن عباس ونزد جمعی
از باب تخصیص ست نه نسخ پس محکم خواهد بود دوم وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ
مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ گفته اند منسوخ ست بقوله وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ

عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ واین عذاب روز بدر و بعد او بود و نزد جمعی از اهل علم محکم ست یعنی نفی عذاب استیصال
گفته اند استغفار راجع بمسلمین ست که درمیان ایشان اند مراد آنکه تا مستغفرین از مسلمین در ایشان موجود اند
خدا عذاب نخواهد کرد یا آنکه عذاب ایشان بنابر بودن مسلمانان در اصلاب ایشان نیست ابن عباس گفته دو امان بود
در ایشان یکی آنحضرت صلی الله علیه وسلم که رفت دوم استغفار و آن باقی ست سوم قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ گفته اند منسوخ ست بآیه وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
یعنی در آیه اول وعده مغفرت بر باز ماندن از عداوت و قتال رسول کردند بعده حکم قتال با ایشان دادند و نزد جمعی
محکم ست و مراد انتها از قتال بدخول در اسلام ست یا از کفر و در وی دلیل ست بر آنکه اسلام قاطع و هادم
چیزی ست که پیش از وی بوده چهارم وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ گویند منسوخ ست
بآیه سیف و این در حقیقت از باب تخصیص بغایت ست نه از باب نسخ پنجم وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ
فَاجْنَحْ لَهَا گفته اند منسوخ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ
الی قوله حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ○ یعنی در آیه اول ذکر مصالحت با یهود بود و بعده
نسخ پذیرفت ششم إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ گفته اند منسوخ ست
بقوله اَلْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا
مِائَتَيْنِ ○ یعنی پیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزو از ده کافر مقابله کند و نگریزد بعده حکم شد که از دو کس فرار نکند
و در فوز الکبیر گفته قلت هي كما قال منسوخة انتهى و در حقیقت تخفیف تشدید ست نه نسخ اصل حکم هفتم وَالَّذِينَ
آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ گفته اند منسوخ ست بقوله وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ یعنی مهاجرین و انصار وارث یکدیگر میشدند بهجرت و نصرت پس منسوخ شد این حکم بذوی القربی
هشتم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا گفته اند منسوخ ست
بقوله وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ یعنی اول میراث باسلام مع الهجرة بود و بعده بموالات و نصرت شد
سپس باولی الارحام منسوخ شده بر عصبه قرار یافت و بعضی گویند محکم ست و در آیه اخبار ست بآنکه بعض قرابات
اولی تر ببعض ست نه آنکه میراث بموالات و نصرت منسوخ باشد اما ابن عباس بنسخ رفته و گفته مهاجر متولی
اعرابی وارث او نمیشد حال آنکه مومن می بود و همچنین اعرابی وارث مهاجر نمیشد پس نسخ کرد آنرا آیه ارحام ○
سُورَةُ بَرَاءَة و آنرا سوره توبه هم خوانند مدنی ست قرطبی گفته باتفاق و نزولش بعد فتح مکه ست
و در وی از آیات منسوخه یک آیه و نزد بعضی سه و نزد بعضی شش آیه یا زیاده ست اول بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف دوم وَإِنْ
أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ضحاک گفته منسوخ ست بآیه سیف
و حسن گفته محکم ست سوم وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

گفته اند منسوخ ست بآیۂ زکوة خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً قاله عراک بن مالک و عمر بن عبد العزیز و گفت
ابن عمر بود این قبل نزول زکوة و چون فرود آمد زکوة گردانید آنرا خدای تعالی طهارت برای اموال و پروا نیستم
اگر باشد نزد من برابر اُحُد زر و بشمارم آنرا و بدهم زکوة آن و بجا آرم درو ی طاعت خدا او ابن عباس فرموده
که این آیه در حق یهود ست و خاص ست و عام ست انتهی و در حقیقت از باب تخصیص ست نه از تنسیخ علی همدانی
گفته صحیح آنست که منسوخ نیست چهارم اِلَّا تَنْفِرُوْا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا گفته اند منسوخ ست بآیۂ لَيْسَ
عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ و لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ و این در حقیقت تخصیص ست نه تنسیخ پنجم اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا
گفته اند منسوخ ست بقوله مَا كَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِيَنْفِرُوْا كَآفَّةً و بآیۂ عذر کما تقدم در فوز الکبیر گفته
معنی خفاف آنست که اقل آنچه حاصل شود بدان جهاد از مرکوب و عبد خدمت و نفقه که بدان قناعت کند و ثقال
بمعنی خدم کثیر و مراکب بسیار ست پس نیست نسخ در آیه یا گوییم که نیست نسخ متعین انتهی و در فتح القدیر گفته معنی
آیه آنست که نفور کنید در حال بودن شما خفاف و ثقال و گفته اند مراد منفرد و مجتمع اند و قیل نشاطًا و غیر نشاط
و قیل فقراء او اغنیاء و قیل شبابًا او شیوخًا و قیل رجالًا او فرسانًا و قیل من لا عیال له و من له عیال و گفته اند
هر که سابق شده ست بسوی حرب یا نحو طلائع و هر که متاخر ست یا نحو جیش و قیل غیر ذلک و نیست مانع از حمل آیه
بر جمیع این معانی زیرا که معنیش آنست که نفور کنید سبک آید بر شما یا گران و گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله تعالی
لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضٰى و گفته اند ناسخ او قوله تعالی ست فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ
فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ الآیه و گفته اند محکم ست نه منسوخ و اخراج اعمی و اعرج بقوله وَلَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى
حَرَجٌ وَّلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ و اخراج ضعیف و مریض بقوله لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى
الْمَرْضٰى از باب تخصیص ست نه از باب نسخ بر فرض دخول ایشان زیر قول وی خِفَافًا وَّثِقَالًا و ظاهر عدم
دخول اینهاست زیر عموم انتهی ششم عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ گفته اند منسوخ ست بقوله
فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْكَ لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ گوییم جمع میان هر دو آیه ممکن ست باین طور که عتاب متوجه باشد
بسوی اذن قبل استثبات تا تبیّن صادق از کاذب و اذن در ینجا بسوی اذن بعد استثبات والله اعلم هفتم
اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ گفته اند
منسوخ ست اول او باخر او یعنی لن یغفر الله لهم و گفته اند بقوله تعالی وَلَا تُصَلِّ عَلٰٓى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ
اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ گفته اند آیۂ اولی در حق قومی ست و این دیگر در حق قومی دیگر و بعضی گفته اند اول
در حق منافقان ست و این در حق یهود و قیل غیر ذلک و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آیه آنکه او تعالی رسول را خبر کرد
که صدور استغفار در حق ایشان و عدم او برابر ست زیرا که اینها نه اهل استغفار اند و نه اهل مغفرت من الله
پس گویا مثل قوله تعالی ست قُلْ اَنْفِقُوْا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ هشتم اَلْاَعْرَابُ
اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُّؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ

این در نفس الامر تخصیص عام ست نه نسخ احکام و همچنین در آیه وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يَّتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا الخ
گفته اند منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و در حقیقت درین آیات بیان تنویع اعراب ست که بعضی چنین اند
و بعضی چنان نه نسخ یکی بدیگری و لهذا جمعی از اهل آنرا داخل محکم داشته اند و هو الحق

سورۂ یونس مکی ست مگر سه آیه من قوله فَاِنْ كُنْتَ فِيْ شَكٍّ الی آخرها همچنین روایت کرده است
قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده که همگی مکی ست الا دو آیه و از کلبی یک آیه نقل
کرده و محکی ست از حسن و عطا و عکرمه و جابر که مکی ست بلا استثنا و در وی از منسوخات نزد بعضی پنج
آیه است و نزد اکثر دران و در مائده هیچ نه اول اِنِّيْٓ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيْمٍ ○ گفته اند منسوخ ست بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْۢبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ
و کلام در مثل این آیات گذشته دوم اِنْتَظِرُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ ○
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف سوم وَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقُلْ لِّيْ عَمَلِيْ وَلَكُمْ
عَمَلُكُمْ ج منسوخ ست بآیه سیف چهارم فَمَنِ اهْتَدٰى فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ لِنَفْسِهٖ الخ
منسوخ ست بآیه قتال پنجم حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ منسوخ ست بآیه سیف

سورۂ هود مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و گفت ابن عباس و قتاده الا یک آیه و هی قوله
اَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ و در وی نزد اکثر هیچ آیه منسوخ نیست و نزد بعضی سه آیه است اول
مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِيْنَتَهَا نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِيْهَا وَهُمْ فِيْهَا لَا يُبْخَسُوْنَ گفته اند
منسوخ ست بآیه سورۂ بنی اسرائیل مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهٗ فِيْهَا مَا نَشَآءُ لِمَنْ نُّرِيْدُ
و این در حقیقت از باب تقیید اطلاق ست نه نسخ دوم قُلْ لِّلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ اعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنَّا
عٰمِلُوْنَ گویند منسوخ ست بآیه سیف سوم وَانْتَظِرُوْا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ ○ نسخ این آیه هم بآیه سیف
کما تقدم و چون این آیات در کتاب عزیز مکرر وارد شده جدا شمردن آن در باب نسخ وجهی ندارد والله اعلم

سورۂ یوسف علیه السلام تمام او مکی ست و گفته اند ما بین مکه و مدینه وقت هجرت نازل شده و ابن عباس گفته مگر چهار آیت و نیست دران ناسخ و نه منسوخ

سورۂ رعد در وی اختلاف ست که مکی ست یا مدنی سعید بن جبیر و حسن و عکرمه و عطا و جابر بن زید مکی گفته اند
و ابن الزبیر و کلبی و مقاتل گفته مدنی ست و قول سوم آنست که مدنی ست مگر دو آیت و در وی دو آیت منسوخ ست اول
وَاِنَّ رَبَّكَ لَذُوْ مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلٰى ظُلْمِهِمْ ج گفته اند منسوخ ست بآیه اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُّشْرَكَ
بهٖ قاله الضحاک و این در صورتی ست که ظلم بمعنی کفر یا شرک باشد کما قال تعالی اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ ○
و نزد اکثر اهل علم بمعنی معصیت ست و مغفرت مومن عاصی مذهب اهل سنت و جماعت ست و درین صورت آیه محکم باشد
نه منسوخ شوکانی گفته در وی بشارت عظیم ست و رجای کبیر زیرا که انسان بحال اشتغال بظلم تائب نمی باشد و لهذا
گفته اند که این آیه در حق عصاة موحدین ست خاصةً یا مراد بمغفرت درینجا تاخیر عقاب ست تا آخرت تا مطابق شود

بحکایت او تعالی استعجال کفار را برای عقوبت و مفید او ست جملهٔ ما بعد و اِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيْدُ الْعِقَابِ ○ یعنی معاقب عصات مکذبین از کافرین ست حسب اقتضای مشیت خود در دار آخرت انتهی دوم فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که مفاد آیهٔ اولی صرف تبلیغ رسالت ست بدون مقاتله و در آیهٔ ثانی بدان حکم کردند و در حقیقت نسخ نیست بلکه ترقی ست در حکم چه تبلیغ در قتال بر وجه ابلغ موجود ست والله اعلم

سورهٔ ابراهیم مکی ست کما اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس و الزبیر و حکاه القرطبی عن الحسن و عکرمه و جابر بن زید و قتاده مگر دو آیه یا سه آیه و هی قوله اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا الی قوله فَاِنَّ مَصِيْرَكُمْ اِلَى النَّارِ و درین سوره از ناسخ و منسوخ هیچ نیست بلکه تمام او محکم ثابت ست

سورهٔ حجر مکی ست بالاتفاق قاله القرطبی و روی نحوه عن ابن عباس و عبد الله بن الزبیر و دران سه یا چهار آیه منسوخ ست **اول** ذَرْهُمْ يَاْكُلُوْا وَيَتَمَتَّعُوْا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف **دوم** فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ منسوخ ست بآیهٔ سیف عکرمه و مجاهد گفته این آیه پیش از قتال ست **سوم** لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهٖۤ اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و وجه نسخ درین آیه غیر ظاهر ست زیرا که در وی نهی کرده اند از التفات بسوی زخارف دنیا و ادامت نظر بسوی آن و عدم حزن بر تمتع ایشان و بر ین دار خفض جناح و لین جانب برای مومنین نه نهی از قتال که آیهٔ سیف ناسخش باشد و لهذا اکثر اهل علم آنرا محکم داشته اند **چهارم** فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ ○ منسوخ ست بآیهٔ سیف قال ابن عباس و در حقیقت محکم ست معنی آنکه جهر کن بکار خود و اعراض کن از ملامت ایشان و ملتفت مشو بسوی مشرکین که سرزنش می نمایند ترا بر دعوت اسلام و مؤکد این معنی ست جملهٔ ما بعد اِنَّا كَفَيْنٰكَ الْمُسْتَهْزِءِيْنَ

سورهٔ نحل مکی ست بتمامها در قول حسن و عطا و عکرمه و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و در روایتی از ابن عباس آمده مگر سه آیه از آخر او که میان مکه و مدینه در منصرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از احد فرود آمده و این سوره را سورهٔ نعم هم نامند در وی دو یا سه حکم منسوخ ست و نزد بعضی تمام او محکم ست **اول** وَمِنْ ثَمَرٰتِ النَّخِيْلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَكَرًا وَّرِزْقًا حَسَنًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ و اثم بمعنی خمر ست در فتح القدیر گفته نزول این آیه قبل تحریم خمر بود و سکر در لغت حبش سرکه باشد و رزق حسن طعام و اهل لغت گویند سکر نام خمر ست و ابن عباس گفته سکر آنچه حرام ست از ثمرهٔ او و رزق حسن آنچه حلال ست و ابو داود در ناسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم از وی روایت کرده اند که سکر نبیذ ست و رزق حسن مویز پس نسخ کرد آنرا قوله اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ انتهی و بعضی معنی آیه چنین گفته اند که ثمرات نخیل و اعناب رزق حسن بود و شما از وی اخذ سکر کردید پس برین تقدیر منسوخ نباشد **دوم** فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال و در حقیقت دران تسلیهٔ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بر تولی آنها و تمهید عذر ست که نیست بر تو مگر رسانیدن پس محکم باشد **سوم** وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و صحیح آنست که محکم ست

زیرا که این مجادله بلسان ست بحجج قطعیه مفیده یقین یا حجج ظنیه اقناعیه موجبه تصدیق بمقدمات مقبوله
و آن مجادله بسیف و سنان ست و دعوت راهمین دو طریق ست پس بس و این جمع ست میان هر دو آیه والله اعلم

سورۂ بنی اسرائیل مکی ست مگر سه آیه در وی نزد بعضی دو آیه منسوخ ست اول وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا
كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ابن عباس گفته نازل شد بعد ازین مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوا
لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ و در حقیقت این از باب تخصیص ست نه تنسیخ دوم وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ○ منسوخ ست بآیه سیف و در فتح القدیر گفته ما وکلناک فی منعهم عن الکفر
وقسرهم علی الایمان وقیل ما جعلناک کفیلا لهم تؤخذ بهم انتهی و برین معنی آیه محکم ست نه منسوخ

سورۂ کهف قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع مفسرین و به قال ابن عباس ابن الزبیر تمام او محکم ست در وی هیچ آیه منسوخ نیست

سورۂ مریم علیها السلام ابن عباس و ابن الزبیر و عایشه گفته نازل شده است بمکه و در وی نزد بعض چهار آیه
منسوخ ست اول وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
گویند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر مفسرین محکم ست زیرا که جمع میان هر دو آیه ممکن ست چه در وی حکایت
غفلت اهل دنیاست در دنیا نه حکم ترک قتال با ایشان دوم فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا
الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه ما بعد
إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا
يُظْلَمُونَ شَيْئًا و این از باب تخصیص عموم ست نه نسخ سوم قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ
لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آنکه حق تعالی رسول خود را
حکم کرد که جواب دهد کسانی را که افتخار میکنند بحظوظ دنیویه خود که هر که مستقر در ضلالت باشد رحمن او را در ضلالتش
امداد کند و اگر چه فلیمدد صیغه امر ست اما خارج مخرج خبر ست برای بیان امهال او تعالی عصات را تا معاذیر شان
منقطع نشود روز قیامت بآنها گفته آید أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ یا برای استدراج ست
کقوله إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا و گفته اند مراد بآیه دعاست بمد و تنفیس زجاج گفته تاویلش آنست
که حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تمدید در دنیا گردانیده و نیست در آیه امر بعدم تعرض
بآنها که بآیه سیف منسوخ باشد چهارم فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ گویند منسوخ ست بآیه سیف

سورۂ طه قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و دران از منسوخات دو یا سه
آیت ست اول وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ منسوخ ست بقوله سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ ○ دوم فَاصْبِرْ
عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ منسوخ ست بآیه سیف و این در صورتی ست که مراد بصبر ترک قتال باشد و اگر صبر بر
ملامت و عداوت و شتم و ایذا رسانی ایشان ست پس آیه محکم باشد و هو الصواب در فتح القدیر گفته
ای ساحر کذاب و نحو ذلک من مطاعنهم الباطله سوم قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا منسوخ ست بآیه سیف

سورهٔ انبیا علیهم السلام مکی ست در قول همگنان قاله القرطبی و در وی نزد بعض یک یا دو آیه منسوخ ست
اول إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ○ گفته اند منسوخ ست
بقوله إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ○ و این در حقیقت از باب
تخصیص ست نه تنسیخ دوم فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ
مَّا تُوعَدُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال یعنی در آیهٔ اول فرمود نمیدانم که چه اذن شود ما را در محاربهٔ شما
پس آیهٔ سیف نسخ آن حکم کرد و نزد اکثر اهل علم معنیش آنست که اگر اعراض کنند ایشان از
اسلام پس بگو آگاهانیدم شما را که ما و شما برابریم یعنی در حرب فی نیست صلح میان ما پس آیه محکم باشد

سورهٔ حج در وی اختلاف ست ابن عباس و ابن الزبیر و قتاده گفته اند مدنی ست مگر چهار آیه وَمَا أَرْسَلْنَا
مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ الی قوله عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ و جمهور گویند مختلط ست بعض مکی و بعض مدنی و گفته اند از اول سوره
تا سی آیت مدنی ست باقی مکی و پنج آیه ازان لیلی مدنی ست و منسوخ دران دو یا سه حکم ست اول وَمَا أَرْسَلْنَا
مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ گفته اند منسوخ ست
بقوله سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ اما نزد اکثر اهل علم محکم ست و دران تسلی ست برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم که
القای شیطان غلط و نسیان او در تلاوت و قرائت شما چیزی جدید نیست با پیغمبران سابق نیز این چنین کرده لیکن
او تعالی القای او را منسوخ و آیات خود را محکم ساخته و آنحضرت صلعم مامون ست از قبول القای شیطان بحکم وَمَا يَنطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و قصه که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جریان این
عبارت که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد محققین اهل حدیث بهیچ وجه
صحیح نشده و با سنادی متصل مروی نگشته بیهقی گفته این قصه غیر ثابت ست از جهت نقل بعده در راویان او تکلم کرده و گفته
مطعون اند و امام الائمه ابن خزیمه فرموده این قصه از وضع زنادقه است و مجدد سرهندی شیخ احمد فاروقی که در مکاتیب خود
بدان تمسک نموده گویا بر بطلانش مطلع نشده قاضی عیاض در شفا گفته اجماع کرده است امت که در آنچه طریق او بلاغ ست
از اخبار بچیزی بخلاف ما هو علیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی معصوم ست قصدا و عمدا و سهوا و غلطا ابن کثیر گوید
بسیار مفسرین قصه غرانیق ذکر کرده اند و لیکن همه طرق او مرسل ست و ندیدم آنرا اسناد بهیچ وجه صحیح انتهی دوم اللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و در نفس الامر
تعلیم ست امت را که این چنین جواب دهند مجادل بالباطل را پس آیه محکم ست نه منسوخ سوم وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ اما اکثر اهل علم برانند که محکم ست و معنی حق جهاد
آنست که نترسند در راه خدا از لومت لائم یا استفراغ جهد در احیای دین الهی ست در فتح القدیر گفته مقاتل و کلبی گفته اند
آیه منسوخ ست بآیهٔ مذکوره فرد کرده اند این را بآنکه تکلیف مشروط ست بقدرت پس نیست حاجت بسوی مصیر بنسخ

سورهٔ مؤمنون مکی ست بلا اختلاف در قول جمیع قاله القرطبی و در وی نزد بعضی دو آیه منسوخ ست اول

فذرهم في غمرتهم حتى حين ○ گفته اند منسوخ ست بآية سيف وگفته اند محكم ست ومعنيش آنكه ترك كن
ايشان را در جهل ايشان كه نيستند اهل هدايت وتنگ نشود سينهء تو از تاخير عذاب ايشان زيراكه هر چيز را وقتي مقرر ست
دوم ادفع بالتي هي احسن منسوخ ست بآية سيف وگفته اند محكم ست در حق اين امت ودر حق كفار
منسوخ ست زيراكه مراد صفح واعراض ست از خصلت سيئهء كفار كه شرك باشد وگفته اند محكم ست
على الاطلاق زيراكه مدارات محبوب عليها ست تا وقتي كه مؤدي نشود بثلم دين ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

سورة نور ابن عباس وابن الزبير گفته مدني ست ودر وي دو يا هفت آيه منسوخ ست اول الزاني
لا ينكح الا زانية او مشركة والزانية لا ينكحها الا زان او مشرك وحرم ذلك
على المؤمنين ○ گفته اند منسوخ ست بقوله وانكحوا الايامى منكم وقيل بقوله فانكحوا ما طاب
لكم من النساء وسعيد بن المسيب گفته باجماع در فوز الكبير گفته احمد موافق ظاهر آيه است ومعنيش نزد غير وي
آنست كه نيست كفو مرتكب كبيره مگر زانيه را يا اختيار زانيه مستحب نيست وقوله حرم ذلك اشاره بسوي زنا وشرك ست
پس منسوخ نيست وقوله وانكحوا الايامى عام ست ناسخ خاص نمي تواند شد انتهى شوكاني در فتح القدير گفته اختلاف
كرده اند اهل علم در معني اين آيه بر اقوال يكي آنكه مقصود ازان تشنيع زنا واهل اوست وآنكه زنا محرم ست بر مؤمنين ومعنيش
آنست كه زنا نميكند زاني مگر بزانيه وبالعكس پس نكاح در وي بمعني وطي ست نه بمعني عقد وزيادت شرك بجهت
عموم اوست در معاصي از زنا وغيره وزجاج اين جواب را رد كرده وگفته شناخته نميشود نكاح در كتاب خدا مگر بمعني تزويج
ورد كرده اند برين رد بآنكه نكاح بمعني وطي در كتاب الله ثابت ست وسند قوله حتى تنكح زوجا غيره وآنحضرت
بيان فرموده كه مراد بدان وطي ست واز جمله قائلين بمعني وطي در آيه مذكوره سعيد بن جبير وابن عباس وعكرمه اند دوم آنكه
اين آيه در حق زني خاص فرود آمده پس خاص باشد بدان كما قال الخطابي سوم آنكه در مردي از مسلمين نازل شده
پس مخصوص باشد بوي قاله مجاهد چهارم آنكه در اهل صفه فرود آمده ومخصوص بايشان ست قاله ابو صالح پنجم
آنكه مراد بزاني وزانيه محدود اند حكاه الزجاج وغيره عن الحسن گفته كه اين حكم خداست كه تزويج نكند زاني محدود مگر
زانيه محدوده را ومثل آن مرويست از ابراهيم نخعي وباين قائل اند بعض اصحاب شافعي ابن عربي گفته واين صحيح نيست
نظرا چنانكه ثابت نيست نقلا ششم آنكه اين آيه منسوخ ست بآيه ايامى نحاس گفته وبرين قول اند اكثر علما هفتم
آنكه اين حكم مؤسس بر غالب ست ومعني آنست كه غالب زانيان رغبت نميكنند مگر در ازدواج زانيه مثل خود وغالب
زنان زانيه راغب نميشوند مگر باز انيان امثال خويش ومقصود زجر مؤمنين ست از نكاح زواني بعد زجر ايشان
از زنا واين ارجح اقوال ست وسبب نزول شاهد اوست واختلاف كرده اند در جواز تزويج زني كه اين كس با وي
زنا كرده است شافعي وابو حنيفه جائز گويند ومروي ست از ابن عباس وروايت كرده اند از عمر وابن مسعود وجابر عدم جواز
وگويند آن هر دو زاني اند ابدا وباين قائل ست مالك ومعني حرم ذلك على المؤمنين ○ نزد ايشان
آنست كه نكاح زواني محرم ست بنابر آنچه در وست از تشبه بفساق وتعرض بتهمت وطعن در نسب وگفته اند مكروه ست

فقط و تعبیر از ان بتحریم برای مبالغه در زجر ست انتهی کلام الشوکانی و بسط سخن درین مسئله در مسک الختام
شرح بلوغ المرام و تفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیهما دوم وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا
گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ولیکن اصل در ان تخصیص باستثنا ست نه نسخ سوم وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ
بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۝ منسوخ ست بدو آیه یکی وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ
إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ دیگر وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ
چهارم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا
گفته اند منسوخ ست بقوله لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ
قاله ابن عباس و این نیز تخصیص ست نه تنسیخ پنجم قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا الآیه منسوخ ست بقوله وَالْقَوَاعِدُ
مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ
مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ الآیه و این در حقیقت تخصیص ست از عموم نه نسخ مفهوم ششم فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیراکه معنی آیه اولی آنست
که نیست بر رسول مگر آنچه امر کرده شد بدان از تبلیغ و وی آنرا بجا آورد پس آیه قتال نسخ وی نمود هفتم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ
مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا
كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ در اتقان گفته گویند منسوخ ست و گویند نیست ولیکن تهاون کردند مردم
در عمل بدان انتهی در فوز الکبیر گفته مذهب ابن عباس آنست که منسوخ نیست و این اوجه و اولی باعتماد ست انتهی
در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند در مراد بقول وی لیستأذنکم بر اقوال اول آنکه منسوخ ست قاله سعید بن المسیب
و سعید بن جبیر گفته امر در وی برای ندب ست نه برای وجوب گفته اند واجب بود آنجا که ابواب نبود پس اگر آن حال عود کند
وجوب هم عائد شود حکاه المهدوی عن ابن عباس و گفته اند که امر درینجا برای وجوب ست و آیه محکم غیر منسوخ ست و حکمش ثابت ست
بر مردان و زنان قرطبی گوید همین ست قول اکثر علما و ابو عبدالرحمن سلمی گفته آیه خاص ست بزنان و ابن عمر گفته خاص
بمردان و مراد بقول وی ملکت ایمانکم غلامان و کنیزان اند و بقول وی لم یبلغوا الحلم صبیان احرار انتهی کلام

سورهٔ فرقان مکی ست بتمامها در قول جمهور و ابن عباس و قتاده گفته مگر سه آیه که در مدینه نازل شد
وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الآیات و در وی یک یا دو آیه منسوخ ست اول وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر اهل علم محکم ست و نیست سلام در
از تسلیم بلکه از تسلم بمعنی برائت معنی آنکه تحمل میکنند مومنین ایذای اهل جهل و سفه را و جهل نمیکنند با جاهل و نه سفه با

در فتح القدیر گفته سیبویه گوید مامور نشدند مسلمین آنروز بسلام بر مشرکین ولیکن برین قول که تسلیم ست از شما و نیست خیر و نه شر میان ما و شما مبر دگفته لائق آن بود که چنین میگفت امر کرده نشدند مسلمانان انروز بحرب ایشان سپس مامور شدند بدان محمد بن یزید گوید خطا کرد سیبویه درین آیه و بد عبارت آورد نحاس گفته معلوم نیست برای سیبویه کلامی در معنی ناسخ و منسوخ مگر درین آیه زیراکه در آخر کلام خود گفته فنسختها آیة السیف گویم همچنین می باشد کلام متکلم در غیر علم خود و مشی او در غیر طریق خود و امر کرده نشدند مسلمانان بسلام بر مشرکان و نه نهی کرده شدند از ان بلکه مامور گردیدند بصفح و هجر جمیل پس نیست حاجت بسوی دعوی نسخ انتهی دوم وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا منسوخ ست بقوله إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وقیل بقوله يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ یعنی در آیهٔ اول حکم خلود نار برای عصات مسلمین کرده بودند بعده تائبین را از آنها استثنا فرمودند پس حکم اول منسوخ گشت و در حقیقت مخصوص گشت نه منسوخ

سورهٔ شعرا مکی ست نزد جمهور و ابن عباس گفته مگر چهار آیه از آخر او که بمدینه نازل گشته و هی الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ الخ و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ بلکه مجموع وی محکم ست مگر یک آیه نزد بعض که آن الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ باشد گویند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در حقیقت مخصوص باستثنا ست نه منسوخ ❊

سورهٔ نمل قرطبی گفته همه آن مکی ست در قول همگنان و تمام او محکم ست نیست در وی منسوخ مگر یک آیه نزد بعض اهل علم که آن قوله تعالی ست إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ ○ یعنی نیست بر من مگر انذار که اعلام ست مع التخویف باشد و آن منسوخ ست بآیهٔ سیف و سعد انظم آیه غیر منسوخ ست زیراکه وی بی شبه منذر و مبشر

سورهٔ قصص تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و ابن سلام گفته در جحفه وقت هجرت و در وی یک حکم منسوخ ست لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و ناسخش آیهٔ سیف ست قال الزجاج و نزد اکثر اهل علم محکم ست مراد آنکه ضرر کفر شما نه بما لاحق میشود و نه نفع ایمان ما بشما لاحق شدنی ست ❊

سورهٔ عنکبوت در وی اختلاف ست ابن عباس و ابن الزبیر و حسن و عکرمه و عطا و جابر بن یزید گفته تمام او مکی ست و قتاده و ابن عباس در روایتی گفته تمام او مدنی ست و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه و در وی یک حکم منسوخ ست برای بعض اهل علم و هو قوله تعالی وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و ناسخش آیهٔ سیف ست قاله قتاده و مقاتل و گفت نحاس هر که قائل نسخ اوست احتجاج میکند بآنکه آیه مکی ست و در انوقت قتال مفروض نبود و نه طلب جزیه و جز آن انتهی و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی وی آنست که مجادله مکنید بکسانیکه ایمان آورده اند از یهود و نصاری بمحمد صلی الله علیه و سلم مثل عبد الله بن سلام مگر بخصلت احسن یعنی بموافقت در انچه حدیث میکنند شما را از اخبار اهل کتاب و مراد به إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا در نیصورت کسانی اند که باقی هستند بر کفر خود و یا مراد آنست که در دعوت ایشان بسوی اسلام مجادله احسن کنید و به تنبیه ایشان بر حجج و براهین [illegible] مگر با کسانیکه ظلم میکنند [illegible] ایشان [illegible] و اکثر مفسرین [illegible]

سورهٔ روم بلا خلاف مکی ست قاله القرطبی و در وی یک حکم منسوخ ست فاصبر ان وعد الله
حق گفته اند نسخ آن بآیهٔ سیف ست و نزد جمهور محکم ست زیرا که معنیش آنکه صبر کن بر ایذای ایشان
و منتظر باش وعدهٔ خدا را که در باب نصر بر آنها و اعلای حجت تو و اظهار دعوت تو کرده است و نیست خلاف در آن
سورهٔ لقمان مکی ست مگر سه آیه ولو ان ما فی الارض الی آخرها قاله ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیه
و در روایتی از ابن عباس مکی ست بلا استثنا گویند در وی یک حکم منسوخ ست ومن کفر فلا یحزنک کفره
الینا مرجعهم و ناسخش آیهٔ سیف ست و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آنکه کفر کافر ترا هیچ ضرر نمیکند
سورهٔ سجده مکی ست قاله ابن الزبیر و گفت ابن عباس مگر سه آیه افمن کان مؤمنا الی آخر الثلث و در وی
یک حکم منسوخ ست قال تعالی فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون ○ گویند ناسخش آیهٔ سیف ست گفته اند محکم
ست زیرا که گاهی واقع میشود اعراض با امر بقتال و مراد انتظار یوم هلاک ایشان ست بقتل و آن روز بدر بود یا انتظار فتح روز قیامت
سورهٔ احزاب مدنی ست قاله ابن عباس در وی دو آیت منسوخ ست یکی ولا تطع الکافرین
والمنافقین ودع اذاهم وتوکل علی الله گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و نزد جمهور محکم ست
و در وی تعریض ست بغیر وی صلی الله علیه وسلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم ست ازینکه طاعت ایشان کند
در چیزی از آنچه میخواهند و اشارت میکنند بدان از مداهنت در دین و در وی امر ست بعدم مبالات بایذاء
ایشان بنا بر تصلب آنحضرت در دین و شدت وی بر اعدا دوم لا یحل لک النساء من بعد
ولا ان تبدل بهن من ازواج ولو اعجبک حسنهن الا ما ملکت یمینک
گفته اند منسوخ ست بقوله یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک التی آتیت اجورهن
وما ملکت یمینک الآیه در فوز الکبیر گفته محتمل که ناسخ مقدم باشد در تلاوت و همین ست اظهر نزد من انتهی
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در تفسیر این آیه بر اقوال اول آنکه محکم ست و حرام ست بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تزوج بر زنان خود برای مکافات فعل آنها که اختیار خدا و رسول و دار آخرت ست وقتی که مخیر کرد
آنها را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و این قول ابن عباس و مجاهد و ضحاک و قتاده و حسن و ابن سیرین و ابی بکر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام و ابن زید و ابن جریر ست و ابو امامه بن سهل بن حنیف گفته چون حرام کرد خدا بر زنان آنحضرت
تزوج بغیر او بعد از وی حرام کرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تزوج غیر این زنان نیز و ابی بن کعب و عکرمه و ابو رزین
گفته اند معنی آنست که حلال نیست ترا زنان بعد اصناف مذکوره که نام برده شد آنها را قرطبی گوید و این اختیار
ابن جریر ست و گفته اند معنی آنست که حلال نیند ترا یهودیات و نه نصرانیات زیرا که صحیح نیست اتصاف آنها
بامهات المومنین و درین قول بعد ست زیرا که درینصورت تقدیر عبارت چنین میشود که لا یحل لک النساء من
بعد المسلمات حال آنکه ذکر مسلمات پیشتر نبوده است و گفته اند این آیه منسوخ ست بسنت و بقوله ترجی من
تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء و باین قائل ست عائشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب

ی بن حصین وغیرهم وهمین ست راجح وتبدیل نیز از انجمله است که او تعالی درحق رسول خود صلی الله علیه وآله وسلم
منسوخ کرده علی قول راجح انتهی کلاسه ابی بن کعب گفته خوانده‌ایم درین سوره الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة
نکالا من الله والله عزیز حکیم پس مرفوع شد اخرجه النسائی وعبد الرزاق والطیالسی وسعید بن منصور وابن المنذر
وغیرهم وابن کثیر گفته اسناده حسن ودر بخاری ومسلم وغیرهما از ابن عباس آورده‌اند که استاد عمر بن الخطاب
حمد کرد خدا را وثنا گفت بروی بعده گفت اما بعد ای مردمان بدرستیکه برانگیخت خدا محمد را بحق وفرود آورد
بروی کتاب پس بود در آنچه نازل شد بروی آیه رجم پس خواندیم ما آنرا ویاد گرفتیم الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة
ورجم کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ورجم کردیم ما بعد او پس می ترسم که دراز شود بمردم زمان وبگوید گوینده نمی یابیم آیه رجم
درکتاب خدا وگمراه شوند مردم بترک فریضه که فرود آورده است آنرا خدای تعالی ومروی ست این روایت بطرق انتهی پس این از آن
جنس ست که تلاوت او منسوخ شده وحکمش باقی ست تا روز قیامت ولیکن تهاون کردند مردم درعمل نمودن بران
چنانکه تهاون کردند در ترک بسیاری از احکام وحدود شرع ونیست این نخستین آبگینه که شکست در اسلام

سورهٔ سبا مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع الا آیه واحده که دروی اختلاف ست وهی قوله ویری الذین
اوتوا العلم الذی انزل الیک فرقهٔ گوید مکی ست وفرقهٔ گوید مدنی ست ودروی یک حکم منسوخ ست
ولا نسئل عما تعملون ○ وناسخش آیه سیف ست وجمهور برانند که محکم ست یعنی جز این نیست که میخوانم شما را بسوی آنچه دروی
خیر ونفع شماست ونمی‌رسد مرا از کفر شما وترک شما اجابت مرا هیچ ضرر ونقصان ودر فتح القدیر گفته این آیه وامثال آن منسوخ ست بآیه سیف

سورهٔ فاطر مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی واخرجه البخاری والبیهقی وغیرهما عن ابن عباس وتمام
وی محکم ست نیست از منسوخ دروی چیزی ونزد بعضی این آیه ان انت الا نذیر ○ نسخ پذیرفته است
بآیه سیف وکلام در امثال وی گذشته واین سوره را سورهٔ ملائکه هم گویند ✤ ✤ ✤

سورهٔ یس مکی ست قرطبی گفته بالاجماع مگر آنکه گروهی یک آیه را از آن مدنی گفته وهی ونکتب
ما قدموا وآثارهم که درحق بنی سلمه از انصار فرود آمده وقتیکه اراده نقل مکان
بجوار مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند وتمام وی محکم ست نیست دروی ناسخ ونه منسوخ

سورهٔ صافات مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع دروی چهار آیه منسوخ ست اول فتول عنهم
حتی حین ○ دوم وابصرهم فسوف یبصرون ○ سوم وتول عنهم حتی حین ○
چهارم وابصر فسوف یبصرون ○ گفته‌اند این هر چهار آیه منسوخ اند بآیه سیف ونزد اکثر محکم اند ومراد بدان مدت معلوم ست
مجاهد گفته یعنی تا آنکه امر کنیم ما ترا بقتال وقتاده گفته تا موت وگفته‌اند تا یوم بدر وگفته‌اند تا یوم فتح مکه وبنا بر بعضی این قول منسوخ ست

سورهٔ ص مکی ست در قول همگنان قاله القرطبی ونیست دروی منسوخ مگر دو آیه یکی انما انا نذیر
مبین ○ دوم ولتعلمن نبأه بعد حین ○ وناسخش آیه فاقتلوا المشرکین ست ونزد اکثر علما
محکم ست زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست یعنی ای کفار خواهید دانست آنچه خبر میدهم شما را از وعده‌های الله وتهدید وی

وترغیب بسوی جنت وتحذیر از نار بعد چندی قتاده وزجاج وفرا گفته بعد موت وعکرمه وابن زید گفته روز قیامت وکلبی گفته هر که باقی ماند دانسته روزیکه ظاهر شد امر وی صلی الله علیه وسلم وهر که مرد دانست بعد موت وسدی گفته این دانستن در بدر بود

سورۂ زمر مکی ست در قول حسن وعکرمه وجابر بن زید ونحاس از ابن عباس آورده که مگر سه آیه که در مدینه نازل شده در حق وحشی قاتل حمزه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وبعضی هفت آیه گفته اند در وی شش آیه منسوخ شده یکی إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیرا که در وی مضمون ترک آنها تا حکم کردن خدا میان شان روز قیامت مضمر ست گویم این قسم آیات در قرآن شریف بسیار ست در همه احتمال مذکور موجود ست پس همه منسوخ باشند ولیکن ارجح عدم نسخ اوست زیرا که تحکیم الهی در میان آنها روز قیامت منافی قتال در دنیا نیست **دوم** إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ گفته اند حکم خوف وقوع در معصیت منسوخ شده بآیه سوره فتح لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قاله ابو حمزة الیمانی وابن المسیب ودر کلام در مثل این آیه پیشتر گذشته **سوم** فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یا بقوله إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ واین وقتی صحیح شود که مراد بآیه اذن باشد در عبادت غیر خدا حال آنکه امر دران برای تهدید وتقریع وتوبیخ ست ودران منع از عبادت غیر خدا ست پس آیه محکم باشد وبرین اند اکثر مفسرین ودر فتح القدیر گفته همین ست اولی **چهارم** أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ گفته اند درین آیه اضمار ترک کفار ست پس منسوخ باشد بآیه سیف ونزد جمهور محکم ست ومعنی آنست که کافی ست خدا عبد مومن را بثواب وعبد کافر را بعقاب وبر تقدیر قرارت عبده بصیغه افراد مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند یا جنس وآنحضرت دران داخل باشند بدخول اولی وبر قرارت عباده بصیغه جمع مراد انبیا ومومنین اند یا همگنان **پنجم** قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف **ششم** وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ این نیز منسوخ ست بآیه سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر بلاغ وکار کردن بنفس خود ونبردن حساب از کفار بعده حق سبحانه رسول خود را امر فرمود بقتال ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله وعمل کنند باحکام اسلام

سورۂ غافر وآنرا سوره مومن هم گویند مکی ست در قول حسن وعطا وعکرمه وجابر وحسن گفته الا قوله وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ زیرا که صلوات در مدینه نازل شده وابن عباس وقتاده گفته مگر دو آیت که بمدینه فرود آمده وهمان الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ وآیتی که بعد اوست ودر وی یک حکم منسوخ ست فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وناسخش آیه سیف ست قاله الکلبی واین وقتی درست می نشیند که مراد بصبر ترک قتال باشد حال آنکه مراد دران تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست بر ایذا رسانی مشرکین با تحقق وعده نصر خود با وی پس آیه محکم شد

سورۂ فصلت وآنرا حم سجده هم نامند مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی تمام وی محکم ست جز یک حکم ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وناسخش آیه سیف ست وکلام در مثل این آیه گذشته

سورهٔ شوری تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر مروی ست از ابن عباس و قتاده که مگر
چهار آیه که در مدینه نازل شده قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ الی آخرها
و در وی پنج یا نه آیه منسوخ ست اول يَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ منسوخ ست بقوله لِلَّذِينَ
آمَنُوا و در حقیقت از باب تخصیص ست نه تنسیخ دوم وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ
عَلَيْهِمْ الآیه منسوخ ست بآیهٔ سیف و کلام در مثل آن سابق گذشته سوم فَادْعُ وَاسْتَقِمْ
كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ منسوخ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نیست در استقامت آنحضرت بر دعوت مردم بسوی اسلام آنچه دال باشد بر نسخ پس
آیه محکم ست نزد جمهور چهارم لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ منسوخ
ست بآیهٔ سیف و خطاب بیهود راست یا کفار را علی العموم پنجم مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ
نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ گفته اند منسوخ ست بقوله مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ و نیست نزدیک تحقیق از نسخ
در چیزی زیرا که معنی آیه آنست که میدهد خدا بر نیت آخرت آنچه میخواهد از دنیا و نمیدهد بر نیت دنیا مگر دنیا قاله
قتاده و قشیری گفته ظاهر آنست که آیه در حق کافر ست و این تخصیص بغیر مخصص باشد ششم قُلْ
لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ گفته اند منسوخ ست قاله الحسین بن الفضل
و رواه ابن جریر عن الضحاک و نزول او در مکه بود چون مشرکان رسول خدا را ایذا دادند حق تعالی امر کرد بمودت او
و هرگاه هجرت کرد انصار نصرت وی نمودند و جای دادند این آیه فرود آمد وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ
أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ و قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ
إِلَّا عَلَى اللَّهِ و این ناسخ اول ست ابن عباس گفته آنحضرت واسطة النسب بود در قریش هیچ بطنی
از بطون ایشان نیست مگر وی را صلی الله علیه وسلم در ان قرابت ست پس فرمود او تعالی بگو ایشان را نمیخواهم
از شما هیچ اجر بر دعوت و تبلیغ رسالت مگر مودت در قربی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که با شماست
و نگاه دارید مرا بنا بر قرابت مذکور اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن سعد و عبد بن حمید والحاکم و صححه و ابن مردویه والبیهقی فی الدلائل
وله طرق و در روایتی دیگر از ابن عباس نزد ابو نعیم و دیلمی از طریق مجاهد آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سوال نمیکنم شما را بر ان مزدی مگر دوستی در قرابت که نگاه دارید مرا در اهل بیت من و دوست دارید آنها را برای من
و سندش ضعیف ست شوکانی در فتح القدیر گفته صحیح از وی همان معنی اول ست و روایت کرده آنرا از وی جمع جم
از تلامذهٔ وی و من بعدهم و منافی نیست آنرا آنچه مروی ست از وی از نسخ آن زیرا که نیست مانع ازین که نازل
شده باشد این آیه در مکه بعده استثنای مذکور نسخ پذیرفته چه وی علی الاطلاق خواستگار اجر بر تبلیغ نشد انتهی هفتم
وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنتَصِرُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ
إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝ یعنی در آیهٔ اولی مدح انتصار نزد بغی کرده بود و طریق عدل در ان المو

که جزای سیئه سیئه است مثل آن بعده حکم صبر و عفو فرمود پس حکم انتصار نسخ پذیرفت و در حقیقت نسخ نیست بلکه هدایت ست بسوی معالی امور که با وجود جواز انتصار و انتقام عفو و صبر را فضیلت ست آری مصرع در عفو لذتی ست که در انتقام نیست ۂ هشتم وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ ○ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ○ در فتح القدیر گفته این بگوید این هم نسخ پذیرفته است بجهاد و خاص ست بمشرکین و قتاده گفته عام ست ۂ ششم ست ظاهر نظم قرآنی نهم فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و سخن در مانند این آیه مکرر گذشته

سورۂ زخرف قرطبی گفته مکی ست بالاجماع و در ان دو حکم منسوخ ست اول فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و مراد بیوم موعود روز قیامت ست یا عذاب در دنیا و گفته اند منسوخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید ست دوم فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و قیل بقوله وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ○ در فتح القدیر گفته گفته اند محکم ست منسوخ نیست در وی تهدید شدید و وعید عظیم ست از او تعالی

سورۂ دخان مکی ست بالاتفاق قرطبی گفته الا قوله إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا و در وی یک حکم منسوخ ست فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ○ و ناسخش آیه سیف ست و گفته اند محکم ست یعنی آنکه منتظر باش چیزی را که وعده کرده ایم با تو از نصر و فتح بر ایشان و هلاک آنها بر دست تو زیرا که ایشان نیز منتظر مرگ تو هستند و گفته اند معنیش آنکه منتظر باش تا چه حکم میکند خدا میان تو و اینها که ایشان هم انتظار نوائب دهر تو میکنند و معنی هر دو قریب ست و یکدیگر اند

سورۂ جاثیه تمام او مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع ایشان و نیست در وی منسوخ مگر یک آیه قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ گفته اند ناسخش آیه سیف ست ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعراض میکرد از ایذای مشرکین و آنها استهزا و تکذیب وی میکردند پس امر کرد خدا رسول خود را بقتال ایشان پس گویا این حکم نسخ پذیرفته اخرجه عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه

سورۂ احقاف مکی ست در قول حسن و جابر و عکرمه و از ابن عباس و قتاده آمده که مگر یک آیه مدنی ست وهی قوله وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا الی آخرها و در وی دو آیت منسوخ ست اول قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ○ گفته اند منسوخ ست بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قاله ابن عباس و در فتح القدیر یعنی آیه چنین گفته نمیدانم چه کار کرده شود با من در زمان مستقبل آیا بمیرم در مکه یا بیرون برده شوم از انجا و بمیرم یا کشته شوم و شتاب کرده شود عقوبت برای شما یا مهلت داده شوید و این همه نسبت در دنیاست و اما در آخرت پس معلوم ست که وی و امت وی در جنت ست و کافرین در نار اند و گفته اند یعنی آنکه نمیدانم چه کرده شود با من روز قیامت و چون این فرود آمد فرح کردند مشرکان و گفتند چه قسم اتباع کنیم پیغمبری را

که نمیدانم چه معامله کرده شود با وی و با ما و نیست او را فضل بر ما پس فرود آمد لیغفر لک الله الخ و اول اولی ست دوم
فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و صواب عدم نسخ اوست زیرا که معنی آنست که صبر کن
بر مجاهده ایشان چنانکه اولوا العزم از انبیا و رسل کردند و توهم از ایشانی شعبی و کلبی گفته مراد باولی العزم کسانی اند که امر کرده شدند بقتال

سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم

مدنی ست ماوردی گفته در قول جمیع مگر ابن عباس و قتاده که ایشان
یک آیه را از ان مکی گفته اند که در حین خروج از مکه و نظر بسوی بیت بعد حجة الوداع نازل شده و آنحضرت از غم بر فراق مکه
گریستند و هی قوله وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ
و ضحاک و سعید بن جبیر گفته اند مکی بودن آن غلط ست بلکه تمام او مدنی ست و بالجمله در وی نه ناسخ ست و نه منسوخ و نزد
بعضی یک آیت منسوخست فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً گویند منسوخ ست بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست
زیرا که این تخییر بعد اسر و قتال ست نه قبل آن چنانکه سیاق آیت بران دال ست فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ
الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ و اثخان مبالغه ست در قتل و اکثار دران در فتح القدیر نوشته
اختلاف کرده اند علما درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست در اهل اوثان جائز نیست فدیه و منت بر ایشان
و ناسخ آیه سیف ست و قوله فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ و قوله قَاتِلُوا
الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً و باین قائل ست قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریج و بسیاری از کوفیان گویند مائده
آخر چیزی ست که نازل شده پس واجب ست قتل هر مشرک مگر کسیکه قائم شد دلیل بر ترک قتل او چون زنان و کودکان
و هر که ستانده شود از وی جزیه و همین ست مشهور از مذهب ابی حنیفه و گفته اند این آیت ناسخ ست لقوله فَاقْتُلُوا
الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و این مروی ست از عطا و غیره و بسیاری از علما گفته اند آیت محکم ست و امام مخیر
در قتل و اسر و بعد اسر در من و فدا و باین قائل ست مالک و شافعی و ثوری و اوزاعی و ابو عبید و غیرهم و همین ست راجح
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین بعد از وی این کردند و سعید بن جبیر گفته نمی باشد فدا و نه اسر
مگر بعد اثخان و قتل بسیف لقوله تعالی مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ
فِي الْأَرْضِ پس چون قید کند بعد خونریختن پس دران رای امام ست قتل کند یا غیر او انتهی کلامه

سوره فتح

مدنی ست نزد ابن عباس و مسور بن مخرمه و مروان گفته اند نازل شد میان مکه و مدینه در شان حدیبیه از اول تا آخر
در فتح القدیر گفته و نیست اینها فی اجماع بر بودن آن مدنی زیرا که مراد بسوره مدینه نازله بعد هجرت از مکه ست و نیست درین سوره آیتی حکم

سوره حجرات

مدنی ست قرطبی گفته باجماع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و نیست دران ناسخ و نه منسوخ

سوره ق

همه آن مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده که مگر یک آیت
و هی قوله وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ
لُغُوبٍ ○ نیست در وی منسوخ مگر دو حکم اول فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ و ناسخ آیه سیف ست و گفته اند
معنیش تسلیه آنحضرت ست در صبر بر اقوال و ایذای مشرکین بعدم حزن بر رد و طرد آنها بر وی صلی الله علیه و سلم

وابن ناظر در محکم بودن اوست دوم وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ وناسخ وے
آیهٔ سیف ست زیراکه معنیش آنست که نیستی تو مسلط بر ایشان تا جبر و قهر کنی ایشان را بر ایمان
سورهٔ ذاریات مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع در وی آیهٔ واحده منسوخ ست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ
بِمَلُومٍ ۝ بعده حکم تولی و اعراض از کفار بآیهٔ سیف منسوخ گشته وقیل بقوله وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ
مقاتل گفته یعنی وعظ کن کفار مکه را زیراکه نفع ذکر بهمان را ست که در علم خدا ایمان آرنده هست وگفته اند یعنی
ایشان بعقوبت و ایام الله کن و مومنین را مخصوص ساز بذکر زیراکه منتفع بدان همین ایشان اند
سورهٔ طور قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع در وی یک حکم منسوخ ست وَاصْبِرْ لِحُكْمِ
رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وناسخش آیهٔ سیف ست و اگر مراد بصبر درینجا صبر بر جهاد باشد
چنانکه سیاق آیه که تو در حفظ و حمایت مائی و پیش چشمان مابوده بران دلالت دارد پس آیه محکم خواهد بود
سورهٔ نجم مکی ست تمام او در قول جمهور و ابن عباس گفته مگر یک آیه الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ
الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ الخ و دران دو آیه منسوخ ست یکی فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وناسخش آیهٔ سیف ست
ومراد بذکر ایمان ست یا قرآن یا ذکر خدا علی العموم دوم وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ گفته اند منسوخ ست
بقوله وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم در فتح القدیر گفته معنی آیه آنست که نیست انسان را مگر اجر سعی و جزاء
عمل خود و نفع نمیکند هیچ کس را عمل هیچ کس و این عموم مخصوص ست بمثل قوله سبحانه أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ و بمثل آنچه
وارد ست در شفاعت انبیاء و ملائکه برای عباد و مشروعیت دعای احیا برای اموات و نحو آن و نرسید بصواب هرکه
گفت این آیه منسوخ ست بمثل این امور زیراکه خاص ناسخ عام نمی تواند شد بلکه مخصص او باشد بعد آنچه
قائم شده ست دلیل بر آنکه انسان منتفع میشود بکذا و کذا و آن از سعی او ست پس مخصص عموم این آیه باشد
سورهٔ قمر تمام او مکی ست در قول جمهور و مقاتل گفته مگر سه آیه من قوله أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ
مُّنتَصِرٌ ۝ الی قوله وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ۝ قرطبی گفته و این صحیح نیست در وی یک حکم منسوخ ست
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ وناسخش آیهٔ سیف ست زیراکه معنی اینست که اعراض کن از ایشان چون انتفاع نمیکنند دیدنها انذار
سورهٔ رحمن مکی ست قرطبی گفته در قول حسن و عروه بن الزبیر و عکرمه و عطا و جابر و ابن عباس گفته مگر یک آیه و هی قوله يَسْأَلُهُ
مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مدنی ست و اول صح ست و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ علی الاصح
سورهٔ واقعه مکی ست در قول حسن و عکرمه و جابر و عطا و ابن عباس و قتاده یک آیه را ازان مدنی گفته
و هی قوله تعالی وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ۝ و نیست دران ناسخ و نه منسوخ بر اصح اقوال
سورهٔ حدید مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی سیوطی بسند ضعیف از ابن عمر آورده که فرود آمد این
سوره یوم الثلثاء و پیدا کرد خدا حدید را یوم الثلثاء و قتل کرد ابن آدم برادر خود را یوم الثلثاء و نهی کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حجامت یوم الثلثاء و نیست درین سوره از ناسخ و منسوخ چیزے ❊❊

سورهٔ مجادله مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع مگر در روایتی از عطا که ده آیت از اولش مدنی ست باقی مکی
کلبی گفته تمام او مدنی ست جز این آیت مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ که در مکه مکرمه فرود آمد
و در وی یک حکم منسوخ ست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ
نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً و ناسخش قوله فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ست و گفته اند آیهٔ زکوة و صواب
آنست که ناسخش قول وی ست فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ست و در سبب نزولش گفته اند که
قومی از مسلمانان با آنحضرت تخلیه میکردند قوم دیگر را از ایشان گمان شد که مگر درین خلوت تنقیص ما میکنند پس حکم
صدقه پیش از نجوی صادر شد و باین تدبیر قطع استخلای شان صورت بست و بعضی گفته اند اهل نجوی یهود و منافقین بودند
و عادت شریف چنین بود که هیچکس را از سخن و مشورت منع نمی فرمود بر مسلمانان این امر شاق شد و آیهٔ صدقه نازل شد
و اهل باطل تقدیم صدقه پیش از نجوی نتوانستند و مسلمانان هم از ان باز ماندند پس حق تعالی از ایشان تخفیف کرد
در فتح القدیر گفته استدلال کرده است باین آیت هر که قائل ست بجواز نسخ قبل امکان فعل اما استدلال صحیح نیست زیرا که
واقع نشد نسخ مگر بعد امکان فعل و نیز بعض آنرا کردند انتهی گویم از علی بن ابی طالب رض مروی ست که روزی در خطبه خود گفت
در قرآن سوره ایست و در ان سوره آیتی ست که عمل نکرد بران هیچکس پیش از من و عمل نکند بعد از من بران هیچکی تا روز قیامت گفتند
آن کدام آیت ست فرمود این آیت و ظاهر آنست که امر در آیت برای ندب بود نه وجوب و مقاتل بن حیان گفته این حکم
ده شب ماند بعده منسوخ شد و کلبی گفته یک شب و قتاده گفته ساعتی از نهار و ازینجا ظاهر شود که آنچه در رسائل زیارت مدینه
علی صاحبها الصلوة والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر مزار مبارک صدقه دهد و تمسک کرده اند باین آیت بنا بر مسئله
حیات انبیا ساقط از اعتبار ست زیرا که این آیت منسوخ شده در فوز الکبیر گفته هذه الآية منسوخة بالآية بعدها قلت هذا كما قال انتهى

سورهٔ حشر مدنی ست در قول جمیع کما قال القرطبی و نیست در وی منسوخ و یک آیت در ان ناسخ ست و هی
قوله تعالی مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ الخ زیرا که در وی بیان مصارف فیٔ ست بعد از بیان آنکه فیٔ خاص ست
برای رسول پس منسوخ باشد قوله يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ الی آخرها در فتح القدیر گفته کلام کرده اند اهل علم
درین آیت و در آیتی که قبل اوست که معنی این هر دو متفق ست یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی مختلف و در وی
کلام طویل ست ابن العربی گفته نیست اشکال زیرا که درینجا سه معنی ست در سه آیت اما آیت اول وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ
مِنْهُمْ پس خالص ست برسول خدا صلی الله علیه وسلم و این اموال بنی النضیر ست و هرچه مثل آن باشد و آیت دوم
مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ کلامی ست مبتدا غیر اول ست برای مستحق غیر اول اگرچه این آیت و آیهٔ اولی
مشترک ست در آنکه هر واحد از ان هر دو متضمن چیزی ست که فی کرد خدا بر رسول خود و مقتضای آیهٔ اولی حصول اوست
بغیر قتال و مقتضای آیهٔ ثالثه حصول اوست بقتال و آیهٔ ثانیه مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
عاری ست از ذکر حصول بقتال یا بغیر قتال منشأ خلاف ازینجاست پس گروهی گفته اند ملحق با ولی ست که آن مال صلح باشد

وگروهی گفته ملحق بتالثه است که آیهٔ انفال باشد و آنانکه ملحق بآیهٔ انفال گویند اختلاف کنند در آنکه این آیه منسوخ ست یا محکم انتهی و مالک گفته آیهٔ اولی ازین سوره خاص برسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم و آیهٔ ثانی در بنی قریظه یعنی معنی آن عائدست بسوی آیهٔ انفال و مذهب شافعی آنست که سبیل خمس فی همان سبیل خمس غنیمت ست و اربع اخماس او برای آنحضرت صلعم بود و این بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مصالح مسلمین باشد

سورهٔ ممتحنه مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع و در وی سه آیه منسوخ ست اول لَا یَنْهٰکُمُ اللّٰهُ عَنِ الَّذِیْنَ لَمْ یُقَاتِلُوْکُمْ فِی الدِّیْنِ وَلَمْ یُخْرِجُوْکُمْ مِّنْ دِیَارِکُمْ اَنْ تَبَرُّوْهُمْ وَتُقْسِطُوْا اِلَیْهِمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال در فتح القدیر گفته معنی آیت آنست که او تعالی نهی نمیکند شما را از بر اهل عهد از کفار که عهد کرده اند مومنین را بر ترک قتال و بر آنکه مظاهرت کفار بر ایشان ننمایند و نهی نمیکند از معامله با ایشان بعدل ابن زید گفته این در اول اسلام بود و نزد موادعت و ترک امر بقتال بعده منسوخ شد قتاده گفته نسخ کرد آنرا فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ و گفته اند این حکم ثابت بود در صلح میان آنحضرت صلعم و میان قریش چون بفتح مکه صلح زائل شد این حکم هم منسوخ گشت و گفته اند این آیت خاص ست در حلفای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هر که میان او عهد باشد قاله الحسن و کلبی گفته و ایشان خزاعه و بنو الحارث بن عبد مناف اند و گفته اند خاص ست در کسانیکه ایمان آوردند و هجرت نکردند و گفته مخصوص بنسا و صبیان ست و حکایت کرده است قرطبی از اکثر اهل تاویل که این آیت محکم ست دوم یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا اِذَا جَآءَکُمُ الْمُؤْمِنٰتُ مُهٰجِرٰتٍ فَامْتَحِنُوْهُنَّ الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ الی قوله نَکَثُوْۤا اَیْمَانَهُمْ و این در وقت مصالحهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم با قریش روز حدیبیه بود بر اینکه هر که مسلمان شده بیاید او را باز پس گردانند چون زنان هجرت نموده رسیدند رد ایشان بسوی مشرکین مرضی رب العالمین نشد حکم امتحان ایشان نازل گردید در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه داخل اند زنان درین عهد هدنه و مصالحه یا نه بر دو قول پس بر قول اول این آیه مخصص آن عهد باشد و به قال الاکثر و بر قول دوم نه نسخ ست و تخصیص سوم وَاِنْ فَاتَکُمْ شَیْءٌ مِّنْ اَزْوَاجِکُمْ اِلَی الْکُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَاٰتُوا الَّذِیْنَ ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَاۤ اَنْفَقُوْا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و قیل بقوله بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ الآیات در فتح القدیر گفته این آیت منسوخ ست منقطع شد حکم او بعد فتح در فوز الکبیر گفته گفته اند منسوخ ست بآیهٔ غنیمت و گفته اند محکم ست گویم اظهر همین ست که محکم ست و لیکن حکم در مهادنت نزد قوت کفار ست انتهی

سورهٔ صف مدنی ست ماوردی گفته در قول جمیع نیست در وی ناسخ و نه منسوخ

سورهٔ جمعه مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع در وی هم ناسخ و منسوخ نیست

سورهٔ منفقون مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی در وی ناسخ ست نه منسوخ و هی قوله سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ و کلام در آن گذشته

ونیست دران منسوخ اما ناسخ هست وهی قوله تعالی فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ

سورهٔ طلاق مدنی ست در قول همه قاله القرطبی ودروی ناسخ هست نا منسوخ نیست وهی قوله وَاَشْهِدُوْا ذَوَیْ عَدْلٍ مِّنْکُمْ

سورهٔ تحریم وآنرا سورهٔ نبی صلی الله علیه وسلم هم خوانند مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی

دروی یکی ناسخ ست ونیست منسوخ دران وهی قوله تعالی یَاۤ اَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَاۤ اَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ الآیة

سورهٔ ملک مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی واین سوره را نامها ست منها

سورهٔ تبارک والواقیه والمنجیه والمانعه وغیر ذلک ودروی نه ناسخ ست ونه منسوخ ❊

سورهٔ ن مکی ست در قول حسن وعکرمه وعطا وجابر ومروی ست از ابن عباس وقتاده که اولش تا

قوله سَنَسِمُهٗ عَلَی الْخُرْطُوْمِ مکی ست وبعد آن تا قوله من الصالحین مدنی ست باقی همه مکی کذا قال الماوردی

ودروی دو حکم منسوخ ست یکی فَذَرْنِیْ وَمَنْ یُّکَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِیْثِ گفته اند منسوخ ست

بآیهٔ سیف ومراد بحدیث قرآن ست قاله السدی وگفته اند روز قیامت ودروی تسلیهٔ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم

دوم فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّكَ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف زیراکه بحکم رب درینجا امهال کفار وتاخیر نصرت

رسول مختار ست صلی الله علیه وآله وسلم برایشان وگفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت ست ❊

سورهٔ حاقه مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی ونیست دروی ناسخ ونه منسوخ

سورهٔ معارج قرطبی گفته مکی ست بالاتفاق ودروی دو حکم منسوخ ست یکی فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِیْلًا

گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف قاله ابن زید وغیره زیراکه دروی حکم ست بصبر بر تکذیب وکفر ایشان بدین اسلام

بدون جزع وشکوی بسوی غیر خدا وهمین ست معنی صبر جمیل دوم فَذَرْهُمْ یَخُوْضُوْا وَیَلْعَبُوْا نا سخش آیهٔ سیف ست

زیراکه معنی آنست که بگذار ایشانرا خوض کنند در باطل خود ولعب کنند در دنیای خویش مشغول باش تو بانچه

امر کرده شده ونیست بر تو مگر بلاغ **سورهٔ نوح** مکی ست قاله ابن الزبیر ونیست دروی ناسخ ونه منسوخ

سورهٔ جن مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی ونیست دروی ناسخ ونه منسوخ **سورهٔ مزمل**

مکی ست در قول حسن وعکرمه وجابر ونزد ابن عباس دو آیت ازوی مدنی ست وَاصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ

ودیگر آیهٔ که متصل اوست وثعلبی گفته الا قوله اِنَّ رَبَّكَ یَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰی الی آخر السورة ودروی پنج آیت

منسوخ ست اول قُمِ اللَّیْلَ اِلَّا قَلِیْلًا در فتح القدیر گفته اختلاف ست در ناسخ این امر گفته اند قول

وی ست اِنَّ رَبَّكَ یَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰی مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَنِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ الی آخر السوره وگفته اند

قوله عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ وگفته اند عَلِمَ اَنْ سَیَکُوْنُ مِنْکُمْ مَّرْضٰی وگفته اند منسوخ ست بصلوات خمس

وباین قائل ست مقاتل وشافعی وابن کیسان وگفته اند فَاقْرَءُوْا مَا تَیَسَّرَ مِنْهُ انتهی در فوز الکبیر گفته

گویند منسوخ ست بآخر سوره وآخر منسوخ ست بصلوات خمسه گویم دعوی نسخ بصلوات خمسه متجه نیست بلکه حق

آنست که اول سوره در تاکید ندب بسوی قیام لیل ست وآخر او نسخ تاکید بسوی مجرد ندب انتهی دوم اَوِ انْقُصْ

مِنْهُ قَلِيْلًا منسوخ ست بقوله عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ومراد نقصان قیام ست از نصف بثلث سوم اَوْ زِدْ عَلَيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ سدی گفته ما تیسر صد آیت ست وسعید گفته پنجاه آیت ست وحسن گفته انچه در نماز مغرب وعشا خوانده میشود وگفته مراد بقرآن درین آیت نماز ست کقوله وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ یعنی بخوانید انچه میسر شود شمارا در فتح القدیر نوشته گفته اند این آیت یعنی فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ نسخ کرده است قیام لیل ونصف ونقصان از نصف وزیادت را بران پس محتمل ست که انچه بران این آیت متضمن ست فرض ثانی باشد یا منسوخ بقوله فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ عَسٰى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا ○ شافعی گفته واجب طلب استدلال ست بسنت بریکی از دو معنی پس یافتیم سنت را که دلالت میکند بر انکه نیست واجب از نماز مگر صلوات خمسه ورفته است قومی بسوی آنکه قیام لیل منسوخ ست در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر حق امت وی وگفته اند تقدیر بمقدار منسوخ شده واصل وجوب باقی ست وگفته اند در حق آنحضرت فرض ست ودر حق امت منسوخ واولی قول بنسخ قیام لیل ست علی العموم در حق وی صلی الله علیه وسلم وحق امت وی ونیست در قول وی فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ انچه دال باشد بر بقای چیزی از وجوب زیراکه مراد بدان اگر قراءت قرآن ست پس در مغرب وعشا ونوافل که بعد اوست موجود ست واگر مراد بدان نماز شب ست پس یافته شد این نماز بصلوة مغرب وعشا وبانچه تابع اوست از تطوع ونیز احادیث صحیحه مصرح ست بقول سائل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آیا است بر من غیر آن یعنی نماز پنجگانه فرمودند مگر آنکه تطوع کنی واین دال ست بر عدم وجوب غیر صلوات خمسه پس مرتفع باشد باین وجوب قیام لیل وصلوة او براست چنانکه مرفوع شده است وجوب آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقوله وَمِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ واحدی گوید گفته اند مفسران در قول وی فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ که این در صدر اسلام بود بعده بصلوات خمسه بر مومنین منسوخ گشت وثابت ماند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاصة چهارم وَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيْلًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی صبر کن بر اذی ودشنام واستهزای کفار وتعرض مکن بایشان ومشغول شو بمکافات آنها وگفته اند هجر جمیل آنست که نباشد در وی جزع واین حکم قبل امر بقتال بود پنجم اِنَّ هٰذِهٖ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاۗءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف وصحیح عدم نسخ اوست زیراکه مفهوم مخالف آیه مراد نیست بلکه معنی آنست که این همه آیات وعظات که گذشته در همه قرآن ودرین سوره فقط تذکره است هر که بخواهد بگیرد طاعت که اهم انواع او توحید اوست بسوی خدا راهی رساننده بجنت نیست دیگر ان اینکه هر که خواهد دوزخ

سورهٔ مدثر مکی ست بلا خلاف ودر وی یک آیه منسوخ ست ذَرْنِيْ وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيْدًا ○ وناسخش آیه سیف ست وصحیح عدم نسخ اوست زیراکه ورود آن بطریق تهدید ووعید ست ومراد بوحید ولید بن مغیره است یعنی آنکه بگذار مرا تنها که در انتقام از وی ترا کافی ام یا بگذار مرا وکسی را که آفریدم تنها در بطن مادر او که نه مال داشت ونه اولاد

سورهٔ قیامه مکی ست بلا خلاف ودر وی نزد بعضی یک آیه منسوخ ست لَا تُحَرِّكْ بِهٖ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهٖ

وناسخش قوله ست سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰى وصحیح آنست که نیست درین سوره ناسخ ونه منسوخ ومعنی آیه کریمه
آنست که عجلت مکن در اخذ وحی نزد القای او که جمع واثبات قرائت او بر زبان تو بر ماست پس موافق باشد معنی
این آیه با آیه سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰى ولهذا اکثر اهل علم بدان تعرض در باب نسخ نکرده اند ومثل
اوست قوله تعالی وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُّقْضٰى اِلَيْكَ وَحْيُهٗ الآیه

سورۂ انسان جمهور گویند مدنی ست ومقاتل وکلبی گفته مکی ست وگفته از قول وَاِنَّا نَحْنُ
نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ تَنْزِيْلًا ○ تا آخر سوره مکی ست وما قبل او مدنی ست ودر وی سه آیه منسوخ ست
اول وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا وَّاَسِيْرًا ○ گفته اند منسوخ ست با آیه سیف
قاله سعید بن جبیر یعنی این اطعام در حق اسیر کافر با آیه سیف یا آیه صدقات نسخ پذیرفته وغیر وی گفته بلکه آیت
محکم ست واطعام مسکین ویتیم تطوع ست واطعام اسیر برای حفظ نفس او تا آنکه اختیار کند امام در حق وی
رائی وهمین راجح ست وابن عباس گفته نزول این آیه در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وفاطمه بنت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بوده است اخرجه عنه ابن مردویه دوم فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ
مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا ○ گفته اند منسوخ ست با آیه سیف وصحیح عدم نسخ اوست زیرا که مراد بحکم دران
رضا بقضای او سبحانه در تاخیر نصر تا اجل معین ست ودر وی نهی کرده اند از موافقت کفار بقوله لا تطع سوم فَمَنْ
شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا ○ گفته اند منسوخ ست با آیه سیف ونیست مراد مفهوم مخالف تا آنکه نسخش صحیح شود کما تقدم

سورۂ مرسلت مکی ست در قول حسن وعکرمه وعطا وجابر وقتاده گفته مگر یک آیت
ازان مدنی ست وهی قوله وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا لَا يَرْكَعُوْنَ ○ ونیست در وی ناسخ ونه منسوخ

سورۂ نبا مکی ست نزد همه ونیست در وی ناسخ ونه منسوخ **سورۂ نازعت** مکی ست بلا خلاف
ونیست دران ناسخ ونه منسوخ **سورۂ عبس** مکی ست در قول جمیع ودر وی یک آیه منسوخ ست
فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ وناسخش آیه سیف ست وکلام در مثل این آیه گذشته **سورۂ تکویر** مکی ست
بلا خلاف ودر وی یک آیه منسوخ ست لِمَنْ شَآءَ مِنْكُمْ اَنْ يَّسْتَقِيْمَ ○ وناسخش قوله ست وَمَا تَشَآءُوْنَ
اِلَّا اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ○ وصحیح عدم نسخ اوست زیرا که معنیش آنست که مشیت در توفیق
استقامت برحق وایمان وطاعت بدست اختیار وی سبحانه ست ونیست شما را قدرت بران مگر بمشیت او
واین مثل قول وی سبحانه ست وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوْتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وقوله وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَا
اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْا
اِلَّا اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ وقوله اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ وآیات قرآنیه درین معنی بسیار
وهمه محکمات

سورۂ انفطار مکی ست بلا خلاف ونیست دران منسوخ

سورۂ مطففین مکی ست در قول ابن مسعود وضحاک ومقاتل ومدنی ست در قول حسن وعکرمه ومقاتل گفته اول سورتست که در

مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر هشت آیت من قوله إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا تا آخر و کلبی و جابر بن زید گفته نازل شد میان مکه و مدینه و نیست در وی منسوخ **سورهٔ انشقاق** مکی ست بلا خلاف نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ بروج** مکی ست بلا خلاف نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ طارق** مکی ست بلا خلاف در وی یک آیت منسوخ ست فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا منسوخ ست بآیهٔ سیف و معنی رویدا قلیلا یا قریبا ست و مراد بدان یوم بدر ست و انچه در وی از قتل و اسر بوجود آمده و برین معنی محکم خواهد بود و مقصود دران تسلی خاطر وی صلی الله علیه وسلم ست **سورهٔ اعلی** مکی ست در قول جمهور و ضحاک گفته مدنی ست و نیست در وی منسوخ و یک آیت او ناسخ ست سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ و صحیح آنست که نیست ناسخ زیرا که این جمله مستانفه برای بیان هدایت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم خاصةً بعد بیان هدایت عامه و آن هدایت اوست صلی الله علیه وسلم برای حفظ قرآن مراد آنکه ما ترا قاری کنیم بالهام قرأت و إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ استثنای مفرغ ست از اعم مفاعیل یعنی فراموش نکنی مگر انچه خواهد خدا که فراموش سازی فر اگفته و خدا نخواست که فراموش کند آنحضرت چیزی را کقوله خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ و گفته اند نسیان درینجا بمعنی نسخ ست یعنی انچه خواهد خدا نسخ آن تلاوةً و غیر ذلک ✤ ✤ ✤ **سورهٔ غاشیه** مکی ست بلا خلاف و نیست دران منسوخ مگر یک آیت لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ و ناسخش آیهٔ سیف ست و معنی مصیطر مسلط ست مراد عدم اکراه آنها بر ایمان **سورهٔ فجر** مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ بلد** مکی ست بلا خلاف نیست دران منسوخ و نه ناسخ **سورهٔ والشمس** مکی ست بلا خلاف در وی از ناسخ و منسوخ هیچ نیست **سورهٔ لیل** مکی ست نزد جمهور و گفته اند مدنی ست نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ الضحی** مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ الم نشرح** مکی ست بلا خلاف نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ والتین** مکی ست در قول جمهور و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ علق** مکی ست بلا خلاف و اول چیزی ست که نازل شد از قرآن کریم و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ القدر** مکی ست نزد اکثر مفسرین کذا قال الماوردی و ثعلبی گفته مدنی ست در قول اکثر مفسرین و واقدی ذکر کرده که آن اول سوره ایست که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بمکه و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ لم یکن** مدنی ست در قول جمهور و گفته اند مکی ست قاله ابن عباس و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ زلزلت** مدنی ست در قول ابن عباس و قتاده و مکی ست در قول ابن مسعود و عطا و جابر و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ عادیات** مکی ست در قول ابن مسعود و جابر و حسن و عکرمه و عطا و مدنی ست در قول ابن عباس و انس بن مالک و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ قارعه** مکی ست بلا خلاف اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس و نیست دران ناسخ و نه منسوخ

سورهٔ تکاثر مکی ست نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی ست و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ والعصر مکی ست نزد جمهور و قتاده گفته مدنی ست و در وی یک آیت منسوخ ست اِنَّ الْاِنْسَانَ
لَفِیْ خُسْرٍ○ و ناسخش قوله ست اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ الخ و در حقیقت نسخ نیست
استثنا ست از عموم پس از باب تخصیص عام باشد و خاص ناسخ عام نمیشود چنانکه در اصول مقرر شده
سورهٔ همزه مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ سورهٔ فیل مکی ست بلا خلاف
نیست در وی ناسخ و نه منسوخ سورهٔ قریش مکی ست نزد جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی ست
نیست دران از ناسخ و منسوخ چیزی سورهٔ ماعون مکی ست در قول عطا و جابر و در قولی
از ابن عباس و مدنی ست در قول قتاده و دیگران و نیست در وی منسوخ و نه ناسخ سورهٔ کوثر
مکی ست در قول ابن عباس و کلبی و مقاتل و مدنی ست در قول حسن و عکرمه و مجاهد و قتاده و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ کافرون مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عکرمه و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده
ضحاک و در وی یک حکم منسوخ ست و هی قوله لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَلِیَ دِیْنِ○ ناسخش آیهٔ سیف ست در فتح القدیر
گفته گفته اند این آیه منسوخ ست و گفته اند منسوخ نیست زیرا که اخبار ست و در اخبار دخل نسخ نیست انتهی و در تفسیر
فتح العزیز ست مشهور آنست که این سوره منسوخ ست بآیهٔ قتال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیرا که مضمون
این سوره بیان کمال تباعد دین کافران و دین مسلمانان ست نه عدم تعرض بلکه در دین مسلمانان جهاد و قتال
نیز داخل ست پس منسوخ بودن آن بآیهٔ قتال وجهی ندارد انتهی سورهٔ نصر و آنرا سورهٔ تودیع هم گویند
مدنی ست بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ سورهٔ تبت مکی ست بلا خلاف و نیست دران
ناسخ و نه منسوخ سورهٔ اخلاص مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عطا و عکرمه و جابر و مدنی ست
در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و سدی و نیست دران ناسخ و نه منسوخ سورهٔ فلق مکی ست
در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ ناس خلاف در بودن وی مکی یا مدنی مثل خلاف در سورهٔ فلق ست و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویه بطرق صحیح چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی حک میکرد معوذتین
از مصحف و میگفت نیامیزید بقرآن انچه نیست ازان و نیستند این دو سوره از کتاب الله جز این نیست که امر کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتعوذ نمودن بآنها و بود وی رضی الله عنه که نمیخواند این دو سوره را بزار گفته
متابعت نکرده اند او را هیچیکی از صحابه درین امر و صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قراءت آن هردو
در نماز و ثابت داشته شده اند در مصحف و روایت کرده اند احمد و بخاری و نسائی و غیرهم از زر بن حبیش گفت آمدم
مدینه را و ملاقات نمودم با ابی بن کعب و گفتم ای ابا منذر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت سوگند
بکسیکه برانگیخت محمد را بحق پرسیدم او را ازین هردو سوره و نپرسید هیچیکی از حال آنها مرا از روزیکه پرسیدم جز تو

فرمود آنحضرت گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگویید شما نیز پس میگوییم ما چنانکه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وطبرانی مثل این روایت از ابن مسعود هم آورده ولفظ وی این ست که گفت ابن مسعود پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از این هر دو سوره پس فرمود گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگویید شما نیز چنانکه من گفتم وشاید ابن مسعود این را حمل بر تعوذ صرف کرد ونفی بودن این هر دو سوره از تنزیل ظاهر تر از آفتاب ست وبعضی از اهل علم انکار ابن مسعود را حمل بر فراموشی او نموده اند ومواضع نسیان او را تا هفت عدد رسانیده واز آن جمله رفع یدین ست در غیر تکبیر تحریمه ونزد مسلم وترمذی ونسائی وغیرهم از عقبه بن عامر ست که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرود آمدند بر من امشب آیتها که ندیدم مانند آن گاهی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ودرین باب احادیث صحیحه وارد ست ودر تفسیر فتح القدیر وجز آن مذکور این ست مجموع آیات منسوخه برای اکثرین ودر بسیاری از آن کلام ست چنانکه در مطاوی تعدادش اشارت بدان رفته سیوطی در اتقان نوع چهل وهفتم در همین بیان عقد نموده حاصل کلام او درینجا نوشته می آید میگوید نسخ اقسام ست یکی نسخ مامور به قبل از امتثال اوست وآن نسخ در حقیقت همین ست چون آیه نجوی دوم نسخ شرع من قبلنا چون آیه قصاص ودیت یا نسخ امر جملی چون نسخ توجه بسوی بیت المقدس بکعبه وصوم عاشورا برمضان واین را النسخ ناسخ نامند وسوم آنچه مامور به بود بسببی بعده آن سبب زائل شد چنانکه امر بصبر وصفح در حین ضعف وقلت که بایجاب قتال منسوخ شده واین در حقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسی ست کما قال تعالی أَوْ نُنْسِهَا پس منسی امر بقتال بود تا قوت مسلمین ودر حال ضعف حکم وجوب صبر بر اذی ست وازینجا ضعیف شد قول اکثرین که آیات وارده درین باب منسوخ اند بآیه سیف زیرا که این نسخ نیست بلکه منسی ست بمعنی آنکه امتثال هر امر وارد در وقتی واجب ست بنابر علتی که مقتضی آن حکم ست بعده منتقل میشود امر بانتقال آن علت بسوی حکمی دیگر واین نسخ نشد چه نسخ ازاله حکم ست تا آنکه امتثالش جائز نیست مکی گفته جماعتی ذکر کرده است که خطابهای وارد مشعر بتوقیت وغایت مثل قوله فی البقره فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ محکم غیر منسوخ ست زیرا که موجل باجل ست وموجل باجل نسخ نباشد وسور قرآن باعتبار ناسخ ومنسوخ چند گونه است قسمی ست که نه در وی ناسخ ست ونه منسوخ وآن چهل وسه سوره است فاتحه ویوسف ویس وحجرات ورحمن وحدید وصف وجمعه وتحریم وملک وحاقه ونوح وجن ومرسلات وعم ونازعات وانفطار وسه سوره بعد او وفجر ومابعد او تا آخر قرآن مگر تین وعصر وکافرون وقسمی ست که در وی ناسخ ومنسوخ هر دو ست وآن بست وپنج سوره است بقره وسه سوره بعد آن وحج ونور وسورتالیه ایشان واحزاب وسبا ومومن وشوری وذاریات وطور وواقعه ومجادله ومزمل ومدثر وکورت وعصر وقسمی ست که در وی ناسخ ست فقط وآن شش سوره است فتح وحشر ومنافقون وتغابن وطلاق واعلی وقسمی ست که در وی منسوخ ست فقط وآن چهل سوره باقیه است ودر وی نظر ست چنانکه بیاید وناسخ چند قسم ست یکی فرض منسوخ بفرض یا عدم جواز عمل بر اول هیچ نسخ حبس برای زوانی بحد دیگر فرض منسوخ بفرض اما با جواز عمل بر اول هیچ نسخ آیه مصابرت دیگر فرض منسوخ بندب هیچ قتال که اول مندوب بود بعده فرض شد دیگر ندب منسوخ بفرض

همچو قیام لیل که بقرارت منسوخ شده بقوله فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ و کتب مؤلفه در بیان نسخ در قسمی که حکم آن منسوخ شده نه تلاوت و این در حقیقت خیلی قلیل ست اگرچه مردم در شمار آیات درین قسم اکثار کرده اند زیرا که محققین دران تمییز و اتقان نموده منهم القاضی ابو بکر بن العربی و سن میگوییم که انچه مکثرین ایراد کرده اند چند قسم ست قسمی ست که نیست از نسخ در چیزی و نه از تخصیص و نه آنرا باین هر دو علاقه هست بوجه من الوجوه مثل قوله تعالى وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ○ وکذا قوله تعالى أَلَيْسَ اللهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ○ و این منسوخ گفته اند بآیه سیف حال آنکه چنین نیست چه او تعالی همیشه ابد الآباد احکم حاکمین ست این کلام نسخ پذیر نیست اگرچه معنی آن امر بتفویض و ترک معاقبت باشد و قوله فی البقرة وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و علی هذا القیاس و قسمی ست که از جنس مخصوص ست نه از قبیل منسوخ و ابن عربی آنرا بتحریر کرده و اجاده نموده کقوله إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ○ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ○ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وغیر ذلک من الآیات که این مخصوص باستثنا یا غایت ست و ادخالش در منسوخ خطا و منه قوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ گفته اند منسوخ ست بقوله وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حال آنکه مخصوص ست و قسمی ست که دران رفع امر جاهلیت یا شرائع من قبلنا یا اول اسلام و در قرآن نازل نشده همچو ابطال نکاح نسای آبا و مشروعیت قصاص و دیت و حصر طلاق در ثلاث و ادخالش در قسم ناسخ قریب ست اما عدم ادخال اقرب و همین را مکی وغیره ترجیح داده اند باین وجه که اگر این را در ناسخ شمار کنند باید که تمام قرآن از همین قسم باشد زیرا که کل یا اکثرش رافع چیزی ست که بران کفار یا اهل کتاب بودند حال آنکه حق ناسخ و منسوخ آنست که آیتی ناسخ آیتی باشد آری انچه در اول اسلام بود و بعده مرفوع شده ادخالش اوجه از هر دو قسم مذکور ست و چون این معنی دانستی پس بیرون رفت جم غفیر از آیات که وارد کرده اند آنرا مکثرین مع آیات صفح و عفو زیرا که آیت سیف ناسخ آنها نیست و باقی ماند از انچه صالح نسخ ست عدد یسیر و آنرا در تالیفی لطیف بادلته جداگانه نوشته ایم و این بست و یک آیت ست بر خلافی که در بعض او ست صحیح نیست دعوی نسخ در غیر آن و اصح درایت استیذان و قسمت احکام ست پس این غنوده آیت شد و مخصوم ست بسوی آن قوله تعالی فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ برای ابن عباس که منسوخ ست بقوله فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس تمام بست آیت شد و ما آنرا در ابیات نظم کرده ایم

ابیات

قد اکثر الناس فی المنسوخ من عدد | وادخلوا فیه آیا لیس تنحصر

وهاک تحریر آی لا مزید لها | عشرین حررها الحذاق والکبر

آی التوجه حیث المرء کان وان | یوصی لاهلیه عند الموت محتضر

وحرمة الاکل بعد النوم مع رفث | وفدیة لمطیق الصوم مشتهر

وحق تقواه فیما صح فی اثر | وفی الحرام قتال للالی کفروا

والاعتداد بحول مع وصیتها | وان یدان حدیث النفس والفکر

والحلف والحبس للزانی وترک اولی | کفر واشهادهم والصبر والنفر

ومنع عقد لزان او لزانیة | وما علی المصطفی فی العقد محتظر

ودفع مهر لمن جاءت وآیة نجوا

كذالك قيام الليل مستطر	وزيد آية الاستيذان من ملكت	وآية القسمة الفصل لمن حضروا

انتهى كلام السيوطي وشاه ولي الله محدث دهلوي در فوز الكبير في اصول التفسير اين بيست آيت را بترتيب سور ذكر نموده
تعقب آنها كرده گفته است وعلى ما حررنا لا يتعين النسخ الا في خمس آيات انتهى واين تعقبات در مطاوي آيات مذكوره
درين رساله ذكر يافته فليرجع اليه بعده سيوطي در اتقان نوشته اگر گوئی كه حكمت در رفع حكم وبقاى تلاوت چيست
پس جواب بدو وجه است يكي آنكه قرآن چنانكه براى معرفت حكم وعمل نمودن بدان تلاوت كرده ميشود همچنين تلاوت كرده ميشود بجهت آنكه كلام
خداست وبران ثواب داده ميشود پس بقاى تلاوت ازينجاست دوم آنكه نسخ غالبا براى تخفيف است پس تلاوت را از براى
اين حكمت بطور تذكير نعمت ورفع مشقت باقي داشته آمد وانچه در قرآن ناسخ طريقه جاهليت است يا شرع من قبلنا يا آنچه
در اول اسلام بود پس اين نيز قليل العدد است همچو نسخ استقبال بيت المقدس بآيت قبله وصوم عاشورا بصوم رمضان
بعض ايشان گفته اند نيست در قرآن هيچ ناسخ مگر آنكه منسوخ قبل وست در ترتيب مگر در دو آيت يكي آيه عدت در بقره دوم
قوله لا يحل لك النساء كما تقدم وبعضي آيه سوم زياده كرده اند وآن آيه حشر است در فئ براى كسيكه
آنرا منسوخ بآيه انفال ميگويد واعلموا انما غنمتم من شيء وزياده كرد قومي آيه چهارم وهي قوله خذ العفو
براى كسيكه آنرا بآيه زكوة منسوخ ميگويد ابن العربي گفته هرچه در قرآن است از صفح از كفار وتولي واعراض وكف از ايشان
پس آن منسوخ است بآيه سيف ومنسوخ شده است بآيه سيف يكصد وبيست وچهار آيت بعده آخرش اول را نسخ نمود
انتهى وگذشت انچه درو است يعني از نظر وبحث ونيز گفته از عجائب منسوخ است قوله تعالى خذ العفو الآية زيراكه
اول وآخر او كه واعرض عن الجاهلين است منسوخ است ووسط او محكم است وآن وأمر بالعرف باشد
واز عجائب اوست كه اول منسوخ وآخر ناسخ است ونظيرش نيست وهي قوله عليكم انفسكم لا يضركم
من ضل اذا اهتديتم يعني بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر واين ناسخ قول اوست عليكم انفسكم
سعيدي گفته مكث نكرد هيچ منسوخ زياده تر در مدت ازين آيه قل ما كنت بدعا من الرسل الى آخرها
كه شانزده سال مكث نمود تا آنكه نسخ كرد او را اول فتح سال حديبيه وهبة الله بن سلامة الضرير ذكر كرده كه وى در اين
آيه ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما واسيرا گفته كه منسوخ ازان لفظ واسيرا است زيراكه
مراد اسير مشركين است ودختر او مي شنيد چون باين موضع رسيد گفت اى پدر خطا كردى گفت چگونه گفت مسلمانان
اجماع كرده اند برانكه اسير طعام داده شود وقتل كرده نشود بگرسنگى گفت راست گفتى وشيذله در برهان گفته جائز است
نسخ ناسخ پس ناسخ منسوخ شود كقوله لكم دينكم ولي دين زيراكه قوله اقتلوا المشركين ناسخ او
بعده اين ناسخ منسوخ شد بقوله حتى يعطوا الجزية ودروى نظر است بدو وجه يكي همان است كه اشارت بدان رفته
ديگر آنكه قوله حتى يعطوا الجزية مخصص آيه است نه ناسخ آرى مثالش بآخر سوره مزمل ميتوان داد زيراكه وى
ناسخ اول خود است ومنسوخ است بفرض صلوات خمس وقوله انفروا خفافا وثقالا ناسخ است براى آيات كف
منسوخ است بآيات عذر وابو عبيده از حسن وابى ميسره آورده كه گفته اند نيست در مائده منسوخ واين مشكل است بانچه

در مستدرک از ابن عباس روایت کرده که قوله فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ منسوخ ست بقوله وَأَنِ احْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وابو عبید وغیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسوخ شد از قرآن شان قبله است
وابو داود در ناسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان قبله است پستر صیام اول یکی گفته وبرین تقدیر
واقع نشده است در مکی ناسخ حال آنکه ذکر کرده اند که در وی آیتهاست از انجمله است قوله تعالی در سورهٔ غافر
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهٖ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا که این ناسخ
قول اوست وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ گویم احسن ازین نسخ قیام لیل ست در اول سورهٔ مزمل
بآخر او یا بایجاب صلوات خمس واین در مکه بود بالاتفاق ابن الحصار گفته مرجع در نسخ بسوی نقل صریح از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یا از صحابی ست که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه وگاهی حکم کنند بدان بوجود تعارض
مقطوع به با علم تاریخ تا متقدم ومتاخر شناخته شود واعتماد کرده نمیشود در نسخ بر قول عوام مفسرین بلکه بر اجتهاد
مجتهدین بغیر نقل صحیح ومعارضه بینه زیرا که نسخ متضمن رفع حکم واثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم ست پس معتمد دران نقل وتاریخ ست نه رای واجتهاد ومردم درین باب میان دو طرف نقیض اند بعضی
گویند مقبول نیست در نسخ اخبار آحاد عدول وبعضی تساهل اکتفا میکنند دران بقول مفسر یا مجتهد وصواب
خلاف قول این هر دو ست انتهی وقسم سوم که نسخ تلاوت وبقای حکم باشد پس حکمت دران چنانکه صاحب فنون گفته
اظهار مقدار طاعت این امت ست در مسارعت بسوی بذل نفوس بطریق ظن بغیر استفصال برای طلب طریق
مقطوع به چه سرعت میکنند بایسر شی چنانکه خلیل علیه السلام در ذبح ولد بمنام سرعت فرمود ومنام ادنای طریق
وحی ست وامثلهٔ این قسم بسیار ست واز ابن عمر آمده که بود سورهٔ احزاب در زمان آنحضرت ص دو صد آیه وقت
کتابت عثمان رض اینقدر ماند که الآن ست واز زر بن حبیش آمده که گفت ابی بن کعب را چه قدر میشماری سورهٔ احزاب را
گفت هفتاد ودو یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود ومادر وی آیه رجم میخواندیم واز حمیده بنت ابی یونس آمده که
گفت خواند بر من پدر من و وی هشتاد ساله بود در مصحف عایشه رض إِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰئِكَتَهٗ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
الی قوله وعلی الصفوف الاول واین پیش ازان بود که عثمان تغییر مصاحف کرد واز ابی واقد لیثی آمده که گفت بود
آنحضرت ص چون وحی کرده میشد بسوی او می آمدیم او را پس می آموخت ما را روزی نزد وی آمدم گفت ان الله یقول
انا انزلنا المال لاقام الصلوة وایتاء الزکوة ولو ان لابن آدم وادیا من ذهب لاحب ان یکون الیه الثانی
ولو کان له الثانی لاحب ان یکون الیهما الثالث ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وگفت
ابی بن کعب گفت مرا رسول خدا که خدا حکم کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن پس خواند لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ وَالْمُشْرِكِينَ واز بقیهٔ آن این بود ولو ان ابن آدم سال وادیا من مال فاعطیه سال
ثانیا وان سال ثانیا فاعطیه سال ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وان ذات الدین
عند الله الحنیفیة غیر الیهودیة والنصرانیة ومن یعمل خیرا فلن یکفره واز ابی موسی اشعری آمده که گفت نازل شد سوره

همراه براءت تا بستر مرفوع شد و یاد ماند از آن این آیه ان الله سیؤید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم ولو ان لابن آدم
وادیان من مال لتمنی وادیا ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب و هم ازوی آمده که گفت
میخواندیم ما سورتی مشابه یکی از مسبحات و فراموش گردانیده شدیم آنرا جز آنکه یاد داریم از آن اینقدر
یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی اعناقکم فتسألون عنها یوم
القیمة و عدی گفته عمر گفت میخواندیم ما لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم بعده زید بن ثابت را گفت همچنین ست
گفت آری و گفت عمر عبد الرحمن بن عوف را نیافتی در انچه نازل شد بر ما ان جاهدوا کما جاهدتم اول مرة که ما این را
نمی یابیم گفت ساقط کرده شد در انچه ساقط شد از قرآن و ابو سفیان کلاعی گفته مسلمه بن مخلد انصاری بایشان گفت
گفت خبر دهید مرا از دو آیه قرآن که ننوشتیم آنرا در مصحف پس خبر ندادند او را و سعد بن مالک هم حاضر بود پس گفت
مسلمه ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم الا ابشروا انتم المفلحون و الذین
آووهم و نصروا و جادلوا عنهم القوم الذین غضب الله علیهم اولئک لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
جزاء بما کانوا یعملون و در صحیحین ست از انس در قصه اصحاب بیر معونه که کشته شدند و قنوت کرد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و بد دعا نمود بر قاتلین آنها گفت انس نازل شد در شان آنها قرآن که خواندیم ما آنرا باز مرفوع شد آن بلغوا
عنا قومنا انا لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا ابو الحسن بن المنادی در کتاب ناسخ و منسوخ گفته از انچه مرفوع شد رسم او
از قرآن مرفوع نشد از دل حفظ او دو سوره قنوت ست در وتر و نامیده میشوند سوره خلع و سوره حفد تنبیه قاضی ابو بکر
در انتصار انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیرا که اخبار وارده دران آحاد ست و جائز نیست قطع بر انزال قرآن
و نسخ آن باخبار آحاد که نیست حجت دران و ابو بکر رازی گفته نسخ رسم و تلاوت نمی باشد مگر باین طور که فراموش کناند
خدا ایشان را او بر دارد آنرا از اوهام ایشان و امر کند باعراض از تلاوت وی و کتابت آن در مصحف و مندرس شود
بر ایام همچو سائر کتب قدیمه او تعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب خود فی قوله اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰی
صُحُفِ اِبْرٰهِیْمَ وَ مُوْسٰی و شناخته نمیشود امروز از آن چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمانه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه چون وفات فرمود نبود متلو در قرآن یا بمرد آنحضرت و بود متلو موجود در رسم باز فراموش
گردانید خدا مردم را و بر داشت آنرا از اذهان ایشان و نیست جائز نسخ چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم انتهی و در برهان گفته قول عمر که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاده کرد عمر در کتاب خدا البته
می نوشتم آیه رجم را دران پس ظاهرش آنست که کتابت وی جائز ست قول مردم از آن مانع شده و گاهی چیزی
در نفس خود جائز می باشد و از خارج مانعی از آن قائم میشود و چون جائز باشد لازم آید که ثابت بود زیرا که شان مکتوب
همین ست و گاه میگویند که اگر تلاوتش باقی می بود عمر مبادرت میکرد و بر قول مردم تعریج نمی نمود زیرا که مقال مردم صالح
منع نیست و بالجمله این ملازمت مشکل ست و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد ست و قرآن بخبر واحد ثابت
نمی شود اگرچه حکم ثابت شود و از اینجا انکار کرده است ابن ظفر در ینبوع شمردن این را از انچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیرا که

خبر واحد مثبت قرآن نیست بلکه این مثبت سنت است نه نسخ و این هر دو باهم ملتبس میشوند و فرق میان هر دو آنست که حجت
لفظ او منسی است حکمش گاهی معلوم میشود انتهی قول او که شاید اعتقاد بودن او خبر واحد داشت مردود است زیرا که
بصحت رسیده که عمر آنرا از رسول خدا صلی الله علیه وسلم تلقی نموده حاکم از کثیر بن الصلت آورده که زید بن ثابت و سعید
بن العاص مصحف می نوشتند چون بر این آیه گذشتند زید گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة عمر گفت چون این آیه فرود آمد نزد آنحضرت آمدم و گفتم بنویسم این را پس گویا مکروه داشت آنرا
این را عمر گفت نمی بینی که شیخ چون زنا کند و محصن نباشد تازیانه زده شود و جوان چون زنا کند و محصن باشد رجم نموده آید
حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته ازین حدیث سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود و سبب بودن عمل بر غیر ظاهر
از عموم او گویم در خاطر من نکته خوب گذشته و آن این ست که سبب آن تخفیف بر امت ست بعدم اشتهار تلاوتش
و کتابتش در مصحف اگر چه حکمش باقی ست زیرا که این حکم اثقل احکام و اشد و اغلظ حدود ست و در وی اشارت ست
بسوی ندب ستر و نسائی روایت کرده که مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت نمی نویسی این را در مصحف گفت نمی بینی
که دو شاب ثیب رجم کرده میشوند و ما ذکر کردیم این را پس گفت عمر من کفایت میکنم شما را پس گفت ای رسول خدا بنویس برای
مرا آیه رجم گفت نمیتوانم قول او که بنویس برای من اذن ده مرا در کتابت آن و قادر گردان مرا بر آن و آنرا زید بن اسلم
آورده که خطبه خواند عمر مردم را و گفت شک نکنید در رجم که آن حق ست و الله قصد کردم که بنویسم آنرا در مصحف و پرسیدم
ابی بن کعب را پس گفت آیا نیامدی تو مرا و من استقرای آن میکردم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس دفع دادی در سینه من
و گفتی استقرا می کنی آیه رجم را و ایشان تسافد میکنند تسافد الحمر ابن حجر گفته در وی اشاره است بسوی بیان سبب رفع تلاوت
و هو الاختلاف **تنبیه** ابن حصار درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرموده
مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا و درین اخبار دخل خلف نیست جواب آن آنست
که هر آنچه ثابت ست الآن از قرآن منسوخ نشده پس آن بدل ست از آنچه تلاوتش نسخ پذیرفته پس هر چه او تعالی از
قرآن نسخ فرموده که تو آنرا نمیدانی الآن پس آنرا بدل ساخته است بآنچه ما را آموخته و لفظ و معنی او بسوی ما متواتر شده است
انتهی کلام السیوطی فی الاتقان و ما درین کتاب همه آنچه مکثرین آنرا در نسخ شمرده بودند برای
بیان حقیقت حال و تکلم علما دران ایراد ساختیم تا طالب راغب در دریافت این علم محتاج بکتاب
دیگر نشود و الا نیست نسخ مگر در مقدار قلیل که بیست آیه بلکه پنج آیه باشد کما تقدم والله اعلم بالصواب

باب دوم در ناسخ و منسوخ حدیث

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی و دیگر اجله اهل حدیث و اکابر این فن
بیست و یک حدیث ست و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام الحرانی رضی الله عنهم اجمعین
ده حدیث و ابو الفرج جوزی در اخبار اهل الرسوخ که درین باب نوشته گفته که چون تخلیط ایشان در ناسخ و منسوخ
حدیث دیدم کتابی مهذب از زلل سلیم از تخلیط جمع نمودم بعده چون آن کتاب دراز شده خواستم که هر قدر

احادیث که نسخ آن بصحت رسیده یا در وی احتمال نسخ بوده جدا گانه بنویسیم و از انچه وجهی برای نسخ و احتمال
آن ندارد اعراض کنم پس هر که مخبری را بشنود که دعوی نسخ میکنند و آن منسوخ درین مختصر نیست بداند که
دعوی او سست ست و تمام این احادیث بست و یک حدیث ست انتهی **حدیث اول** عن حذیفة رضی الله عنه
قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال و هو قائم متفق علیه یعنی آمد آنحضرت مزبله و کناسهٔ قوم را پس
شاشید و وی استاده بود و گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عمر رضی الله عنه که گفت رآنی النبی صلی الله علیه وسلم
و انا ابول قائما فقال یا عمر لا تبل قائما فما بلت قائما بعد رواه الترمذی و ابن ماجة یعنی دید مرا رسول خدا و من بول میکردم
استاده پس گفت ای عمر بول مکن استاده پس نشاشیدم استاده هنوز و نیست این ادعا صحیح بلکه نهی از استاده شاشیدن
برای آنست که رشاشهٔ آن بر بائل نیفتد و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده
و بدان استشفا از ان مرض بر عادت عرب نموده و بنا بر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن عبد الرحمن اهدل
در عمدة المنسوخ گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم استاده پنج وجه یکی استشفا از
وجع صلب بر عادت عرب و وی دران وقت این درد داشت پس شفا یافت دوم بنا بر مرضی که در باطن رکبه داشت گویند
زخمی بود در پای بسبب آن نشستن نتوانست چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت بالضه بود و مابض همان باطن رکبه است
سوم آنکه جای نشستن نیافت زیرا که آن طرف سباطه که بروی آنحضرت صلعم استاده بود بلند بود چهارم آنکه این فعل وی برای امن بود
از خروج حدث از سبیل دیگر زیرا که غالب همین ست عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگاهدارنده تر ست برای دبر
پنجم آنکه برای بیان جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عایشه رض آمده که من حدثکم ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
کان یبول قائما فلا تصدقوه ما کان یبول الا قاعدا رواه احمد و الترمذی و النسائی علما گفته اند مکروه هست بول استاده کردن
مگر بعذر و این کراهت تحریم ست نه تحریم ابن منذر بعد حکایت خلاف درین امر گفته نشسته شاشیدن اولی ست و استاده
بول کردن مباح و این همه ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بودند اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند آنرا بلکه
همان اختیار ایشان بود و نبود این سباطه مختص باینها بلکه در صحن خانهای جمیع ایشان بود و الله اعلم انتهی کلامه گویم
وجه وجیه فعل آن برای بیان جواز ست پس و بقیه وجوه احتمالاتی بیش نیست مگر دلیلی بران قائم شود **حدیث دوم**
ز ابو ایوب انصاری ست که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة و لا تستدبروها
و لکن شرقوا او غربوا متفق علیه یعنی چون بیایید شما حاجت انسانی را پس رو مکنید بسوی قبله و نه پشت و هید بجانب آن و لیکن
روی بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص ست بمدینهٔ منوره زیرا که قبلهٔ او جنوبی ست و درین دیار قبله غربی ست
لهذا اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بقبله می افتد و غرض نهی ست ازان مگر کسی را که قبله در استقبال یا استدبار
می آید پس گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابن عمر رضی الله عنه که گفت ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی
فرایت النبی صلی الله علیه وسلم یقضی حاجته مستدبر القبلة مستقبل الشام متفق علیه و بحدیث جابر که وی دید آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم بعد یک سال ازین نهی که بول میکرد رو بقبله پس جماعهٔ گمان کردند که اول منسوخ ست بنا بر خیال آنکه چنین نیست

زیرا که اول در صحرا است وثانی در بنیان گوییم درین باب مذهبها ست تفرقه میان هر دو مذهب مالک وشافعی واحمد
وغیر ایشان ست دوم عدم جواز استقبال مطلقا سوم جواز هر دو مطلقا چهارم عدم جواز استقبال مطلقا وجواز
استدبار مطلقا وشافعی وغیره احتجاج کرده اند بر تفرقه باحادیث صحیحه مصرحه بجواز در بنیان پس محمول باشد نهی بر صحرا
جمعا بین الروایات وشوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین مسئله بر هشت قول واستیفا کرده ایم آنرا در شرح المنتقی
انتهی ودر مختصر خود بعدم استقبال واستدبار قبله رفته ودر شرح آن جواب از ادله مجوزین ومفرقین داده وتمام بحث درین مسئله
در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور ست فلیرجع الیه حدیث سوم از ابن عباس مروی ست که گفت تصدق
علی مولاة لمیمونة بشاة فمر بها رسول الله صلعم فقال هلا اخذتم اهابها فدبغتموه فانتفعتم به فقالوا انها میتة فقال انما
حرم اکلها متفق علیه یعنی گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده که از آن کنیز میمونه بود پس فرمود
چرا نگرفتید چرم او را ودباغت کردید آنرا پس منتفع میشدید بدان گفتند این مردار ست فرمود جزین نیست که حرام
خوردن اوست گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عبد الله بن عکیم تابعی که گفت آمد مرا کتاب رسول خدا صلی الله
علیه وسلم قبل وفات او بیکماه که منتفع نشوید از مردار بچرم وپی رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة
اثرم گفته گویا این ناسخ اول ست وغیر وی گفته جائز ست که باشد حدیث اباحت قبل موت او بیکروز واین در صحیحین ست
وحدیث ابن عکیم مضطرب ست جدا ووالد مسطور رضی الله عنه گفته ممکن ست جمع میان هر دو حدیث باین طریق که
اهاب نام جلد غیر مدبوغ ست وچون دباغت کرده شد اهاب نماند پس ممنوع استمتاع باهاب میته است بی دباغت
وچون مدبوغ شد لاباس بست چنانکه از آخر حدیث اول ظاهر ست ودر حدیث دیگر آمده تطهرها الماء والقرظ ودر لفظی نزد مسلم از ابن عباس
این ست اذا دبغ الاهاب فقد طهر ودر عدة المنسوخ گفته در طهارت جلود میته بدباغ هفت مذاهب ست وهر صاحب مذهب
احتجاج باحادیث وغیرها بران کرده وبعضی از دلیل بعضی جواب گفته نووی توضیح دلائل ایشان در شرح مهذب کرده ودر
شرح مسلم بر ذکر مذاهب بغیر ادله اقتصار نموده انتهی گوییم بعض ادله آن در مسک الختام ذکر کرده ایم ونیز از حدیث
مذکور که انما حرم اکلها باشد ثابت شد که هر حرام نجس نیست وباین رفته اند شوکانی ومحمد بن اسمعیل الامیر الیمانی وغیرهما در
دراری مضیه وسبل السلام وجز آن وهمین ست راجح وصواب چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاهر کرده ایم والله اعلم بالصواب
حدیث چهارم از ابو هریره مروی ست که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول توضؤا مما مست النار
رواه مسلم یعنی شنیدم آنحضرت را میفرمود وضو کنید از انچه سوده است آنرا آتش گفته اند این حدیث منسوخ ست
بحدیث ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة ثم صلی فلم یتوضأ متفق علیه یعنی خورد آنحضرت
بازوی گوسفند پس نماز گذارد ووضو نکرد وگفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت ترک وضو از انچه مس کرده است
آنرا نار گوییم اختلاف کرده اند علما در وضو ازان جماهیر بر عدم وجوب اند وگروهی بوجوب رفته وجمهور جواب ایشان
بدو وجه داده اند یکی آنکه منسوخ ست بحدیث ابن عباس وجابر دیگر آنکه مراد بوضو شستن دهن وهر دو کف ست
[illegible] در صدر اول بود لیکن بعد ازان اجماع کردند بر عدم وجوب وضو ازان والله اعلم آری در وضو از اکل لحوم ابل باقی ست

اکثر بر عدم انتقاض وضو اند ورفته است بانتقاض ازان احمد بن حنبل واسحق بن راهویه ویحیی بن یحیی وابن منذر
وابن خزیمه واختیار کرده است آنرا بیهقی ونووی بنا بر صحت حدیث درین باب خاصةً وحدیث وضو از مس کردهٔ نار
عام ست وخاص مقدم ست بر عام ودر ما لا بد منه بعد ذکر آن گفته واحتیاط از بهر همه اولی ست ودر حجة الله البالغه
نوشته اما لحم ابل پس کار درین دشوارست قائل نیست بدان احدی از فقهای صحابه وتابعین ونیست راهی بسوی حکم
بنسخ آن ولهذا قائل نشد بدان کسیکه غالب ست بروی تخریج وقائل ست بدان احمد واسحق ونزد من احتیاط انسان
دران لائق ست انتهی وتمام بحث درین هر دو مسئله در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم حدیث پنجم مروی ست از بسره
که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضا رواه مالک واحمد وابوداود والترمذی والنسائی
وابن ماجه والدارمی یعنی چون دست رساند یکی از شما آلهٔ مردی خود را پس باید که وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ ست
بحدیث طلق بن علی قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضا قال وهل هو الا بضعة منه
رواه ابوداود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه نحوه یعنی پرسیده شد رسول خدا از سودن مرد ذکر خود را بعد وضو
فرمود نیست ذکر مگر پارهٔ گوشت از وی بغوی گفته این منسوخ ست زیراکه ابوهریره اسلام آورد بعد قدوم طلق
ووی روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود چون دست رساند یکی از شما بذکر خود ونیست میان او
وعورت وی چیزی پس باید که وضو کند رواه الشافعی والدارقطنی انتهی والحجر سطور گفته پس ممکن ست جمع میان
هر دو بحمل نقض بر مس بدون حیلولت ثوب وعدم نقض بر تقدیر حیلولت چنانچه حدیث ابوهریره مشعر ست بدان انتهی
در عدة المنسوخ گفته ادعا کرده است قومی نسخ حدیث طلق بقدوم او بر آنحضرت وحین بنای مسجد وابوهریره
مسلم مهاجر ست واین قول محتمل ست گوییم بعض محققین گفته اند نیست خلاف درانکه حدیث ابوهریره راجح ست در
متن وسند خود از حدیث طلق بوجوه یکی تاخیر اسلام راوی دوم احفظ واحوط بودن او سوم بودن او ناقل از عادت
بسوی عبادت چهارم آنکه مثبت ست وبرای ترجیح وجوه دیگر هم هست انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته همانا حدیث
بسره ارجح ست از حدیث طلق تا بانضمام احادیث کثیره دیگر بسوی او چه رسد زیراکه درین باب ست از جماعتی از صحابه
که از ایشان ست جابر وام حبیبه وابن عمر وزید بن خالد وسعید بن ابی وقاص وعائشه وابن عباس ونعمان بن بشیر
وانس وابی بن کعب ومعاویه وقبیصه واروی بنت انیس وروایت کرده اند حدیث بسره را احمد واهل سنن ومالک
وشافعی وابن خزیمه وابن حبان وحاکم وابن الجارود وصحح احمد والترمذی والدارقطنی ویحیی بن معین والبیهقی
والحازمی وابن حبان وابن خزیمه وهر که قائل شده است بسوی ترجیح حدیث طلق نیاورده طائلی ورفته است بسوی
انتقاض وضو بمس ذکر جماعتی از صحابه وتابعین وائمه وبسوی خلاف آن هم جماعتی رفته وحق انتقاض ست ووارد شده است
انچه دال ست بر شکستن وضو از مس فرج وآن اعم ست از قبل ودبر چنانکه ابن ماجه از حدیث ام حبیبه آورده که گفت شنیدم
آنحضرت را میفرمود هر که مس کند فرج خود را پس باید که وضو کند وصحح احمد وابوزرعه وابن السکن گفته نمیدانم این حدیث را
علتی ودر حجة الله البالغه گفته این از آن جنس ست که سلف دران مختلف اند وروایت از آنحضرت متعارض وبنا در

ثلج بودن یکی ازین دو امر منسوخ انتهی وتمام بحث در شرح بلوغ المرام و شروح درر بهیه نوشته ایم **حدیث ششم**
از ابی سعید خدری ست گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء رواه مسلم وابو داؤد وابن خزیمة
وابن حبان واصله فی البخاری ورواه احمد من حدیث رافع وعتبان وللطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین
فی ناسخه من حدیث انس معنی آنکه آب یعنی استعمال او وجوب غسل از آب یعنی خروج منی بشهوت ست پس بحکم این حدیث
غسل بی انزال واجب نگردد گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی هریره که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جلس بین شعبها الاربع ثم جهدها فقد وجب الغسل متفق علیه وزیاده کرد مسلم وان لم ینزل یعنی چون نشست مرد
در میان چهار شعبهٔ زن پس در تعب و مشقت انداخت او را پس واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن هر دو اگرچه انزال نکند
وگفت ابی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری
از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ شد وحکم شد که چون آلت در فرج زن فرو رفت والتقای ختانین شد
غسل واجب گشت انزال شود یا نه نووی گفته امت مجتمع ست بر وجوب غسل بجماع اگرچه با وی انزال نباشد و بر وجوب
بانزال بود جماعتی از صحابه بعده رجوع کردند بعض ایشان و منعقد شد اجماع بعد الآخرین بنا بر احادیث صحیحه بر وجوب
غسل بالتقای ختانین انتهی گویم جمهور گویند حدیث الماء من الماء منسوخ ست وابن عباس گفته منسوخ نیست بلکه مراد
نفی وجوب غسل برویت در نوم ست چون منزل نشود اما حق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام وغیر احتلام ولهذا
حافظ ابن حجر در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر بر ایجاب غسل قاله
القاضی ابوبکر بن العربی انتهی واما حدیث ابی بن کعب که فرمود آنحضرت در حق مردی که می آید اهل خود را وانزال نمیکند
بشوید ذکر خود و وضو کند پس منسوخ ست یا محمول بر مباشرت در ماسوای فرج ورفته است داؤد و جمعی قلیل از صحابه
وتابعین بعدم وجوب در عدم انزال وبه قال عثمان وعلی والزبیر وطلحة وابو ایوب وابی بن کعب وگفت بخاری غسل احوط ست
شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه ومن بعدهم وحق غسل ست ودر حجة الله البالغة گفته آنچه صحیح شد روایت
و بر انند جمهور فقها همین ست که هر که جهد کرد غسل بر وی واجب گشت گو انزال نکند انتهی وتمام بحث آن در شرح بلوغ المرام
وشروح درر بهیه است **حدیث هفتم** حدیث ابن عمر ست در صحیحین وغیرهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند درین حدیث وجوب غسل این روز ست
گفته اند منسوخ ست بحدیث سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من توضأ للجمعة فبها ونعمت ومن اغتسل فذاک افضل
اخرجه ابو داؤد والنسائی والترمذی یعنی هر که وضو کرد برای جمعه خوب کرد و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست لیکن صحیح
عدم نسخ اوست زیرا که حدیث ابن عمر را امت تلقی بقبول کرده وقریب سه صد تن آنرا از نافع روایت نموده وبیست وچهار
صحابی جز ابن عمر راوی او هستند وجماعتی بوجوبش رفته یعنی از سلف وبه قال اهل الظاهر وحکایت کرده است آنرا ابن منذر
از ابو هریره وعمار ومالک وخطابی از حسن بصری وابن حزم از جمعی از صحابه ومن بعدهم وجمهور مستحب گویند بحدیث سمره
ودر وی مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد وبحدیث ابی هریره نزد مسلم بلفظ من توضأ فاحسن الوضوء ثم

الی الجمعة الخ و جز آن و گفته اند این احادیث صارف امر اند بسوی ندب شوکانی گفته اگر صارف امر اند باشند اما صالح
صرف مثل قوله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام یوما یغسل فیه راسه و جسده که در صحیحین
و غیرهما از حدیث ابی هریره است نیستند که این صریح در وجوب ست و تمام بحث را در نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار استیفا کرده

حدیث هشتم روایت ابو هریره است که ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة بعد العصر حتی تغرب الشمس
و این در صحیحین ست یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب گفته اند منسوخ ست بحدیث عایشه رض که گفت
ما دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد العصر قط الا صلی رکعتین و این نزد نسائی و ابو داود و غیرهما ست اثرم
گفته حدیث عایشه رض خطا ست زیرا که مروی ست از وی که این دو رکعت را بعد ظهر میگذارد پس مشغول کرد او را قومی و گذارد
بعد عصر یکبار انتهی گوییم و مثل آن در صحیح بخاری ست از سلمه و در سفر السعادة گفته این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم
و در حق غیر وی مکروه انتهی چنانکه در روایت ابی داود گفته که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر
و نهی میکرد از ان و میداشت صوم وصال و نهی میکرد از ان شیخ در شرح سفر السعادة گفته بالجمله احادیث و آثار نهی
از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی ست و مختار جمهور علما نیز همین ست پس حق آن می نماید که از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانکه مصنف گفت انتهی و ابن عقیل گفته بود آنحضرت مخصوص بجواز صلوة
در اوقات منهی عنها بنا بر جواز وصال مر او را و در عدة المنسوخ گفته درینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غیر مختص ست باین بلکه سنت راتبه از هر که فوت شود وی آنرا در اوقات نهی میتواند گذارد اما اصح و اشهر همان اول ست انتهی
محب طبری گوید مخصوص ست ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد صبح و بعد عصر در کعبه بحدیثی که درین باب وارد ست
نزد ابن ماجه و غیر او

حدیث نهم روایت وائل بن حجر ست که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یضع یدیه علی
رکبتیه اذا رکع یعنی بود آنحضرت می نهاد هر دو دست خود بر سر دو زانوی خود در رکوع سعد بن ابی وقاص گفته بودیم ما
که میکردیم این را پس امر کرده شدیم بر رکب و این صریح ست در نسخ و همین ست مذهب کافه علما که سنت وضع یدین ست
بر رکبتین و تطبیق مکروه الا ابن مسعود و صاحبین او علقمه و اسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق ست زیرا که ناسخ با ایشان نرسیده
و آن حدیث سعد ست و صواب همان ست که بران جمهور اند

حدیث دهم روایت زید بن ارقم ست در صحیحین و غیرهما
که گفت بودیم ما که سخن میکردیم در نماز کلام میکرد مردی از ما صاحب خود را تا آنکه نازل شد وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ
پس امر کرده شدیم بسکوت و منهی شدیم از کلام و همچنین حدیث ابن مسعود در صحیحین و غیرهما بلفظ ان فی الصلوة لشغلا
و در روایت احمد و نسائی و ابی داود و ابن حبان و صحیح ست ان الله یحدث من امره ما شاء و انه قد احدث من امره ان
لا یتکلم فی الصلوة و این صریح ست در نسخ حسین اهدل گفته مذهب مالک و ابو حنیفه و احمد و جمهور سلف و خلف تحریم کلام ست
در نماز اگر چه برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکه کلام باطل میکند نماز را و اوزاعی و گروهی گفته جائز ست برای مصلحت صلوة
بحدیث ذو الیدین و این مروی ست از اصحاب مالک و الله اعلم انتهی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام ساهی
و غیر عالم بمنع ست و اما عالم پس ظاهر حدیث معاویه بن الحکم السلمی که در صحیح ست آنست که اعاده نکند و بود

از شان وی صلی الله علیه وسلم عدم حرج بر جاهل و عدم امر او بقضا در غالب احوال بلکه اقتصار میفرمود بر تعلیم او
و بر اخبارش بعدم جواز چیزی که از وی وقوع یافته وگاهی امر باعاده هم میکرد چنانکه در حدیث مسیء ست ظاهر فرق
میان ساهی و ناسی و میان عالم در ابطال صلوة و لیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم رح در اعلام الموقعین بصحت صلوة متکلم جاهل
و ناسی رفته وگفت ابوحنیفه کلام ناسی مبطل صلوة ست و حدیث ابو هریره قبل تحریم کلام بود پس منسوخ شد و در وی بحث ست
زیرا که تحریم کلام بمکه بود و این قصه بمدینه اتفاق افتاد و شافعی گفته کلام ناسی غیر مبطل ست و کلام عامد مبطل اگرچه قلیل باشد
و تاویل حدیث نزد ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را بر آنکه نماز تمام شده و این
نسیان ست و کلام ذی الیدین بر توهم قصر صلوة بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام قوم جواب رسول بود و اجابت رسول
مبطل صلوة نیست وگفت مالک اگر کلام عمد یسیر برای اصلاح نماز باشد مبطل نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد و دیگری
گوید من کامل کردم و این نوع کلام از حدیث نهینا عن الکلام ولا تکلموا مخصوص ست کذا فی المسوی شرح الموطا

حدیث یازدهم روایت ابو سعید ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا رایتم الجنازة فقوموا لها و این در صحیحین
و غیرهما ست گفته اند منسوخ ست بحدیث علی علیه السلام که قام النبی صلی الله علیه وسلم ثم قعد رواه مسلم یعنی ایستاد آنحضرت
در جنازه پس تر نشست و در روایتی از وی باین لفظ ست کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة ثم جلس
بعد ذلک و امرنا بالجلوس رواه احمد و ابوداؤد و این صریح ست در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفته اند جمعی از سلف بسوی
آنکه امر بقیام منسوخ ست باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی و ابن عقیل گفته ممکن ست جمع باینکه قیام مستحب ست و قعود جائز
و نیست نسخ گویم نووی گفته مردم درین مسئله مختلف اند مالک و ابوحنیفه و شافعی قیام را منسوخ گفته اند و احمد و اسحق و ابن حبیب
و ابن ماجشون گفته مخیر ست و اختلاف ست در قیام کسیکه مشایعت کند تا قبر جماعتی از صحابه و سلف گفته نشینند تا آنکه
نهاده شود جنازه بر زمین و گفته اند نسخ برای قیام کسی ست که جنازه بر وی گذشته و باین قائل ست اوزاعی و احمد و اسحق
و محمد بن حسن و اختلاف ست در قیام بر قبر تا آنکه دفن کرده شود قومی مکروه گفته و دیگران بران عمل نموده و این مروی ست
از عثمان و علی و ابن عمر و غیرهم رضی الله عنهم در عدة المنسوخ گفته این کلام قاضی پس تر کلام نووی ست و مشهور در مذهب ما
آنست که قیام مستحب نیست و این حدیث را بحدیث علی منسوخ گفته اند و نووی گفته مختار همین ست پس امر بدان ندبا باشد
و قعود برای بیان جواز بود و مقاوم نمیشود دعوی نسخ در مثل این زیرا که نسخ نمی باشد مگر نزد تعذر جمع میان احادیث
و در ینجا متعذر نیست و الله اعلم حدیث دوازدهم ابو هریره گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الصبح
و هو جنب فلا صوم له یعنی هرکه دریافت او را صبح و او جنب ست پس نیست صوم برای او گفته اند این حدیث منسوخ ست
بحدیث عائشه رض که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان و هو جنب من غیر حلم فیغتسل و یصوم
متفق علیه یعنی بود آنحضرت که می دریافت او را فجر در رمضان و وی جنب می بود بغیر حلم پس غسل میکرد و روزه میداشت
ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال دو امر دارد یکی آنکه در اول اسلام همچنان بود بعده منسوخ شد چنانکه عائشه رض گفت
دوم آنکه اشاره باشد بسوی کسیکه جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس وی امر کرده شود بامساک و شمرده نشود برای او

صوم این یوم انتهی گویم جواب از حدیث ابوهریره بسه وجه ست دو از ان همین هر دو احتمال ست که اول آن جواب
ابن منذر ست که از بیهقی روایت کرده و نووی حکایتش نموده که این حدیث در اول اسلام بود درحینی که حرام بود
جماع در شب بعد نوم چنانکه طعام و شراب حرام بود بعده منسوخ شد و ابوهریره از ان رجوع نمود چون رسید او را خبر نسخ
آن ابن منذر گفته هو احسن ما سمعت فیه والله اعلم و عبارت نووی در وجه ثانی این ست که شاید حدیث ابوهریره محمول ست
بر کسیکه دریافت او را فجر در حال مجامعت و وی بران مستدیم ماند باوجود علم پس وی مفطر شد امساک کند و نیست او را صوم
و سوم آنکه ارشاد ست بسوی افضل که غسل کند قبل فجر و اگر خلاف آن نماید جائز ست و این مذهب اصحاب ما و اخوان
ایشان از اهل حدیث ست و اجماع کرده اند اهل این اعصار بر صحت صوم جنب از احتلام و جماع و بدان قائل اند جماهیر
صحابه و تابعین و حسن بن صالح ابطال آن حکایت کرده و برین بود ابوهریره و صحیح آنست که وی رجوع کرده و گفته اند نکرده
و مروی ست از طاوس و عروه و نخعی که اگر عالم ست بجنابت خود صحیح نیست و الا صحیح ست و محکی ست از حسن بصری و نخعی که
حرام ست در صوم تطوع نه فرض و حکایت کرده اند از سالم بن عبدالله و حسن بن صالح که روزه دارد و قضا کند پستر این
خلاف مرتفع شد و علما اجماع کردند بعد از ان بر صحتش و در صحت اجماع بعد خلاف خلافی مشهور ست مر اهل اصول را و حدیث
عایشه و ام سلمه حجت ست بر هر مخالف والله اعلم کذا فی عدة المنسوخ حدیث سیزدهم این ست افطر الحاجم والمحجوم
رواه احمد و ابوداود و النسائی و ابن ماجه عن شداد بن اوس و صححه البخاری و احمد و ابن خزیمه و ابن حبان و حافظ ابن حجر
در تلخیص طرق این حدیث را از جماعتی از صحابه آورده و در سبل السلام شرح بلوغ المرام گفته اخرجه الائمة عن ستة عشر
من الصحابة و سیوطی در جامع صغیر گفته متواتر ست و بالجمله در وی دلیل ست بر انکه حجامت مفطر صوم ست هر دو را
از حاجم و محجوم و باین رفته گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور و واجب ست قضا
و کفاره و به قال ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث انس بن مالک که ثم ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم رخص فی الحجامة للصائم و در حدیث ابی سعید ست ثلثة لا یفطرن الصائم القی والحلم والحجامة رواه الترمذی
و گفت این حدیث غیر محفوظ ست و عبدالرحمن بن زید راوی او ضعیف ست در حدیث ابن الجوزی گفته حدیث اول اثبت ست
ازین حدیث زیراکه بر تضعیف عبدالرحمن بن زید اجماع ست و حدیث انس را خالد بن البجلی روایت کرده و احمد بن حنبل
در خالد طعن نموده و فرموده او را احادیث مناکیر ست پس اگر صحیح شود نص صریح باشد در نسخ انتهی گویم حدیث افطار
ما نا متواتر ست و عکرمه از ابن عباس آورده که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم احتجم و هو صائم یعنی آنحضرت حجامت کرد
و وی روزه دار بود پس فعل وی صلی الله علیه وسلم دال ست بر انکه مراد کراهت ست و روایت کرده ست ابوداود از ثابت
که گفت انس نبودیم ما که ترک کنیم حجامت را برای صائم مگر از کراهت جهد و اخرجه البخاری و گفته اند که فعل او ناسخ قول او ست
نیز که قول در عام فتح بود و فعل در عام حجة الوداع سنه دهم این چنین گفتگو کرده ست ابن الرفعه برین حدیث ابن صلاح
در کتاب علوم الحدیث گفته بیان کرد شافعی که حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد و غیر او ست زیراکه در حدیث شداد
مروی شده که وی همراه آنحضرت الا کلت بود در زمان فتح پس دید آنحضرت مردی را که حجامت میکند در رمضان فرمود افطر

حاجم ومحجوم ودر حدیث ابن عباس ست که احتجام کرد آنحضرت ووی محرم وصائم بود پس ظاهر شد که آن اول بود در سنه
هشت واین آخر ست در سنه ده انتهی وتمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه
حدیث چهاردهم از ابن عباس ست گفت صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشوراء وامر بصیامه رواه مسلم
یعنی روزه داشت آنحضرت این روز وامر کرد بروزه داشتن دران گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشه که فلما
نزلت فریضة رمضان ترک یوم عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء افطر یعنی چون فرض رمضان نازل شد روزه عاشورا
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد وهر که خواهد افطار کند گویم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم این یوم ابوحنیفه گفته واجب بود
در اول اسلام بعده نسخ پذیرفت وشافعی را دروی دو وجه ست اشهر وی آنست که این روزه سنت ست از روز یکه
مشروع شده ونبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متاکد بود چون صوم رمضان نازل شد مستحب ماند
دوم آنکه واجب بود وحجت شافعی این حدیث ست هذا یوم عاشوراء ولم یکتب علیکم صیامه وانا صائم فمن شاء صام
ومن شاء فلیفطر وبر هر دو مذهب صوم این یوم سنت مستحبه است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام ارشاد فرمود
وحاصل شد اجماع بر آنکه فرض نیست وقائلین فرضیت وی منقرض شدند گویم درین باب حدیثهاست که شیخ عبد الحق
دهلوی در ما ثبت بالسنة ایراد کرده وشوکانی این صوم را آکد صیام ماه محرم گفته ودر مسوی ست که نزد اکثر مستحب ست که
با تاسع روز عاشر هم نهد والله اعلم بالصواب حدیث پانزدهم از سبره جهنی ست نزد مسلم وغیره که وی غزا کرد همراه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه پس اذن داد ایشان را در متعه زنان پیشتر بیرون نیامد از مکه تا آنکه حرام کرد آنرا تا
روز قیامت ومروی ست مثل آن از ابی هریره ودر حدیث علی ست نهی عن المتعة یوم خیبر واین در صحیحین ست ترمذی
از ابن عباس آورده که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه اِلَّا عَلٰٓی اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَکَتْ
اَیْمَانُهُمْ ودرین باب احادیث بسیار ست وخلاف طویل شوکانی در نیل الاوطار استیفای این بحث نموده
ودر مختصر گفته نکاح متعه منسوخ ست ودر شرح آن گفته روایت کسیکه تحریم آن تا یوم القیامة روایت نموده حجت ست
درین باب ودر حجة الله البالغة گفته رخصت داده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی چند روز بعده نهی کرد از ان و بود ترخیص
بنا بر وجود حاجت داعیه و بود نهی بجهت ارتفاع آن حاجت در غالب اوقات ونیز در جریان رسم بدان اختلاط انساب ست
چه نزد انقضای مدت مذکوره بیرون میرود از حیز وی شوهر و اختیار امر بدست زن میباشد که چه کند وضبط عده در
نکاح صحیح که بنائش بر تابید ست در غایت عسر ست تا به متعه چه رسد انتهی ودر شرح السنة گفته اتفاق کرده اند علما بر
تحریم متعه وآن همچو اجماع ست بین المسلمین وبود مباح در اول اسلام پس منسوخ شد وابو الفرج گفته احادیث متفق اند
بر نسخ متعه ودو حدیث اول دال اند بر وقوع تحریم آن در مکه معظمه وحدیث علی رض دال ست بر آنکه تحریمش در خیبر بود واین
مقدم ست بسه وجه یکی آنکه صحتش متفق علیه ست وحدیث سبره از افراد مسلم ست دوم آنکه علی رض اعلم ست باحوال نبی
صلی الله علیه وسلم از غیر او سوم آنکه مثبت تقدیم زمان وقت خفای آن بر غیر او گویا ایشان استعمال کردند نزد فتح مکه آنچه
مباحش میدانستند بدون علم ناسخ پس نهی کرد ایشان را آنحضرت بانده بنسخ وی بر جماعه که از ایشان ست ابن عباس رضی الله عنه

انتهی گوییم قاضی عیاض شرح این باب بر وجه شافی کرده و اشیای نفیسه آورده و نووی بروی استدراک چیز یا نموده
و ترجمهٔ این باب چنان نموده بیان نکاح المتعة و بیان انه ابیح ثم نسخ ثم ابیح ثم نسخ بعده کلام ماوردی و قاضی را بطول
ذکر نموده و گفته صواب مختار تحریم ست و اباحت دو بار بود حلت قبل خیبر یعنی در اول اسلام پستر حرام شد روز خیبر
باز مباح شد بسال فتح مکه و آن روز اوطاس ست پستر حرام شد بعد سه روز بتحریم موبد الی یوم القیامة کما رواه مسلم
و نتوان گفت که اباحت مختص بود بانچه گفته شده و تحریم یوم خیبر برای تاکید ست و انچه روز فتح مکه فرمود مجرد تو کید
تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح مکه ست چنانکه ماوردی و قاضی عیاض اختیار کرده اند زیرا که روایات مذکورهٔ مسلم
در اباحت روز فتح صریح در ان ست جائز نیست اسقاط آن و نیست مانع از تکرر اباحت و اتفاق کرده اند علما برانکه
این متعه نکاحی بود تا اجلی مسمی نیست در ان میراث و نه نفقه و حاصل میشد فراق آن بانقضای اجل بغیر طلاق
و واقع شده ست اجماع بعد ازان بر تحریم او از جمیع علما و نیست مخالف در ان مگر فرقهٔ روافض و بود ابن عباس
قائل باباحتش قبل رسیدن ناسخش بوی پستر رجوع نمود ازان و روایت کرده ست سعید بن جبیر که وی گفت
ابن عباس اچه کردی با جان خود دوست میداری نکاح متعه را و بردند این خبر را سواران بآفاق گفت پس
بیرون آمد و برهنه کرد سر خود و گفت هر که شناخت مرا پس شناخت و هر که نشناخته پس منم ابن عباس بدرستیکه
نکاح متعه حرام ست بهچو میته و دم الحدیث کذا فی عدة المنسوخ حدیث شانزدهم مروی ست از ابن عمر که
گفت نهی کرد رسول خدا ازینکه خورده شود لحوم اضاحی بعد سه روز گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث
ابو سعید که بود رسول خدا نهی میکرد ما را ازینکه حبس کنیم او را زیاده بر سه روز پستر رخصت داد ما را در انکه بخوریم
و ذخیره سازیم گوییم و در حدیث جابر ست کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث فرخص لنا رسول الله صلی الله
علیه و سلم فقال کلوا و تزودوا فاکلنا و تزودنا متفق علیه و در حدیث سلمه بن الاکوع ست فرمود آنحضرت صلعم
کلوا و اطعموا و ادخروا فان ذلک العام کان بالناس جهد فاردت ان تعینوا فیهم متفق علیه درین باب حدیثها ست
و نووی از قاضی عیاض نقل کرده گفت اختلاف کرده اند علما در نهی از اکل لحوم اضاحی بعد ثلاث قومی
گفته امساک حرام و اکل ازان بعد ثلاث حرام ست و حکم تحریم باقی ست کما قاله علی و ابن عمر و جمهور علما گویند
مباح ست اکل و امساک بعد ثلاث و نهی منسوخ ست باحادیث مصرحه بنسخ لاسیما حدیث بریده و بعضی گفته آنکه
این نسخ نیست بلکه تحریم بعلتی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید و آن علت رافت بود یعنی برای
اعراب واردین در مصر و مقصود ازان مواسات ایشان بود و گفته اند نهی اول برای کراهت بود و این باقی ست
امروز و لیکن حرام نیست و اگر مثل علت مذکوره امروز واقع شود ثابت شود حکم اول برای مواسات مردم و برین
حمل کرده اند مذهب علی و ابن عمر را رضی الله عنهم والله اعلم حدیث هفدهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم نهی از انتباذ در دبا و مزفت و نقیر و صحیح شده است از وی صلی الله علیه و سلم که فرمود نهیتکم عن
الظروف ان ظرفا لا یحل شیئا و لا یحرمه و کل مسکر حرام و در لفظی از مسلم ست و در حدیث بریده گفت نهیتکم عن الاشربة

الا فی ظروف الادم فاشربوا فی کل وعاء غیر ان لا تشربوا مسکرا نووی گفته بود نهی از ساختن درین اوعیه با معنی عنه در
اول اسلام بخوف آنکه مبادا مسکر گردد و بسبب کثافت حالش معلوم نشود والنسائی بگمان عدم مسکر آنرا بنوشند پس
شارب مسکر گردد و بود عهد قریب بإباحت مسکر بعده چون زمانه دراز گشت و تحریم مسکر شهرت پذیرفت و در نفوس
ایشان مستقر گردید آن حکم منسوخ شد و انتباذ در هر ظرف مباح شد بشرط آنکه مسکر ننوشند انتهی شوکانی در شرح منتقی گفته
و درین باب ست احادیث مصرحه بنسخ چیزی که بود از نهی انتباذ در دباء و جز آن انتهی گویم مردم هنوز دران مختلف اند
قومی ببقای حظر دران رفته و به قال مالک و احمد و قومی بنسخ تحریم قائل گشته و همین ست راجح حدیث هیجدهم
از ابوسعید مروی ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن و من کتب عنی شیئا فلیمحه یعنی
ننویسید از من چیزی مگر قرآن و هر که نوشته باشد از من چیزی یعنی از احادیث پس باید که محو کند آنرا و مروی ست از
انس بن مالک رضی الله عنه که گفت قیدوا العلم بالکتابة مقید سازید علم را بنوشتن ابن قتیبه گفته نهی فرمود در اول اسلام
و چون دانست که سنن بسیار شود و حفظ فوت شود اختیار کرد کتابت را انتهی گویم نووی در حدیث تحریم مکه در قول
وی صلی الله علیه وسلم اکتبوا لابی شاه گفته این صریح ست بجواز کتابت علم غیر قرآن و مثل اوست حدیث علی علیه السلام
ما عندنا الا ما فی هذه الصحیفة و مانند اوست حدیث ابی هریرة کان عبد الله بن عمرو یکتب و لا اکتب و آمده است احادیث
در نهی از کتابت غیر قرآن پس بعضی از سلف منع کرده اند از کتابت علم و جمهور سلف بجواز قائل شده بعده اجماع کرد امت
بعد ایشان بر استحبابش و جواب داده اند از احادیث نهی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بود نهی در اول امر اسلام قبل
اشتهار قرآن بهر واحد و نهی از کتابت غیر وی بخوف اختلاط و اشتباه او بود بغیر او و چون اشتهار گرفت و ازین
مفسده آمن صورت بست اذن داده اند دران دوم آنکه نهی تنزیه بود برای کسیکه وثوق دارد بر حفظ و بر وی خوف اتکال ست
بر کتابت و اذن برای کسی ست که وثوق ندارد انتهی و مثل آن ذکر کرده ست در آخر شرح در باب التثبیت فی الحدیث
و حکم کتابة العلم و این معنی را در مواضع دیگر از شرح هم مکرر نموده و از ادله جواز کتابت ست حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حق امرء مسلم له شیئ یوصی فیه یبیت لیلتین الا و وصیته مکتوبة عنده متفق علیه گویند
وی رضی الله عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتابت علم و تصانیف
را دران از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دلالت قول وی صلی الله علیه وسلم اکتبوا لابی شاه اباحت بلکه استحباب او
والا صیغه امر بی صارف محمول بر وجوب ست والله اعلم حدیث نوزدهم صحیح شده ست از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نهی از قتل نسا و ولدان و صبیان در صحیحین و غیره از حدیث ابن عمر و در حدیث صعب بن جثامه آمده که پرسیده شد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شبخون زدن بر مشرکین و رسیده شدن دران بزنان و ذراری ایشان فرمود هم منهم این
در صحیحین ست و درین باب حدیثها ست و بود زهری چون روایت میکرد این حدیث را میگفت منسوخ ست ابن الجوزی
گفته این قول او صحیح نیست و جز این نیست که نهی از تعمد نسا و صبیان بقتل ست و در حدیث صعب تعمد نیست پس تناقض
نباشد انتهی گویم شوکانی در دراری مضیه گفته واقع ست اتفاق بر منع از قتل زنان و کودکان مگر نزد ضرورت چنانکه

بشان را اسیر خود گردانند یا خود ایشان مقاتله نمایند انتهی و در مسوی گفته شافعی گوید نهی در حال تمیز و تفرد ست
اما شیوخ پس جائز ست اگر چه در وی بزاری و نسا بر سند انتهی و نووی برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب
قتل النساء والصبیان من غیر تعمد بعده حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مراد عدم تعمد بغیر ضروریست و نهی در
عدم تمیز و قتال ست پس اگر مقاتله کنند کشته شوند بقول جماهیر علما و همین ست مذهب ابو حنیفه والله اعلم **حدیث بستم**
ابو هریره روایت کرده که مردی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرستاد آنحضرت مردی را و فرمود اگر
یابی او را بکش و اگر مرده یابی بسوز در آتش آن مرد رفت و مرده یافت و با آتش بسوخت و ابو هریره گفت که فرستاد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم لشکری و فرمود اگر بیابید شما هبار بن الاسود را پس بگردانید او را در میان دو خرمه حطب و بسوزید با آتش
پستر آنحضرت پس ایشان کسی او فرمود لا تعذبوا بالنار عذاب مکنید با آتش گویم ابن جوزی زیاده نکرده بر ذکر این هر دو
حدیث و تکلم نکرده بر حکم مگر آنکه مفهوم از تقریر حکم عدم احراق بنار ست و هو کذلک و حدیث هبار را بیهقی در سنن خود
با حدیث دیگر مانند آن در قتال مشرکین در ترجمه این قول قتلهم بضرب الاعناق دون المثلة آورده و گفته از شافعی آمده
که مثله و احراق اهل شرک بنار ست حلال نیست کردن آن بعد قید نمودن ایشان و حلال ست اگر مقاتله کنند آنها رمی بنبل
و حجاره و نار و هر آنچه دافع ایشان باشد از حرب مسلمین و معونت اهل اسلام بر انها و بخاری روایت کرده ست امر وی
صلی الله علیه وسلم بتحریق دو کس از قریش پستر نهی فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرام ست قتل نسا و اطفال
و شیوخ مگر برای ضرورت و مثله و احراق بنار بحدیث ابو هریره نزد بخاری و غیره بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعث
فقال ان وجدتم فلانا و فلانا لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال حین اردنا الخروج انی کنت امرتکم ان تحرقوا فلانا و فلانا
وان النار لا یعذب بها الا الله فان وجدتموهما فاقتلوهما و اما تحریق شجر و اصنام و متاع پس ثابت ست اذن
شارع بدان چنان در سوختن آن مصلحت باشد انتهی والله اعلم **حدیث بست و یکم** از علی رضی الله عنه مروی ست که
گفت اهدی کسری لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقبل منه و اهدی له قیصر فقبل منه و اهدت له الملوک فقبل منها اخرجه احمد
والترمذی والبزار یعنی هدیه فرستاد کسری و قیصر و دیگر ملوک برای آنحضرت پس قبول نمود آنرا و از ینجا معلوم شد که
جائز ست قبول کردن هدایای کفار و در صحیحین ست از حدیث انس که اکیدر دومه هدیه فرستاد بسوی آنحضرت
جبه سندس و در این باب چند حدیث ها ست گویند این احادیث منسوخ ست بحدیث کعب بن مالک که فرمود آنحضرت
لا اقبل هدیة مشرک اخرجه موسی بن عقبة فی المغازی وقال فی فتح الباری رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث
عیاض بن حمار ست که وی فرستاد برای آنحضرت هدیه یا ناقه فرمود اسلام آورده گفت نه فرمود انی نهیت عن
زبد المشرکین اخرجه ابو داؤد والترمذی وابن خزیمة وصححاه پس شوکانی در شرح مختصر گفته احادیث در قبول وی صلی الله
علیه وسلم هدایای کفار را بسیار ست و خطابی در حدیث کعب گفته یشبه ان یکون منسوخا و گفته اند رد بقصد اغاظ بود
تا مائل نشود بسوی ایشان چه میل بسوی مشرکین جائز نیست و قبول هدیه مذکورین بجهت آن بود که اهل کتاب اند و گفته اند
رد در حق کسی ست که از ین هدیه ارادهٔ تودد و موالات دارد و قبول در حق کسی ست که تانیس و تالیف او مرجو ست

وممکن است که نهی برای مجرد کراهت باشد که منافی جواز نیست جمعاً بین الادلة انتهی و در عدة المنسوخ گفته در بین احادیث
سه وجه است یکی آنکه احادیث قبول اثبت است و در حدیث عیاض ارسال دوم آنکه حدیث عیاض مقدم است
و حدیث اکیدر متاخر پس ناسخ آن باشد سوم آنکه قبول هدیه از اهل کتاب است نه مشرکین و عیاض از اهل کتاب نیست
پس گفته شود که از کسری چه قسم قبول کرد جوابش آنکه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته است و وی ثقه نیست
یا آنکه قبول در حق غیر کتابی منسوخ است و در حق کتابی غیر منسوخ والله اعلم این آخر کلام ابن الجوزی است نووی در باب
غزوهٔ خیبر در شرح مسلم تعارض احادیث درین باب ذکر نموده و قاضی عیاض از بعض ایشان نقل کرده که احادیث
نهی ناسخ قبول هدیه است و جمهور گویند نیست نسخ بلکه سبب قبول آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص است
بفئ حاصل بغیر قتال بخلاف غیر او پس وی صلی الله علیه وسلم طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او و بنابر مصلحتی مرجو
مسلمین او بعضی را مکافات کرده و هدیه کسیکه طمع در اسلام وی و مصلحت در قبول از وی نبود رد نموده و اما غیر نبی
صلی الله علیه وسلم را از ولات و علما و عمال پس حلال نیست قبول آن برای نفس خود نزد جمهور علما و اگر قبول کنند
فئ باشد برای مسلمین زیرا که هدیه کرده نشده است بسوی اینکس مگر بجهت آنکه وی امام مسلمین است و اگر از قومی است
که او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد نه هدیه و این قول اوزاعی و محمد بن حسن و ابن حبیب و ابن القیم و غیرهم است و گفته اند
خاص است بامام و باین قائل است ابو یوسف و اشهب و سحنون و طبرانی گفته آنحضرت صلی الله علیه وسلم رد کرد هدیه را که [illegible]
برای خاص نفس وی و قبول کرد هدیه را که خلاف این بود از انچه در وی استیلاف مسلمین است و گفت صحیح نیست دعوی نسخ و حکم
کرده اند ائمه بعد او باجرای آن مجرای مال کفار از فئ و غنیمت بحسب اختلاف حال و این است معنی حدیث هدایا العمال غلول
او خصوصیها انفسهم و گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدایای اهل کتاب را بجهت اباحت ذبائح و مناکح آنهاست
برای ما بخلاف مشرکین عبدهٔ اوثان انتهی کلامه این است مجموع احادیث منسوخه که ابن الجوزی و غیره بعد استقرا
و استیفا تمام آنرا جمع نموده اند و در اکثر از ان بحث است چنانکه در زیر هر حدیث گذشته و درینجا علاوه این احادیث
دو سه حدیث دیگر است که در عمل بران اختلاف علما است الحاق آن تتمیما للفائده مناسب نمود

حدیث بست و دوم

روایت جابر بن عبدالله است گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة
فاقتلوه رواه الترمذی والنسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بزنید او را تازیانه پس اگر عود کند در کرت چهارم بکشید او را
گفته اند منسوخ است بحدیث جابر زیرا که در آخرش گفته ثم اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل قد شرب فی الرابعة فضربه ولم یقتله
یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت که نوشیده بود خمر بار چهارم پس زد او را و قتل نکرد و ازینجا معلوم شد که فعل او
ناسخ قول اوست و باین رفته است شوکانی و در مختصر گفته قتله فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر است
و هم ترمذی و ابوداود از حدیث قبیصه بن ذویب آورده باین لفظ ثم اتی به فجلده و رفع القتل و در روایتی از احمد است
از حدیث ابوهریره فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بسکران فی الرابعة فخلی سبیله و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود
گفته جمیع ما فی هذا الکتاب من الحدیث هو معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث ابن عباس و حدیث النبی

صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الرابعة فاقتلوه وقد بینا صحة الحدیثین جمیعا فی الکتاب انتهی و آنچه در کتاب یعنی سنن خود
بیان کرده این ست که این در اول امر بود و بعده منسوخ شد این چنین روایت کرده است جابر کما سبق و همچنین قبیصه
از آنحضرت روایت نموده کما سبق و بود رخصت و عمل برین حدیث ست نزد عامهٔ اهل علم نمیدانم میان ایشان اختلاف
درین باب در قدیم و حدیث انتهی و در دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب گفته قول وی که این در اول امر بود
بعده منسوخ گشته دعوی بلا دلیل ست در آنچه مباح نیست دعوی مگر بنص شارع و همچنین حدیث جابر دلالت نمیکند
مگر بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کرت چهارم نکشت پس جمع بین الحدیثین باین طور باشد که امر بقتل از باب
اباحت ست و رخصت برای سیاست نه برای ایجاب در بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر معارض این رخصت
نخواهد بود و تا جمع ممکن ست قول بنسخ روا نیست با آنکه در صورت عدم امکان جمع هم اقدام بر نسخ نمی رسد
تا وقتی که نصی از شارع بنسخ آن یافته نشود اگرچه تاخر تاریخ یکی از دو حدیث از دیگر معلوم شود چنانکه حافظ حازمی
در مقدمهٔ کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او که این رخصت بود معنی وی نزد من آنست که قتل در رابعه
رخصت بود در حدیثی که امر کرده شد بدان پس امر در وی امر اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکه در روایت قبیصه است
و عجب ست از ترمذی که با وجود این جمع که خود وی از زهری روایت نموده چه قسم اقدام بر حکم بنسخ کرده و چون نسخ ثابت
نباشد پس آن کدام علت ست که بسوی آن در باب العلل اشارت نموده و چیست طریق ثبوت عدم اخذ اهل علم بدان
بر معنی رخصت و اباحت او برای سیاست در بار چهارم با آنکه اگر عدم وقوع آن در امت از یکی از علما ثابت گردد دال
بر عدم اخذ آنها باین حدیث نباشد زیرا که معنی اخذ باحادیث رخص همین ست که آن احادیث مباح اگرچه گاهی
عمل بران از ایشان واقع نشده باشد چنانکه بر فطن پوشیده نیست پس بهیچ وجه صحت حکم برین حدیث با آنکه احدی
از علما بآن اخذ نموده ظاهر نشد انتهی کلامه گویم این جرح که بر ترمذی نموده خوب ست اگر ثابت شود که تاخر تاریخ
احد الحدیثین عن الآخر ناسخ نیست وفیه نظر اللهم مگر آنکه تاویل کنند آنرا باباحت و رخصت با قطع نظر از آنکه بعد المنسوخ
گفته نسخ قتل شارب خمر در بار چهارم مجمع علیه ست و ذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بران بر تقدیر وجود ناسخ برای آن بعد
گفته والاجماع ناسخ حکم شرعی نمی تواند شد والله اعلم حدیث بست و سوم حدیث ابن عباس ست که ان النبی صلی الله
علیه وسلم جمع بین الظهر والعصر بالمدینة والمغرب والعشاء من غیر خوف ولا مطر ولا سفر رواه الترمذی ومسلم و این
همان حدیث دیگر ست که ترمذی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در رابع جمع کرده و گفته که جز این دو حدیث همه آنچه در
کتاب سنن اوست معمول به ست و بر قول او باین حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گویا او را منسوخ داشته اند
و در باب العلل گفته بود که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام و آن علت این ست که گفت در سنن حدیث
ابن عباس مروی ست بغیر وجه رواه جابر بن زید و سعید بن جبیر و عبدالله بن شقیق العقیلی و مروی ست از ابن عباس
از آنحضرت غیر آن یعنی معارض او و آن این ست که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین الصلاتین
من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر و در سندش حنش ست یعنی ابو علی رحبی و وی ضعیف ست نزد اهل حدیث

ضعفه احمد وغیره وعمل نزد اهل علم برین ست که جمع نکرده شود میان دو
از تابعین ورجمع میان صلاتین برای مریض و باین قائل ست احمد واسحق
وباین قائل ست شافعی واحمد واسحق وشافعی جمع آن برای مریض نمی بیند
دربیان علت این حدیث زیاده از معارضهٔ هردو حدیث مذکور نیاورد
زیراکه حدیث جمع حدیثی صحیح ست مسلم آنرا بچند وجه روایت کرده وصد
اقرار کرده وهمچنین جمعی کثیر بروی جرح شدید کرده پس میان هردو حد
وبر فرض ثبوت معارضه وبودن هرده برابر در صحت تعارض وقتی باشد
حال آنکه جمع میان آنها ممکن ست بوجوه اگرچه حمل بر عزیمت ورخصت
درینجا صحیح نباشد بسبب تصریح یکی از دو حدیث بوعید که منافی رخصه
بر هر جمع بین کل صلاتین صادق می آید وحدیث ابن عباس آنرا مقید
بعشا کرده پس قول محرم درما سوای این باشد واین مباح بود یعنی
هرکه جمع کند میان دو نماز فائته ووقتیه باین طور که تفریط کند بغیر عذر
که این اتیان بابی از ابواب کبائر ست وآن فوت نماز ست واز و
قول مقید بغیر عذر ست وفعل بعذر بود وعذر منحصر در خوف ومط
اعذار کثیر وقلیل واضعف واعلی وادنی مثل حاجت خانه وورود
فوت صلوة بر بعض باشد پس مکروه یا حرام جمع همان کس باشد
دستهاون ومائل بفراغ از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل
باداء مفترضات چنانکه از بطلهٔ امامیه وجهلهٔ ایشان دیده میشود
قول معلول ست بجنش راوی او باقرار ترمذی نووی گفته علما را د
جمع بعذر مطر کرده اند واین مشهور ست از جماعتی از کبار متقدمین وضعیف
تاویل نموده که در ابر بود چون ظهر گذارد وابر دور شد معلوم گشت
با منسوخ ست ودر وی اگرچه ادنی احتمال برای ظهر وعصر باشد اما در
حمل کرده اند یعنی تاخیر اولی وتعجیل ثانی واین نیز ضعیف یا باطل
او بحدیث بر تصویب فعل خود وتصدیق ابوهریره مر اورا وعدم ا
که محمول ست بر جمع بعذر مرض ومانند آن واین قول احمد بن حنبل و
والرویانی وهمین ست مختار در تاویل بنا بر ظاهر حدیث وفعل ا
سخت تر از مطر ست انتهی کلام النووی پس باوجود این تاوی

اطلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بران عمل نکرده و اگر مراد ترمذی عدم عمل بظاهر اوست بغیر تاویل پس قول او که کل حدیث فی کتابی هذا معمول به باصطلاح محدثین باطل باشد زیراکه هر حدیث کتاب او غیر معمول معمول بظاهر نیست با آنکه بظاهر این حدیث هم جماعه از علما عمل کرده نووی گفته و همین سمت محلی که رفته است بآن احمد و قاضی حسین و جماعه از ایمه بجواز جمع در حضر برای حاجت رفته مر کسی را که عادت آن نکند و هو قول ابن سیرین و اشهب من اصحاب مالک و حکاه الخطابی عن القفال الشاشی الکبیر من اصحاب الشافعی عن ابی اسحٰق المروزی عن جماعة من اصحاب الحدیث و اختاره ابن المنذر و یؤیده ظاهر قول ابن عباس اراد ان لایحرج امته و تعلیل نکرد آنرا بمرض و نه غیر او والله تعالی اعلم انتهی کلامه و نزد من آنست که امام مالک اخذ باین حدیث بغیر هیچ عذر و حاجت کرده زیراکه قائل ست باشتراک در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشا چه لفظ جمع بین الظهر والعصر والمغرب و العشا بالفظ تاخر الظهر فصلاها فی وقت العصر مثلا دلالت میکند برازید از قول مالک و معنی اشتراک در مذهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایه هر شی مانند او و نمی رود وقت ظهر بلکه ممتزج میشوند هر دو وقت تا غروب شمس پس وقت ظهر با گردیدن سایه هر شی مانند آن وقت مختار ست و وقت ادا آخر اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک باین قول منفرد نیست بلکه موافق اوست عطا و طاوس رحمهما الله تعالی و مالک گفته ممتد میشود وقت مغرب پس مشترک میشود این وقت و عشا پس وقت اختیار نزد او در مغرب وقت واحد ست و تا وقت عشا اتساع دارد و وقت ادا باقی ست تا آنکه شب باقی ست قبل طلوع فجر بقدر چهار رکعت و نزد طاوس مغرب و عشا فوت نمیشود مگر بنهار و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس ست و درین باب و در طرق مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع بتاخیر ظهر و جمع آن بعصر در وقت وی بود و همچنین تاخیر مغرب و جمع آن بعشا و این عین اشتراک و امتزاج ست و با وجود این همه چه قسم جائز ست عالم بالمذاهب را گفتن این حرف که احدی از اهل علم باین حدیث اخذ نکرده انتهی کلام الدراسات ملخصا و شوکانی در شرح مختصر گفته جمع میان دو نماز اگر صوری باشد بعذر جائز ست و در حقیقت جمع نیست زیراکه هر نماز در وقت مقرر خود گذارده شده و از وست جمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه بغیر مطر و سفر چنانکه در صحیح ست از حدیث ابن عباس و غیر او و در بعض روایات تصریح بدان وارد شده بلکه خود راوی آن جمع صوریش تفسیر کرده و در رساله مستقله توضیحش کرده ایم و مراد بجمع جائز بعذر جمع مسافر و مریض نسبت و مطر هم عذر ست چنانکه ادله صحیحه بدان وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این اعذار ست و حق عدم جواز اوست والله اعلم حدیث بست و چهارم روایت ابن عمر ست قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یلبس المحرم قال لایلبس القمیص الی قوله ولا الخفین الا ان لایجد نعلین فلیقطعهما حتی یکونا اسفل من الکعبین رواه اهل السنن یعنی پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه چیز بپوشد محرم فرمود نپوشد قمیص و نه موزه مگر آنکه نیابد پاپوش پس ببرد موزه را تا آنکه فروتر شود از هر دو کعب استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه قطع شرط جواز لبس خفین ست و برین اند جمهور علما و فقها و نزد احمد جائز ست پوشیدن آن بغیر قطع زیراکه حدیث ابن عباس مطلق ست و آن این ست که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطبه میکرد بعرفات من لم یجد ازارا فلیلبس سراویل و من لم یجد نعلین

فلیلبس خفین و این متفق علیه ست و در روایتی از طریق ابی الشعثاء آمده که قلت ولم یقل لیقطعهما قال لا رواه احمد در
منتقی گفته هذا بظاهره ناسخ لحدیث ابن عمر بقطع الخفین لانه قال بعرفات فی وقت الحاجة وحدیث ابن عمر کان بالمدینة
کما سبق فی روایة لاحمد والدارقطنی انتهی و مراد بحدیث جابر این ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
من لم یجد نعلین فلیلبس خفین ومن لم یجد ازارا فلیلبس سراویل رواه احمد و مسلم در نیل الاوطار گفته جواب داده اند حنابله از حدیث ابن عمر که متمسک
جمهورست بر وجوب قطع بچند وجه یکی ازان دعوی نسخ ست کما تقدم و حکایت کرده است آنرا دارقطنی از ابی بکر نیسابوری
و شافعی در ام گفته هر دو حافظ صادق اند و زیادت ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا که محتمل ست که وی دران شک کرده
یا گفته ولیکن بعض رواة از وی نقل آن نموده اند انتهی ولیکن قول ابی الشعثاء آبی ست ازان کما سبق و بعضی سلوک طریق
ترجیح کرده اند میان هر دو حدیث ابن جوزی گفته در حدیث ابن عمر اختلاف ست در رفع و وقف او و حدیث ابن عباس
مختلف نیست و رد کرده اند این را بآنکه مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر بقطع مگر در روایت شاذه و معارضه کرده اند
بآنکه حدیث ابن عباس مختلف ست ابن ابی شیبه آنرا بسند صحیح از سعید بن جبیر از ابن عباس موقوفا روایت کرده
و حافظ ابن حجر گفته ارتیاب نمیکند هیچ یکی از محدثین در آنکه حدیث ابن عمر اصح ست از حدیث ابن عباس زیرا که
حدیث ابن عمر بسندی آمده که موصوف باصح الاسانید ست و اتفاق کرده اند بران از ابن عمر غیر واحد از حفاظ
و از ایشان اند نافع و سالم بخلاف حدیث ابن عباس که مرفوع نیامده مگر از روایت جابر بن زید از وی تا آنکه
اصیلی گفته انه شیخ مصری لایعرف کذا قال وهو شیخ معروف موصوف بالفقه عند الائمة و بعضی از ایشان
استدلال کرده اند بقیاس خف بر سراویل در ترک قطع و این مردود ست بآنکه مصادم نص ست پس فاسد الاعتبار باشد
و بعضی حجت بقول عطا آورده که قطع فساد ست و او تعالی فساد را دوست ندارد و این وجه هم مردود ست بآنکه فساد
در چیزی ست که شارع ازان نهی کرده نه در چیزی که دران اذن کرده بلکه واجبش نموده ابن الجوزی گفته امر بقطع محمول
بر اباحت ست نه بر اشتراط عملا بالحدیثین و این تکلف ست و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و مقید زیرا که
جمع میان هر دو ممکن ست بحمل مطلق بر مقید و تا جمع ممکن ست واجب همان باشد نه رفتن بسوی ترجیح و اگر مصیر بترجیح
جائز باشد ترجیح مطلق ممکن ست زیرا که ثابت ست از حدیث ابن عباس و جابر و روایت دو کس از روایت واحد
ارجح ست والله اعلم انتهی کلامه نووی در شرح مسلم ذکر کرده که شناخته میشود نسخ حدیث گاهی بنص چنانکه حدیث
کنت نهیتکم من زیارة القبور فزوروها و نهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث فامسکوا ما بدا لکم و نهیتکم عن النبیذ
الا فی سقاء فانتبذوا فی الاسقیة کلها ولا تشربوا مسکرا و گاهی باخبار صحابی چنانکه گوید کان آخر الامرین من رسول الله
صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء مما مست النار و گاهی باجماع همچو ترک شارب خمر در کرت چهارم و گاهی بتاریخ نزد تعذر
جمع والله اعلم حسین بن عبد الرحمن اهدل در عمدة المنسوخ بعد ایراد احادیث مذکوره نوشته که گاهی گمان میکند
گمان کننده قلت منسوخ را و التفات میکند باستدراک اشیا بران پس متعذر میشود بروی استحضار آن و گاهی بعضی
ازان مستحضر میشود پس رجوع میکند ازان بقبض عنان اعتراض یا مطلع میشود بر ضبط علما منسوخ را در مختصرات یسیره

و میدانند که نسخ در شریعت قلیلی بیش نیست لهذا بتخصیص و تعارض حازمی گفته همه آنچه اجماع کرده اند علما بر نسخ آن
نزدیک به بست و هفت حکم ست از انجمله است استقبال بیت المقدس که باستقبال کعبه منسوخ گشته و آن اول چیزی ست
که نسخ پذیرفته از امور شرع و بودند صحابه در نماز ظهر و گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با اصحاب خود دو رکعت
و کلام در نماز و حکم مسبوق و ترک صلوة در خوف و نماز جمعه قبل خطبه و نماز جنازه بر منافقین و تحریم زیارت قبور
بر مردان و جواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر و وجوب صوم عاشورا و سجود مابین طلوع و شروق شمس
و جواز اکل لحوم حمر اهلیه و رجعت مطلقه ابدی و اعتداد متوفی عنها زوجها تا یک سال و جواز شرب خمر و تحریم اکل و جماع
در لیالی رمضان و تخییر میان صوم و کفاره و تحریم جهاد بسیف با کفار و تحریم قتال در اشهر حرم و وجوب قیام لیل
بر غیر وی صلی الله علیه وسلم و اعتبار عشر رضعات در تحریم رضاع و تحریم کتابت غیر قرآن و وجوب وصیت برای اقربین
و توارث میان قرابت و حبس زانیین تا موت و وجوب قتال مسلم واحد بعشر کفار و اجماع کرده اند مسلمانان بر آنکه
نماز چهارگانه گذارده نشود دوگانه اگرچه در اصل همچنین بود ولیکن در زیادت فی العبادت اختلاف ست در آنکه این
نسخ ست یا نه بر دو قول و اجماع کرده اند بر وجوب حجاب برای زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل اباحت ست
نیست از منسوخ در چیزی و اگر ترخیص شرعی ناسخ شرع متقدم ست پس منسوخ ست و اقرب اول ست و در آنچه ذکر کرد
از شمار منسوخات چیزی ست که اجماع نکرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر رضعات ولیکن الآن متفق اند بر عدم اعتبار آن
پس نزد کسیکه آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ ست و در منسوخ ست آنچه نسخ آن مشتهر شده و نیست در وی خلاف
و نه نقل اجماع از کسیکه بر وی توثیق باشد فیما اعلم الله تعالی و آن نسخ ست بفرع مثل قتل شارب خمر در بار چهارم و امر
با یذای زانیین و تحریم کنز فضه و ذهب بعد اخراج زکوة و تحریم قتل کفار و باغیان در اشهر حرم و جواز تنفیل قبل قسمت ست
و لبس خاتم ذهب و امر بقتل کلاب سود و جواز مثله و در منسوخ ست آنچه نسخ وی مشتهر شده و رفته اند بدان جماعه شاذ
مخالفت در آن مثل نسخ الماء من الماء و وضو از آنچه آتش آنرا مس کرده و تطبیق در رکوع و امر بضرب نسا مطلقا و موقوف حکم
میان دو کس و قول نبودن ربا مگر در نسیه و وجوب حقوق در مال سوای زکوة و امر بعتیره که ذبیحه باشد در ماه رجب و متعه نسا
و تحریم لحوم اضاحی بعد ثلث ایام و رضاع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بقر بتفصیلی که در وی ست و در جواز
لبس حریر برای مردان با دعای نسخ تحریم و مسح علی الخفین با دعای نسخ در آن و در صدر اول خلاف درین مسئله شاذ بود لیکن
قائلین آن بسیار شدند مثل امامیه و شائع شد خلاف در نسخ تحریم استقبال قبله نزد قضای حاجت و ترک وضو از مس ذکر
و در متعه حج و طهارت جلد میته بدباغت و تیمم تا مناکب و نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدمین و تخییر اقرب الی الشذوذ ست
و التفات در نماز و جواز اقامت غیر مؤذن و قطع صلوة برای گذرنده از پیش و نماز بسوی تصاویر و وضع یدین قبل
رکبتین و جهر بتسمیه و ثبوت قنوت در صبح و قرات خلف امام و افضلیت اسفار بصبح و قیام برای جنازه و نسخ عدد
تکبیرات صلوة جنائز تا چهار و نهی از جلوس تا وضع جنازه بر زمین و فساد صوم مصبح بجنابت و جمهور بر صحت وی بوده اند
و فساد صوم محضر و نسخ اباحت فطر در سفر و جمهور بر خلاف این هستند و نسخ نبیذ فقط در آوندهای شراب بجود با وحنتم

رف و تغییر و جز آن و قائل نیست بعدم نسخ دران مگر امام احمد بن حنبل و اتباع او و اختلاف کرده اند در نسخ فی
قوله تعالی فی الممتحنة فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُم مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا بنا بر اختلاف ایشان در معنی
این آیت چنانکه در کتب تفاسیر مذکورست و گذشت و نهی از رقی و از قول ما شاء الله و شاء فلان و اشتراط در حج و ابتدای کفار
بقتال در حرم و شهادت غیر مسلمین در سفر نزد حاجت و تحریم لحوم خیل و جواز مزارعت و اذن برای متوفی عنها در
نقل مکان در ایام عدت وی و نسخ آن صحیح شده و قتل مسلم بذمی و تحریق بنار در غیر حرب و استیفای قصاص
قبل اندمال جرح و جلد محصن قبل رجم و حکم زنا کننده با کنیزک زن خود و وجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام
و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسای کافرات و قتل ولدان کفار و نهی از استعانت بمشرکین و اخذ سلب بغیر بینه
و جواز حلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و نهی از بول استاده و وجوب غسل یوم جمعه پس این همه نود و هفت حکم ست
که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ بیست و هفت حکم از ان و مشتهر شد بنسخ سیزده حکم از ان و شاذ اند قائل بنسخ دو حکم از وی
و مشتهر ست خلاف در چهل و هشت حکم اکثر یا کثیر از ان چنانست که در وی شرائط نسخ مجتمع نشده بلکه از باب عموم
و خصوص و تعارض ست که در وی رجوع بسوی ترجیح میباشد و احسن کتب مؤلفه در ناسخ و منسوخ حدیث کتاب الاعتبار
للحافظ ابی بکر الحازمی ست نووی و غیره نص کرده اند برانکه مثل او درین باب تالیفی نبوده است و حازمی سماع دارد
از حافظ ابو موسی اصفهانی و طبقهٔ او و از اصحاب علی بن الحداد و غیره و او را تصانیف دیگر نافع نیز هست از انجمله
عجالة اللسان فی اسماء الاماکن و البلدان و وی شروع کرده بود در ترجیح احادیث مذهب و رسیده بود تا کتاب الصلوة صاحب
تصانیف نفیسه است چنانکه نووی ذکر او در تهذیب الاسماء نموده و کتاب او در ناسخ و منسوخ حدیث کتابی مبسوط کثیر الفوائد ست
و بهرین نمی رود از وی ناسخ قرآن عظیم و بسیاری از ان معلوم بالضرورة ست احتیاج بسوی ذکر آن نیست مثل ناسخ شرب خمر و استقبال بیت المقدس
و نحو ذلک والله اعلم انتهی کلام عدة المنسوخ من الحدیث علی ما اخبر به بعض اهل الحدیث و الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات

خاتمه در بیان اصول شرع و آنچه بدان میماند

پس بدانکه این همه که گفته شد بیان ناسخ و منسوخ کتاب و سنت بود و علمای اصول فقه در تعریف کتاب عزیز
حدها ذکر کرده اند که هیچ یکی از انها خالی از ایرادی نیست و الاولی ان یقال هو کلام الله المنزل علی محمد المتلو المتواتر
چه برین حد از آنچه بر سائر حدود وارد میشود هیچ وارد نمیشود و در حدیث صحیح آمده که نزول قرآن بر هفت حرف شده است
و اصولیان ادعای تواتر این هر هفت بلکه قرارت عشره میکنند اما حق آنست که بعضی ازان متواترست و بعضی احاد
و هرچه مصحف شریف بران مشتمل ست و قرای مشهورین بران اتفاق کرده اند آن قرآن ست و در مختلف فیه خلاف
و حق آنست که بسمله آیه از هر سوره است و نیست خلاف در وقوع محکم و متشابه در قرآن و هر یکی را تعریفها کرده اند
و حکم محکم وجوب عمل بر وست و در متشابه خلاف و حق عدم جواز عمل بر وست و واجب رد متشابه بسوی محکم ست
چنانکه رد نصوص قرب و معیت و نحو آن بسوی استوای او تعالی بر عرش و اعتقاد علو و فوق او و سلف گفته اند
که در قرآن از هر لغت چیزی هست از رومیه و هندیه و فارسیه و سریانیه و جز آن و اکثر انکار کرده اند اما دلیلی

صالح حجت نیاورده این ست بیان کتاب و اما سنت پس عبارتست از فعل و قول و تقریر وی صلی الله علیه وسلم و باتفاق
اهل علم سنت مطهره مستقل ست بتشریع احکام و همچو قرآن ست در تحلیل حلال و تحریم حرام و روایت عرض احادیث
بر قرآن مختلق موضوع ست نزد ائمهٔ این شان اوزاعی گفته الکتاب احوج الی السنة من السنة الی الکتاب یحیی بن کثیر گفته
السنة قاضیة علی الکتاب و بالجمله ثبوت حجیت سنت مطهره و استقلال او بتشریع احکام ضروری دینی ست و خلاف نمیکنند
دران مگر هر که بهره از اسلام ندارد و در افعال وی صلی الله علیه وسلم تعارض نیست بلکه مجرد اکوان متغایره است
که در اوقات مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض متصورست اما صورة و در حقیقت راجع
بسوی مبینات اقوال ست و تعارض قول و فعل را صورست و رفع آنرا نیز صور و حق آنست که هم آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بچیزی داخل سنت نیست زیرا که مجرد خطور شئ علی البال بدون تنجیز ست آری اشارت و کتابت وی صلی الله
علیه و آله وسلم منجمله سنت ست و حجت بدان قائم و ترک او را در تاسی حکم فعل اوست و اخبار بر انواع ست و حق آنست که علم
حاصل بخبر متواتر ضروری ست و الیه ذهب الجمهور و این خبر را شروط است بعض متعلق بمخبر و بعض بسامع و مذهب جمهور
وجوب عمل ست بخبر واحد و وقوع تعبد بدان و هر که دران خلاف کرده چیزی که صالح تمسک باشد نیاورده و متتبع عمل صحابه
از خلفا و غیرهم و عمل تابعین و اتباع ایشان باخبار آحاد نیک میداند که آنقدر ست که جز در مؤلف بسیط نمی تواند گنجید
و هر که در عمل بدان در بعض احوال تردد کرده باسباب خارج مثل ریب در صحت یا تهمت در راوی یا وجود تعارض و مثل
آن کرده و احاد را اقسام ست و عمل را بران شروط بعض متعلق براوی و بعض بمدلول خبر و بعض بنفس لفظ خبر و حدیث
صحیح حجت ست و منجمله آن مرسل باشد و حق عدم قبول اوست با خلافیکه در انست و حدیث منقطع حجت نباشد
و در تعارض جرح و تعدیل و عدم امکان جمع میان هر دو اقوال ست و حق حقیق بقبول آنست که اجتهاد را دران مسرح ست
و لابدست از ذکر سبب در جرح و تعدیل و بعد این ذکر خود راجح از مرجوح بر مجتهد مخفی نمی ماند و بر تقدیر قول بقبول مجمل
جرح و تعدیل از عارف جرح مقدم باشد بر تعدیل این ست بیان سنت اما اجماع پس عبارتست از اتفاق مجتهدین
امت محمد صلی الله علیه وسلم بعد وفات وی در عصری از اعصار بر امری از امور و مراد باتفاق اشتراک در اعتقاد
یا قول یا فعل ست و بیرون رفت بقید مجتهدین اتفاق عوام زیرا که وفاق و خلاف ایشان را در اجماع اعتبار نیست
و اجماعیکه بر وجوب تقلید نقل میکنند از همین قبیل ست زیرا که اجماع مجتهدین دران بر منع از وست و نیز بیرون رفت
ازین قید اتفاق بعض مجتهدین و مراد بعصر زمانهٔ اهل اجتهاد ست در وقت حدوث آن مسئله و بعضی شرط کرده اند
در حجیت اجماع انقراض عصر مجتهدین و عدم سبق خلاف مستقر و عدالت متفقین و رسیدن ایشان بعدد معتبر در تواتر
و خلاف ست در امکان اجماع فی نفسه و امکان علم بدان و امکان نقل آن بسوی ما و حق عدم اوست و بر تقدیر تسلیم
این همه خلاف ست در آنکه حجت شرعی ست یا نه مذهب جمهور حجیت اوست و دلیل بران نزد اکثر سمع ست فقط
نه عقل و حق عدم حجیت ست و اگر تسلیم کنیم که حجت ست و علم بدان ممکن پس اقصی ما فی الباب آنست که مجمع علیه حق باشد
و لازم نمی آید ازین وجوب اتباع او چنانکه گفته اند هر مجتهد مصیب ست و نیست واجب بر مجتهد دیگر اتباع او بلکه بر مقلد هم

اتباع او درین اجتهاد بخصوصه واجب نیست و قائلین حجیت او اختلاف دارند جمعی که حنفیه از ایشانند بآن رفته که حجت قطعی ست و قومی گفته ظنی ست و بعضی تفصیل کرده و گفته امر متفق علیه معتبرین قطعی ست و سکوتی ظنی و اجماع را از مستند لابد ست و هر که گفته بلا مستند جائز ست قول او ضعیف ست و در وجوب بحث از مستند اجماع بر مجتهد خلاف ست و همچنین در عدم اعتبار مجتهد مبتدع در اجماع و در انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی مجتهد عصر ایشان را و در انکه اجماع صحابه حجت باشد یا نه همچنین اجماع اهل مدینه علی الانفراد و در قبول اجماع سکوتی و عدم آن و آن ده قول ست ظاهر عدم حجیت اوست و نیز خلاف کرده اند در جواز اجماع بر چیزی که واقع شده است اجماع بر خلاف آن و در اجماع بعد سبق خلاف و در جواز احداث قول ثالث بعد اختلاف اهل عصر در ان مسئله بر دو قول و معتبر در فنون علم اجماع اهل آن فن ست نه غیر ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقها باشد و در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین و در مسائل نحویه قول جمیع نحویین و غیر اهل فن در حکم عوام ست جمعی اعتبار او کرده اند و جمعی نه و حق عدم اعتبار اوست و خلاف یکی از مجتهدین مر اهل اجماع را ناقض اجماع ست جمهور گویند آن نه اجماع باشد و نه حجت و در حجیت اجماع منقول بطریق آحاد خلاف ست جمهور اشتراط حد تواتر کنند و قول قائل لا اعلم خلافا بین اهل العلم فی کذا مفید اجماع نیست و هر که گفته هست قول او فاسد ست این ست بیان اجماع و اما قیاس پس در اصطلاح فقها حمل معلوم بر معلوم ست در اثبات حکم یا نفی او بامر جامع میان هر دو از حکم یا صفت و اختیار جمهور المحققین و اتفاق ست بر حجیت قیاس صادر از وحی صلی الله علیه وسلم و خلاف در قیاس شرعی ست جمهور از صحابه و تابعین و فقها و متکلمین بآن رفته که اصلی از اصول شریعت ست استدلال میرود بدان بر احکام وارده بسمع و ظاهریه انکارش کرده اند و زعم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه دران حکمی منصوص علیه ست در قرآن یا سنت یا معدول عنه بفحوای نص و دلیل او و این مغنی ست از قیاس و شک نیست که در عمومات و مطلقات نصوص کتاب و سنت وفای هر حادثه ست و این هر دو قائم اند بعبیان هر نازله عرف ذلک من عرفه و جهل من جهله و ارکان قیاس چهار چیز ست اصل و فرع و علت و حکم و هر یکی را ازین چهار تفاصیل طویله است و صحت قیاس را دوازده شرط ذکر کرده اند که بمحل خود مذکور ست و حق اعتبار علت ست در هر قیاس چنانکه مذهب جمهور ست و علت را مسالک ست و در جریان قیاس در اسباب خلاف ست همچنین در حدود و کفارات جمعی منع کرده و جمعی جائز گفته و اعتراض معترض بر کلام مستدل بر سه قسم ست مطالبات و قوادح و معارضات و دائره بحث در تفاصیل این بحر خیلی وسیع ست و انواع اعتراض اقرب بحیل نوع رسانیده اند و در تحقیق استحسان قولهاست جمعی بآن آویخته و جمهور انکارش نموده تا آنکه شافعی گفته من استحسن فقد شرع و بعض اهل علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیز ست یکی بر تقدیم دلیل شرعی و این واجب العمل ست زیرا که حسن و قبح شرعی ست دوم بر مخالفت دلیل مثلا چیزی باشد که محظور ست بدلیل شرعی و در عادات مردم تحقیق ست پس قول بدان حرام باشد و واجب این جا اتباع دلیل و ترک عادت و رای ست خواه دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس و درینجا یک چیز دیگر ست که آنرا مصالح مرسله نامند و استدلال بالمرسل خوانند و در قول بدان خلاف ست بر مذاهب و اقوال جمهور تمسک بدان منع کنند مطلقا این ست

بیان اصول اربع شرع باختصار و تفصیل آن از کتب اصول مبسوطه باید جست و اما اجتهاد پس در عرف فقها آنرا
آمدی گفته هو استفراغ الوسع فی طلب الظن بشیء من الاحکام الشرعیة علی وجه یحس من النفس العجز عن المزید علیه پس مجتهد
کسی ست که استفراغ وسع میکند در تحصیل ظن بحکم شرعی و لابد ست که بالغ عاقل ثابت الملکه قادر بر استخراج احکام از ماخذ
و این شرطها ست اول و دوم آنکه عالم باشد بنصوص کتاب و سنت چه قاصر در یکی ازین هر دو غیر مجتهد ست یا او را اجتهاد
جائز نیست و شرط معرفت دران قدر متعلق باحکام ست و آن قلیل جدا ست سوم آنکه عارف بود بلسان عرب بر وجهی که تفسیر
کتاب عزیز و سنت مطهره تواند کرد و حفظ آن از ظهر قلب شرط نیست بلکه تمکن بر استخراج از مؤلفات ائمه این فن
کافی ست و ایشان بتقریب تهذیب آن بر حروف معجم بر وجه خوب کرده اند چهارم آنکه عالم باشد باصول فقه بلکه طویل الباع
کثیر الاطلاع باشد دران چه قسطاس اجتهاد و اساس او همین علم ست پنجم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ بر وجهی که هیچ
بروی مخفی نماند و تفصیل این شروط در مسک الختام شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه و در اشتراط علم بدلیل عقلی اختلاف ست
جمعی شرط کرده و جمعی نکرده و هو الحق زیرا که دوران اجتهاد بر ادله شرعیه ست نه بر ادله عقلیه و در اشتراط علم اصول دین
و علم فروع خلاف ست و حق عدم اشتراط اوست چه تولید فروع خود از وست پس احتیاج اجتهاد بسوی آن یعنی چه
و بعضی علم جرح و تعدیل را داخل علوم اجتهاد داشته اند و این درست ست لیکن مندرج ست زیر علم سنت مطهره
چه علم سنت بدون آن ناتمام ست و گفته اند داخل ست دران معرفت قیاس با شروط و ارکانش زیرا که قیاس
مناط اجتهاد ست و اصل رای که انشعاب فقه از وست و لیکن این نیز مندرج ست زیر علم اصول فقه چه بابی از
ابواب اوست جمعی گفته خلو زمان از مجتهد قائم بحجج الله که مبین ما انزل الله للناس باشد جائز نیست و قال
الحنابلة و هو الحق و یدل علیه ما صح عنه صلی الله علیه و سلم من قوله لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله
و زرکشی از اکثر حکایت خلو عصر از مجتهد کرده و به قالت الشافعیة والحق هو الاول و کیف که اجتهاد بر متاخرین ایسر
و اسهل ست از اجتهاد بر متقدمین و خلاف نمیکند دران هر که ذی فهم صحیح و عقل سوی ست اما منکرین بنا بر عکوف
بر تقلید و اشتغال بغیر علم کتاب و سنت استصعاب آن کرده اند و هر که فضل خدا را بر بعض خلق او منحصر سازد و فهم شریعت
مطهره را مقصور بر متقدم العصر کند وی جری ست بر خدا و بر شریعت او و خلاف کرده اند در تجزی اجتهاد جمعی
منع کرده و جمعی جائز گفته و حق جواز و وقوع اوست و حق در مسائل شرعیه اگر قطعی معلوم بالضرورة باشد چنانکه
وجوب صلوة خمس و صوم رمضان با واحد ست و موافق او مصیب و مخطی او غیر معذور و اگر از ضروریات شرعیه نیست
و دلیلش قاطع پس مخطی دران آثم ست در صورت تقصیر و غیر آثم در صورت عدم تقصیر در بحث از ان و در هر چه دلیلی
قاطع نیست اختلاف دران طویل ست و حق آنست که حق واحد ست و مخالفش مخطی ماجور اگر حق اجتهاد دران
وفا کرده و بعد احراز ما یکون به الاجتهاد تقصیری از خود در بحث از ان راضی نشده و این قول باطل ست که حق متعدد ست
بتعدد مجتهدین و تقلید عبارت ست از قبول رای کسیکه قائم نمیشود بدان حجت بلا حجت و ازینجا معلوم شد که قبول
قول نبی صلی الله علیه و سلم و عمل بدان تقلید نیست زیرا که قول و فعل او خود حجت ست قاضی در تقریب نقل اجماع کرده است

برآنکه آخذ بقول نبی صلی الله علیه وسلم وراجع بسوی او مقلد نباشد بلکه صائر بسوی دلیل وعلم یقینی ست انتهی واختلاف
کرده اند درانکه تقلید در مسائل متعلقه بوجود باری وصفات او جائزست یانه جمعی بجواز رفته وجمعی گویند جائز نیست
وابواسحق بران اجماع اهل علم از اهل حق حکایت کرده پس اگر اعتقاد کرد بدون معرفت دلیل اکثر ائمه برانند که وی
مومن ست از اهل شفاعت اگرچه بترک استدلال فاسق میشود وبه قال ائمة الحدیث واشعری گفته مومن نیست
تاآنکه از جمله مقلدین بیرون رود واین باطل ست ونیست برین قول اثارتی از علم والحق هو الاول انتهی واختلاف کرده اند
در جواز تقلید در مسائل شرعیه فرعیه جماعتی گفته جائزست وجمعی گفته جائز نیست مطلقا قرافی گفته مذهب مالک
وجمهور علما وجوب اجتهاد وابطال تقلیدست وابن حزم ادعای اجماع بر نهی از تقلید کرده واز مالک آورده که گفت
انا بشر اخطی واصیب فانظروا فی رأیی فما وافق الکتاب والسنة فخذوا به ومالم یوافق فاترکوه ومثل آن ابوحنیفه وشافعی
واحمد نیز گفته اند ونصوص ائمه اربعه بالفاظها در تصریح بنهی از تقلید در قول مفید وجز آن مذکورست واز ینجا معلوم شد
که منع از تقلید اگر اجماع نباشد اما مذهب جمهورست ومؤید اوست اجماع بر عدم جواز تقلید اموات وبرانکه عمل مجتهد
برای خود رخصت ست نزد عدم دلیل وغیر او را بران عمل جائز نیست بالاجماع واین هردو اجماع بیخ تقلید میکنند
پس گفت از کسانی ست که قناعت بجهل خود نکرده ایجاب تقلید بر جان خود وغیر خود کرده اند باآنکه تقلید جهل ست نه علم
مذهب سوم تفصیل ست یعنی بر عامی واجب وبر مجتهد حرام واکثر اتباع ائمه اربعه بهمین قائل اند اما مخفی نیست که
اعتبار در خلاف اقوال مجتهدین رست واین اتباع مقلدین اند نه مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد ولاسیما
چون هر چهار ائمه ایشان منع کرده باشند ایشانرا از تقلید خود وتقلید غیر خود وبعضی متعسفین این منع را حمل بر
مجتهدین کرده اند نه مقلدین در ارشاد الفحول گفته لم یات من جوز التقلید فضلا عمن اوجبه بحجة ینبغی الاشتغال
بجوابها ولم نؤمر برد شرائع الله سبحانه الی آراء الرجال انتهی واختلاف کرده اند درانکه واجب بر عامی التزام مذهب معین
در هر واقعه هست یانه جماعتی گفته لازم ست ورجحه الکیا وجمعی گفته لازم نیست ورجحه ابن برهان والنووی وهو
مذهب احمد بن حنبل وبرین گذشته است سلف امت مرحومه وتفاصیل این مطالب از رساله جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة
باید جست ومحل این ابحاث کتب علم اصول فقه ست مقصود درینجا ضبط اطراف واشارت باکناف بود وبس

وبالله التوفیق هو المستعان وخیر رفیق

تمت

الحمد لله والمنة که این رساله شریفه باهتمام عاجز هیچمدان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان تربیت یافته خدمت
برادر معظم محمد مصطفی خان تغمدهما الله فی بحار الغفران باواخر ربیع الآخر سنه ۱۲۸۹ هجری حلیه انطباع پوشید فقط

مهر و دستخط

مهتمم مطبع برای سند این معنی که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی ست در آخر ثبت گردید